

جمہوری  
۱۹۴۶  
کُردستان

نوشتہ : ویلیام انگلٹون جونز

ترجمہ : سید محمد صمدی



چاپ اول متن اصلی

اکسفورڈ - ۱۹۶۳

دیگر آثار مرقوم این کتاب :

الف ، فارسی :

- ۱ - خود آموز زبان اردو      پرفسور عزیز الرحمن
- ۲ - نقش آقا، شیخ و سلطان در زندگی سیاسی و اجتماعی کرمان  
" آماده برای چاپ "      مائین دان برونه
- ۳ - خاطرات آرتشی روز دولت جونیر

ب " کردی :

- ۱ - کو طاره کوردیه که ی سالی ۱۹۴۶      ایگلتون جونیر
  - ۲ - سو فیایه تی      که سزه وی
  - ۳ - فدره ننگ چیه؟      که سزه وی
  - ۴ - ژرئی . کاف
  - ۵ - بیرو را کانی نیرو      نیرو
- " ناماده بو چاپ "



r	
w	

۸۴۹۹۴۱

۵۹۶۶۱

کتابخانه  
مجلس

This is an authorized  
translation of:

*The  
Kurdish Republic  
of 1946*

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

WILLIAM EAGLETON JR

*Issued under the auspices of the  
Royal Institute of International Affairs*

OXFORD UNIVERSITY PRESS

LONDON NEW YORK TORONTO

1963

جمهوری ۱۹۴۶ کردستان  
نوشته‌ی : ویلیام ایگلتون جونیر

ترجمه‌ی : سید محمد صدی \*





بسم الله الرحمن الرحيم

هرکه ناموخت از گنشت روزگار

نهز ناموزد ز هیچ آموزگار

مقدمه\* مترجم

هدف و ایده هرچه باشد بزرگترین فایده اش این است که با -  
ایجاد معیاری برای خوب و بد و درست و نادرست و زشت و زیبا  
انسان را از سرگردانی نجات میدهد و از تباہ شدن عمر و هدر  
رفتن نیروی اندیشه<sup>۱</sup> و جلوگیری می کند. عمر جهان بینهایت  
طولانی و عمر آدمی کوتاه و مسائل دوروبر انسان هم بی پایان  
است، اگر انسان قرار باشد همه<sup>۲</sup> این مسائل را خودش بکشد  
و برای آنها راه حل پیدا کند زندگی را می باز و سرگردان و  
سردرگم نیز می شود. ولی وقتی به آرمانی معتقد بود، آن -  
هدف تکلیف انسان با زندگی و مسائل آن را روشن می سازد.

در گفتگو از نابسامانیها و نابهنجاریهای اجتماعی بایست  
موضوعات را از ریشه و عمق کاوید و علت های اساسی دشواریها  
را جوئید و یافت تا با از میان برداشتن آنها راه برای پیشرفت  
و دگرگونی راستین آماده گردد. در وضع امروزی، اگر نخواهم  
جسارت بسیار بزرگی بکنم و حرف دور از راستی بروی کاغذ  
آورم و به همه<sup>۳</sup> سوابق تاریخی مردم خود امانت نمایم، لا اقل -  
باید بگویم که امروزه مردم کرد نجاریلای خانمان براندا ز  
" بی آرمانی " شده است. یک محور آرمانی و فکری که بتواند  
اندیشه و کردار ما را در جهت معینی استوار سازد، وجود ندارد.  
در میان ما هر کس برای خود دنیائی دارد و در هر سری سونائسی  
است. در بحث از نابسامانیهای میان ما موضوع را از هر نقطه ای

شروع کنید سرانجام اگر دیده \* حقیقت بین داشته باشید به  
 مسئله \* خطرناک بی آرمانی منتهی خواهید شد و به آن خواهید  
 رسید. مردم کرد اگر فقط به خودش برگردد، اگر فقط به سوابق  
 تاریخی خود رجوع کند، اگر فقط به تاریخ سلطان صلاح الدین  
 ایوبی توجه کند، اگر نگاهی خردمندانه به پشت سر خود -  
 بیندازد، آن وقت خواهد دید که درحالی که روی گنج نشسته  
 است زندگی را با تهیدستی بسر می آورد، و درحالی که خورشید -  
 های درخشان آرمان درست در تمام گذشته هایش تابان بود \*  
 اینک در تاریکی ها و گمراهیهای مخوف دست و پا می زند \*  
 سرچشمه \* بی آرمانی را فقط و فقط بی فرهنگی تشکیل میدهد  
 و بین بی فرهنگی و بی سوادی از زمین تا آسمان فرق هست \*  
 فرهنگ یعنی : وظیفه \* انسانی را دانستن و بکار بستن ، معنی  
 واقعی هرکاری از : دیانت - سیاست - تجارت - کسب و کار و ...  
 فهمیدن و عملاً نشان دادن ، هرکاری را به موقع و در مکان  
 زمان خاص خود انجام دادن \* پاک درون بودن ، جز رضایت  
 خدا و راحتی وجدان چیزی را مهم ندانستن \*  
 تحصیلات عالی تنها جزئی از کل است ، چون بسیار بهتر است که  
 انسان بیسواد و پاک درون و با وجدان باشد، تا تحصیل کرده  
 و تیره درون و شیاده . تا روزی که سطح فرهنگ در میان مردم -  
 بالا نرود، بازار گرم تنها از آن شیادان خواهد بود و هرگز  
 خدمتگزاران صدیق و پاکان محلی نخواهند داشت \*  
 اگر از راه راست دنبال آرمانهای خود باشیم ، بیشک پیمروز  
 خواهیم شد چون قانون خداوندی چنین است ، و هرگز قانون  
 خداوندی را تغییر و تبدیلی نیست \* بی مناسبت نمی دانم

در اینجا و در این رابطه به یکی از سخنان پیامبرگونه‌ی -  
پدر جامعه\* بشری و شخصیت استثنائی دنیای ناپاک سیاست  
" مهاتما گاندی " اشاره کنم :

" فلسفه من ، اگر بتوان گفت که فلسفه‌ای دارم ، مبنی بر  
این است که هرگز هیچ عامل خارجی نمی تواند به هدف ما  
آزار و زیان برساند . این زیان فقط وقتی پیش می آید که خود  
هدف ما پلید و نادرست باشد ، یا اگر هدف درست و مقدس است ، -  
کسانی که بدنبال آفتند در راه خود ناصالح یا کینه جو  
یا ناپاک و پلید باشند .

با توجه به این امر که در این باره میتوان بسیار بیشتر از  
اینجا بحث کرد و میدان گفتگو در این رابطه بسیار پهناور  
تر است ، پیش از این ادامه نمیدهم ، چون اگر " درخانه  
کس است ، يك حرف بس است " و می پردازم به چند کلمه در  
باره\* کتابی که درست دارید . مردم کرد همانگونه که از  
اکثر جهات پس مانده است ، در زمینه\* تاریخ و وضع و خیمت  
است ، نوشته‌ای که به معنای واقعی و امروزی کلمه بشود  
به آن نام " تاریخ " ناده ، ندارد . هر کاری در این زمینه  
باید بخواست خداوند متعال و یاری جوانان پاک درون و موءمن  
از این پس صورت گیرد . البته تصور نکنید این سخن بدین معنا -  
ست که هر نوشته‌ای که تا امروز در این زمینه نوشته شده است  
هیچ است و تنها این کتاب شاهکار است ، هرگز منظورم این  
نیست ، منظورم این است آنچه در کتابها در مورد تاریخ مردم  
کرد می توان یافت ، فقط بخش بسیار اندکی از آن در خور توجه  
و اهمیت است . بخشهایی هست که تنها بمنظور فریب کاری نوشته



شده است و جزاین نخواستند که مردم کرد آلت اجرای -  
 مقاصد ناپاک اجنبی ها گردد. در بخشهایی از بعضی کتب  
 نام پلیدترین آدمیان را بنام قهرمانان تاریخی ثبت کرده اند  
 که این امر همچون ریختن زهر در سر چشمه است که محل تامل میسر  
 آب مورد نیاز یک ملت باشد. شاید آثار شوم آن تانسلها  
 همچنان پایدار مانده بزرگترین وظیفه انسانی و اسلامی  
 است که به پاک کردن تاریخ از این پلیدیها بکوشیم .  
 کتاب حاضر تنها نوشته‌ی جامعی است که در مورد وقایع  
 سال ۱۳۲۴ شمسی نگارش یافته است و می تواند تا حدود زیادی  
 جریانات آنروزگار منطقه را روشن سازد و نیز معرفی مردم  
 و بخشی از تاریخ این ناحیه به مردم سایر نواحی کشور  
 عزیز و اسلامیمان ایران گردد. امید است انتشار آن به تفهیم  
 و تفهم بین اکراد ایران و سایر برادران و خواهران محترم  
 ایرانی کمک نماید. دوستان عزیز هر ایرادی در آن یافتند  
 سیاسی گزار خواهم بود اگر مرا در جریان بگذارند، و استادان  
 عالیقدر و ارجمندی که وقت پراچشان را با این نوشته سپری  
 می نمایند و احیاناً " آن را با متن اصلی تطبیق می دهند  
 انشاء الله با گوشزد کردن اشتباهات مرار همین منت خواهند  
 فرمود.

در سال های ۱۳۵۹ و ۱۳۶۰ با یاری خداوند متعال و برکات  
 انقلاب اسلامی کشورمان ، این کتاب در دو جلد به زبان کردی  
 انتشار یافت و در اینجا نهایت کوشش بکار رفته است که ایراد  
 هائی که بر آنها وارد بوده، در این کتاب تکرار نشده باشد.  
 تا چه قبول افتد و چه در نظر آید؟ برای حسن ختام بس

چندشعرا ز قصیده\* " تاریخ و سیاست " سروده\* دکتر محمد ابراهیم  
باستانی پاریزی ، اشاره میکنم که بربط به موضوع کتاب  
نمی باشد:

رسم دنیا جمله تکرار است اندر کارها  
تا چه زایدعا قبت زین رسم و این تکرارها ؟  
بس حوا لث چشم ما بیند که نویندنا ریش  
لیک چشم پیر دنیا دیده آنرا بارها  
من ندانم راستی ماهیت تاریخ چیست ؟  
چيست حاصل زین همه تکرارها ، تذکارها  
این نه تاریخ است اطلال حیات آدمیست  
و اندران مدفون شده از خوب و بد بسیا رها  
از سپهکاری شگفتا طبع انسان برنگشت  
گرچه تا کاخ سفید آندز قعر غارها  
روزی آمده ده به تیغ و تیر در خون میکشید  
شهرشهر امروز میکوبد به آتشبارها  
نا در هندنو آتیلای روم این فاتحان  
دزد خلق و کاروان خویش را سالارها  
نبض عام افتاده در دست سیاست وین طبیب  
بیمروت خلق را خواهد همی بیمارها  
یک سر سالم نبردند این سیاستیون بگور  
کشته شده ما رگیر آخربه نیش مارها  
گر آتا ترکی مران بر کشته عبدالحمید  
ور " لنینی " کن کلاه نیکلاشورا رها  
گرنگیری عبرت از تکرار تاریخ ای حکیم  
چيست سودا ز این همه تکرار و این نشخوارها ؟  
در جهان جز راه خرد و عقل ، راه ایمان و راستی ، راه دیگری -  
برای بهروزی حقیقی وجود ندارد . امید است با اتکال به خدای  
بزرگ و بهروی از خرد ، همگی موفق و بهروز شویم .

سید محمد مصدق

دوشنبه ۱۳۶۱/۱/۲

مهاباد



## مقدمه مولف

شاید زمان اینککه جمهوری سال ۱۹۴۶ کردستان بتواند به شکل مفید و جالبی تهیه گردد فرارسیده باشد، البته امکان دارد هنوز برای بحث و تشریح و تفسیر دقیق و خونسردانه مسائل آن روزگار خیلی زود باشد، اما نباید از یاد برد که برای تشخیص و یافتن ریشه های حوادثی که اکنون دارد بسوی خاطرات - فراموش شده و پژمرده - جامعه بشری می رود زیاده م زود نیست. نظر بر اینککه جریان کامل جمهوری مهاباد ممکن نیست از منابع و نشریات بهم مربوطی تهیه و تنظیم گردد، این کتاب نمی تواند تاریخ کاملی از آن باشد. وقتی جمهوری سرنگون و ساقط گردید اگر ادی که در آن راه آن دست داشتند تمام اسناد و مدارک و نوشته های مربوط به آن را از میان بردند، از سوی دیگر نیز سررشته داران و دولتمردان ایرانی نخواستند خاطرات تلخ حوادث از میان رفتن یکپارچگی و وحدت ملی ایران بر آید همیشه زنده بماند.

یکی از کارهای حساس و بسیار باریک، برده برداشتن از چگونگی وقایع، ارتباط آنها با یکدیگر، و تاریخ درست و بموقع آنها می باشد، با توجه به هرگونه اشتباه ناشی از این امر ممکن است نسبت به بعضی از شخصیتها و این جریان بیش از آنچه سزاوار باشد توصیف و تمجید و یا خرده گیری و انتقاد شده باشد. قطعاً این امر از حب و بغض های شخصی کاملاً بدور بوده است. ما مخداصلی اطلاعات مندرمورد جمهوری مهاباد در زبان انگلیسی مقاله ای بوده است که در ماه جولای ۱۹۴۷ توسط آرشی روزولست جونهر، یکی از چند نفر خارجیانی که در روزگار جمهوری از مهاباد

دیدن کرده بوده در " میدل ایست جورنال " درج شده بود .  
 در نوشته \* ایشان چند تاریخ از قلم افتاده بود که در شرایط  
 آن روزمها باد ، زیاد آن تاریخها مورد توجه نبوده اند .  
 از آقای " سروس حبیبی " که اکنون کارمند کونسولگری -  
 آمریکا در تبریزی باشند ، باید اظهار تشکر و قدردانی  
 شایسته بعمل آورم ، ایشان ضمن استادی در زبان دانسی  
 در تشخیص دقیق خوزه های مسافرتی و گفتگو و مصاحبه با افراد  
 مورد نیاز ، و تحقیق در تاریخ شهر زادگاهش " مهاباد " کمک  
 شایان توجهی بمن نمودند . همچنین روزهایی را که خانم  
 " اوسکار ریئالدس " از " فارین سرویس آمریکا " برای  
 نسخه برداری و تایپ کردن پیش نویس این کتاب صرف نمودند  
 برای من فراموش نشدنی است . از میان اشخاصی که در قرائت  
 پیش نویس و همچنین ارائه \* پیشنهادهای مفید با اینجانب  
 همکاری نموده اند ، آقای " سر ریدر بولارد " شایسته تشکر  
 و قدردانی ویژه ای است ، نهز دوشیزه " هرمیا اولیور " از  
 دفتر سر دبیری چا تام هاوس . آقای آرشی روزولت جونیسر  
 از اینکه مواردی از یادداشتها ی دیدار خودشان را از مهاباد  
 برایم قرائت کردند و نیز اجازه دادند دو قطعه عکس از آلجوم  
 شخصی شان بردارم ، لطف و بزرگواری فراوانی نمودند .  
 همچنین از آقای سی جی ادموندز برای کتابشان در مورد  
 کردستان عراق ( به نام : اکراد / اعراب / و ترکها ) و آقای  
 " پیر راندوت " برای تصویق و راهنمایی در مطالعاتم ، بسیار  
 ممنون و سپاسگزارم

از همه \* دوستان فارس ، عرب ، ترك ، و كردم که با همکاریهای

بی شائبه خودشان مرا مطمئن ساختند که در بازسازی تاریخ  
این بخش از کرستان تا حدی موفق بوده‌ام، سپاسگزارم.  
از افسران ارتش ایران بایداز: سرلشکرهما یونی، سر تهپ  
علی اصغر فیوزی، و سرهنگ مهران نام بیبرم.  
اسامی منابع کردی که از آنها بهره گرفته‌ام در متن کتاب و  
ضمائم آخر آن آورده شده‌اند.

بیشتر دوستان کردم ترجیح دادند که ناشناخته باقی بمانند  
این است از آنان نامی نمی‌برم، بجز از "سید احمد" پسر  
سید طه شمزینان "با عمدینان" که روزی از روزهای  
سال ۱۹۵۵ با ماشین جیب به همراهی ایشان عازم منطقه‌ی  
"مرگ سور باوزان" بودیم و ایشان ماجراهای دوره‌ی خدمت  
خودشان را در جمهوری برای من تعریف می‌کردند، در سال  
۱۹۵۹ وقتی به آنجا برگشتم، متأسفانه مرگ ناگهانی او  
(در سال ۱۹۵۸ در شهر اربیل) یک شخصیت برجسته و یک پیکار  
با وفای کردستان را از صحنه خارج ساخته بود.  
اغلب دوستان کرد و اشخاص مطلع دیگر که در این مورد با من  
همکاری داشته‌اند، برای خوانندگان آشنا می‌باشند.  
نظر باینکه اسامی خاص در آن ناحیه (و بطور عمومی در خاورمیانه)  
به شیوه‌ی بسیار نزدیک به عربی نوشته می‌شوند، تلفظ نامهای  
کردی را، اگرچه در سراسر کردستان بسیار مختلف و متنوع می-  
باشند، من عربی آنها را اخذ کرده‌ام. همانطوریکه می‌دانید  
الفبای لاتین در نشان دادن حرف "ع" و "یا" همزه بسیار  
در محدودیت و تنگنای باشد، این است برای تلفظ درست  
برخی از نامها، باید سعی بسیار نمود.

با توجه به همکاری من چه در زمان گذشته و چه در زمان حال  
با " فارین سرویس آمریکا " باید تاکید کنم مطالب  
آورده شده در این کتاب ، مربوط به هیچ اداره و سازمان  
رسمی نبوده و تنها شخص خودم برای هرگونه توجیه و تفسیر  
باسخگو و مسئول می باشم .

آوریل ۱۹۶۲

ویلیام ایگلتون جونیسر

نگاهی به قبل از سال ۱۸۰۰ میلادی

درکناره\* شمالی شهر مهاباده آنجا که خانه های کاه گلی در شبی ملایم به سوی رودخانه\* مهاباد پائین می روند چهارراه کوچکی به نام " چوارچرا " ( چهار چراغ ) وجود داشته ، بعلمت اینک در وسط میدان این چهار راه يك مهله\* بلند فلزی قرار داشته که در رأس آن چهار لامپ برق نصب بوده است ، به این نام نامیده شده است .  
هم اکنون ( زمان نگارش کتاب - مترجم ) در این محل يك مجسمه\* شاه ایران قرار دارد که چهار شهر سنگی بسـه نگهبانی آن مشغولند .

زمانی که در دوم بهمن ماه سال ۱۳۲۴ شمسی برابر با بیست و دوم ژانویه\* ۱۹۴۶ میلادی ، قاضی محمد دربالای - کـوئـی در بخش شمال شرقی این میدان ، بالباس نظامی روسی و عمامه\* سفید نشانه\* رهبری مذهبی ، برای جمعی از مردم شهروندی عفا بر سخن می گفت ( تصویر شماره ۱۷ کتاب ) یکسال از عمر جمهوری مهاباد می گذشت ، سالی سراسر بهم وامید .  
در سرزمین نا شناخته\* کردستان بهام قاضی محمد ، گرچه روی سخنش با مردم شهر بوده ، از مرزها و حدود تعیین شده ی - جغرافیائی می گذشت و به تمام کوههای صعب العبور و ندره های دلکش و با صفا ی کردستان می رسید .

قاضی محمد و نسته ای از همفکرانش ، مدت زمانی را به تحقیق درباره\* مسائل ملی و زبان و فرهنگ کردی گذرانده بودند و به دنبال شخصیت گم شده\* مردم کرد بودند . گروهی تحقیق را از راه کتب تاریخی شروع کردند ، اما برخورد با تناقضات



فراوان ، باعث می شد که راه روشنی بروی آنان گشوده نگردد .  
امروزه برای کرها ، به همان اندازه ای که خودشان خواهان  
آن هستند ، اگر شناخته و اقرار بوجودشان شده کافی است ،  
همه به گذشته های دور پرداختن چیزی را روشن نمی کند و  
گرهی از کارها نمی گشاید و هرگز نشان نمی دهد که کرد ها  
که بوده اند؟ چه وقت آمده اند؟ آیا همه از يك تبار بوده اند یا  
خیر؟ .

تاریخنگاران خیال پرداز ، یا افرادی که به جمع آوری -  
گفته های غیر مستند می پردازند ، در سرزمینهای باستانی  
و بسیار کهنه به جستجو مشغول می شوند ، یا به دنبال تحقیق  
در مورد حکومت بعضی از مللی که نامشان با دادن تغییراتی  
در حروف به شکل واژه " کرد " نزدیک می شده می روند .

برخی از قرائن تاریخی چنان نشان میدهند که سرزمین Gutium  
که بایستی در جنوب ایران بوده باشد ، بقبری باستانی و کهن  
است که تاریخ آن به سومین هزاره پیش از میلاد مسیح  
برمی گردد . کمانیکه کتیبه های آشوریان را خوانده اند -  
معتقدند که ستای از جنگجویان و سلحشوران آنان ، خیمه  
و چادرهای خود را به کوهستانهای اطراف اورمیه (رضائیه) -  
آورده اند ، نیز گفته میشود در روزگار توانین کاستی در بابل  
امکان قوم و خویشی آنان وجود داشته و در نهایت ادعا میشود  
که آغاز مشترکی برای اینان وجود داشته است .

نیز اکراد می گویند که در نقوش سنگی بایلیان افزایندی  
دیده می شوند که در حال اطاعت و فرمانبرداری از اکراد  
می باشند همچنین بارها " کوروش " می اندیشید که با کمک

سوارکاران کرد می تواند به بابل یورش برد و آنجا را بطور کامل تسخیر نماید.

اگراد بطور کلی ، و کردهای ایران بطور اخص در آخر به این نتیجه رسیده و آنرا پذیرفته اند که ریشه ملی آنان بسه مردمی برمی گردد که در تاریخ " ماد " نام دارند و از نژاد آریائی می باشند ، که آریائی هاهم در روزگار بسیار دور و نامعلومی به ایران آمده اند و آخرین حد قدمت آنان به قرن هفتم پیش از میلاد مسیح مربوط می شود که در آن وقت به امپراطوری هخامنشیان ( کوروش ) ملحق گردیدند و در نواحی کوهستانی غرب ایران استقرار یافتند. سپس دامنه نفوذ خود را روبه غرب تا منطقه هکاری و چندین بلندی ترك نشین افزایش دادند.

کتاب عرفنامه ، که يك اثر حماسی فارسی است و در اواخر قرن شانزدهم به رشته تحریر درآمده است ، افسانه ظالمانه ای را تعریف کرده و چنین می گوید :

ضحاك ، دوما ر بر شان هایش روئیده بود ، بنا بر این هر روز می بایست مغز دو جوان را در آورند و آنها را خوراك مارها سازند. پس از از بین رفتن جوانان بی شماری ، بالاخره د و نیکمرد چاره ای اندیشدند و آنها می بود که تصمیم گرفتند از دو جوانی که هر روز کشته می شدند از آن پس يك جوان را بکشند و یکی را مخفیانه آزاد سازند تا سربه کوه و بیابانها بگذارند و در آنجا زندگی کند. از گروهی که بدین ترتیب در کوه ها زنده ماندند ، کردها بوجود آمده اند .

شاید از آنچه در کتابها نگارش یافته، یا آنچه که خود اکراد می گویند، از هر بخشی مقداری درست باشد و مردم کرد ترکیبی باشد از جمع موارد گفته شده، و فرهنگها ترکیب و تلفیقی باشد از فرهنگ فارس و ماد و فرهنگ امروزی آنان زائیده آن باشد.

ظاهراً "چنین پیداست که اگر همه از یک تبارانده، کسانی که در جوار ویا در میان آنان زندگی کرده اند می گویند: ما به سادگی می توانیم یک نفر کرد را از یک عرب یا یک ترک آنجا بجانمی، یا فارس یا آمریکائی تشخیص بدهیم، البته در حالتی که آن فرد کرد لباس ملی خودش را هم نهوشیده باشد. بررسی های علمی نشان داده است که بین شکل سر، رنگ مو، رنگ چشم، رنگ پوست بدن ویا سایر اندامهای اکراد تفاوتی وجود ندارد. عده ای بر این عقیده اند که کردها از خو و رفتار ملل همسایه خود در خاورمیانه متأثر شده اند.

زبان کردی، همچون مسئله ملی آنان، جا ندارد گفتگوهای فراوانی در بهرامونش انجام گیرد. آیا کردی یک زبان است؟ یا همانطوریکه دسته ای ادعا می کنند لهجه ای از زبان فارسی است؟ آیا هرگز زبان کردی مستقل بوده است؟ ضمن دقت در بخشهای مفصل و قابل توجه زبان شناسان معلوم میشود که کردی زبان مستقلی است، شعبه ای از زبان آریائی و از خانواده زبانهای هندورویائی و از نظر واژه ها و دستور زبان و ترکیب، با زبان فارسی جدائی هائی دارد. نوشته های کردی کرمانشاهی به شکلی است که اکراد ایران و کردهای ترکیه آن را درک می کنند. در میان لهجه های فراوان و گوناگون

کردی ، رسم الخطی وجود دارد که می شود گفت حد واسطه بین کردی شمالی و جنوبی است و زبان شناسان آشنائی کاملی با آن دارند و راستی هم جای توجه و دقت است . در روزگار جمهوری مهاباد این رسم الخط تا حدودی تغییر پیدا کرد .

وقتی از مهاباد به سوی اورمیه ( رضائیه ) می رویم ، در منطقه " اشنویه " شیوه سخن گفتن بسیار باشیوه تکلم در سلیمانیه عراق شباهت و نزدیکی دارد .

همان مردم کردی که روز بیست و دوم ژانویه ۱۹۴۶ ( دوم - بهمن ماه ۱۳۲۴ ) قاضی محمد خطاب به آنان سخن می راند در قرن هفتم ، زمانی که اعراب به ایران یورش آوردند دوش به دوش دیگر مردم ایران ، به کوه ها گریختند ، تا آنجا ها را مرکز عملیاتی خود قرار داده و به نبردی بسی سرانجام با اعراب به پیردازند . در قرن نهم عشایر و قبایسل کرد دوباره در صحنه ظاهر شدند ولی آتش زندگی آنان پس از مدت کوتاهی به خاموشی گرائید .

بعنا ز گذشت مدت زمانی دیگر ، در منطقه " تکریت و اربیل عراق شخصیت برجسته و نامدار تاریخ کرد " صلاح الدین ایوبی " دیده به جهان هستی گشود ، اما کوشش های او بیشتر برای اعراب بوده ، زیرا او چه در گفتگو و مباحثات ، و چه در نبرد با اروپائیان ، تمام کوشش و هم خود را برای آشکار ساختن و نشان دادن نور و درخشش اسلام به کار می برد .

در سده ی سیزدهم مفلان از جانب شمال و شرق ، ایران را مورد هجوم خود قرار دادند و مرتب بر دامنه متصرفان می افزودند و عرصه حیات را بر همه تنگ می کردند ، به مناطق ترك نشین

هم رحم نکرده و به آنزربایجان ، همسایه کرهها ، که اغلب زندگی ناآرامی هم داشتند بهورس بردند.

درطول قرون شانزد هم وهفد هم مناطق مهم وبزرگ کردنشین و مرکز آن زیر سلطهٔ دو قدرت درآمده ، یکی ایران تجدید حیات یافته بوسیلهٔ خاندان صفوی ، دیگری ترکهای تازه متحد شدهٔ عثمانی . بین ایندو قدرت نبردهای خونینی رخ می داد و بیشترا کرداد در حین این جنگهای وحشتناک به جانبداری از عثمانیان می پرداختندو علمیه شیعیان آنزربایجان و فارسها ، وارد جنگ می شدند ( البته علت هماهنگی وهم آوازی ا کرداد با عثمانیان بیشتر بخاطر مذهب مشترکی بود که با آنان داشتند) ، طرفین درگیر در جنگ هم بخاطر کسب قدرت ونفوذ و سر زمینهای بیشتره ، اغلب نایره ی جنگ را شعله ورتو می کردند.

درسال ۱۶۳۹ پیمانی بین سلطان مراد چهارم از ترکیه و شاه عباس دوم از ایران ، منعقد گردید وبرابر مفاد این پیمان قرارشد که خطوط سرحدی مجزا ومشخص شوند و مسئله ی کمرشکن تجزیه کردستان ازهردو سو به تصویب وتائیدرسید.

ا کرداد هر دوسو (تورکیه وایران) تصمیم قاطع گرفتندکه قدرت بزرگ قرن شانزدهم را ، همان قدرتی که آنان را درمیان خود محصور کرده وبا حکومت ملوک الطوائفی وفرستادن حکام قلدر و زورگو ، خودرابرآنان تحمیل کرده بوده ، درهم بشکنند.

بدین ترتیب رهبران جدیدکردستان عبارت بودنداز : صوفیان سادات ، و شیوخ که بیشترآنان ، افراد خشکه مقصدومتعصب رابسوی خود جلب وبیاتائیرات معنوی واخلاقی خود ، عمیقاً

آنان را شیفته خود می کردند، و بدین سان نیروئی به  
وجود می آوردند.



دوکتور کا مران بدرحان

یکی از فتودالهای بزرگ و رئیس عشیره بوده، در آن هنگام کاملاً در قالب یک کرد ناسیونالیست و ملیت‌خواه سخن می‌گفته و اقدام می‌کرده است. شاید اهداف واقعی او هرگز روشن نشود که چه بوده است.

ارسال ۱۸۴۶ تا ۱۸۴۷ ارتش عثمانی توانست با کمک سلاح‌های جدید غربی و دیگر شیوه‌های معمول در غرب آن روزگار همچون تانک رشوه و تحریک عشایر مخالف او، اقداماتی در جهت سرکوبی بدرخان بعمل آورد.

بالاخره در ماه اوت سال ۱۸۴۷ بعد از یک انتظار صد ساله جریان وحوادثی شبیه به جریانات آنسوی مرز در ایران بوجود آمده که در نتیجه آن بدرخان کوه مقرر فرماندهی خود را رها کرد و تسلیم شد. آنگاه همراه با خانواده خود و جمعی از هوادارانش به جزیره کرت تبعید شده پس از چندی به او اجازه دادند که به دمشق برود، در آنجا در سال ۱۸۶۸ فوت کرد.

پس از انقلاب سال ۱۹۵۸ عراق، زمانی که در آنجا فعالیست دیرباره حزب کمکرات کردستان از سر گرفته شده در دوسوی مرز برگها و اسناد عضویت، چاپ و منتشر گردیده در روی این اسناد تصویر پنج نفر از شخصیت‌های مشهور تاریخ کرد چاپ شده بود به ترتیب: شیخ عبدالقادر - سید رضا - شیخ محمود سلیمانیه - قاضی محمد - و ملا مصطفی بارزانی.

اولین فرد این تعاونی‌فرزند شیخ عبیدالله نقشبندی، پسر سید طه بود که ارث تصوف و مشیخت را از یک فرد بظاهر فقیر اما بسیار مقدس و دیندار، اهل یک روستای نامعلوم منطقه‌ی

بایزان ، واقع در نزدیکی روضخانه بزرگ " زاب " در عراق  
بدست آورده بود .

آن مسئله ای که در سال ۱۸۸۰ بایدمورد دقت و تعمق قرار  
بگیرد این است که " دکتر جوزف . پی . کوچران " فرستاده  
آمریکائی در اورمیة بیمارستان داشت ، از همان محل از  
طریق راه های کوهستانی به مناطق و روستاهای مسیحی  
( آسوری ) نشین سرزد ، اغلب نواحی مورد بازدید او زیر  
نفوذ و تسلط شیخ عبیدالله شمرینان بود ( شمرین یا شمدین  
نام ناحیه ای است در ترکیه ) .

در خلال این مسافرتها دوستی بسیار گرم و عمیقی بین این -  
پزشک آمریکائی و رؤسای عشایر کرد بوجود آمده رؤسای  
همان قبایلی که آشوری ها از آنان وحشت بسیار داشتند ، زیرا  
که بارها مورد تاخت و تاز و کشتار آنان قرار گرفته بودند .  
این دوستی و رفاقتها همچنان بوسیله دیگر فرستادگان خارجی  
دنبال می شد و ادامه می یافت .

احترام و نفوذ " جوزف . پی . کوچران " بویژه از آن زمان  
بسیار بیشتر شد که توانست بیماری ذات الریه مزمن شیخ را  
معالجه نماید و نیز از زبان شیخ شنید که : مردم کرد احترام  
خاصی برای انگلیسی ها و آمریکائی ها قائلند و مقدم آنها  
را گرامی میدارند و برای راهائی از زیر یوغ ترکها و فارسها  
از حکومت آنان در این منطقه پشتیبانی می نمایند و بوسیله  
دستورات آنها گردن می گزارند .

راستی این است که شیخ در سال ۱۸۷۸ نامه ای به کونسول بریتانیا -  
نیا نوشته بود که در آن ضمن اعلام بیطرفی اکراده از برخوردار -



های نادرست حکومت فارس و ترکها در مقابل مردم کرده، بسه  
شدت انتقاد کرده بود.

در طول تابستان سال ۱۸۸۰ حکومت ایران، دادگاه ویژه‌ای  
برای رسیدگی به اشتباهات و لغزشهای اکراد در ایران ترتیب  
داد، شیخ عبیدالله هم همراهش در فکر انتقام بود.  
سپس شیخ در مجمعی با "حمزه آقا منگور" (ایران) دیدار و  
گفتگو کرد و بر این عزم راسخ شدند که از کرستان ترکیه  
سواران جنگجو و پراکنده، کرد را جمع آوری کرده و از سوی  
جنوب غربی اورمیه آنها را وارد خاک ایران کنند، با بررسی  
و تخمین آنان، تعداد این سواران مسلح به بیست هزار نفر  
می‌رسید.

بخشی از نیروهای مسلحی را که به این ترتیب به وجود آمده  
بود در اختیار بزرگترین پسر شیخ بنام "شیخ عبدالقادر" قرار  
دادند. ساوجبلاغ یا سا بلاغ که بعدها "مهاباد" نامیده  
شد بدون کمترین مقاومتی تسخیر شد، از آنجا به سوی میاندوآب  
راه افتادند و در آنجا کشتار ترکهای آنر با بجانی آغاز گردید  
و عده، زیادی را به خاک و خون غلطاندند، سپس به سوی مراغه  
راه را ادامه دادند و در آن نواحی نیز بسیاری از افراد  
جنگجوی فارس را به قتل رسانیدند که این امر باعث شد  
ترس بی‌دلیلی بر شهرتهریز نیز مستولی شود.

در این هنگام اکراد با آمادگی و تجهیزات کامل، به سوی  
بلندمهای اطراف اورمیه برگشتند، این کار باعث شد که  
فرستاده‌های خارجی وحشت‌فراوانی از آنان پیدا کنند و مردم  
را تشویق و تهییج کنند که چطور گرگان درنده را از میان می‌برند

این اگر افسلح را نهز با یداز میان برد و منطقه را از وجودشان  
بیراست .

بزرگان شهرمی دانستندکه ارتش ایران مشغول تقویت نیروها و  
خودمی باشد، ناچار دست بدامان دکتر کوچران شدندکه سه  
کوهستان " سیر" برود و در آنجا در مورد چگونگی تسلیم شدن  
مردم شهر، باشیخ عبیدالله گفتگو کنند. این پزشک نیکمرد  
این کار را کرده، بدین ترتیب جان و مال وهستی بسیاری از  
مردم شهر و مسیحی ها را از کشته و غارت شدن بدست عشار دور  
از شهرگیری کرده، نجات بخشید.

در طی گذشت زمان کم کم اختلاف و دورنگی به میان هم پیمانان  
شیخ عبیدالله افتاد و بخاطر همین امر بود که وقتی که ارتش  
ایران خود را کاملاً تقویت کرد و برگشت، شیخ و اطرافیان  
با رای مقاومت نداشتند، ناچار به کوهستانهای ترکیه  
برگشتند.

در سال ۱۸۸۱ شیخ عبیدالله در حالی که برای مذاکره و گفتگو  
آمده بوده تسلیم سلطان شد. ترکها او را به شهر " مکه " تبعید  
کردند که در آنجا در سال ۱۸۸۳ میلادی وفات یافت .

یکی از فرزندان شیخ به نام " شیخ محمد صدیق " بخاطر شکست  
پدرش، شدیداً کینه دکتر کوچران را بددل گرفته بود، و در  
همه جا شایع شده بود که او به شدت از فرستادگان خارجی  
انتقام خواهد گرفت، اما تو گوئی دست روزگار نقش دیگری  
ترسیم می کرده، همسر شیخ محمد صدیق به شدت بیمار شد و شیخ  
هم ناچار او را به بیمارستان اورمیه فرستاد و در آنجا از همسر  
شیخ مراقبت بسیار خوبی بعمل آمد و عمیقاً " مورد احترام قرار

گرفت، این زن هم زمانی که به سلامت و تندرستی به منزل خود برگشت، باریک‌الاغ‌عل و توتون برای دکترکو چران فرستاد.

از دونفر از هم پیمانان فارس و کرد شیخ عبیدالله هم‌جریمه نقدی گرفته شد و بعداً "آزادشدند." جلیل‌آقا نامی که مسئول کشتار میاندوآب بود به دهانه توپ بسته شده و حمزه آقای مذکور نیز به میان نامی گرفتار آمد که حکومت ایران در شهرمهاباد برایش گسترده بود.

تبعید شیخ به شهر "مکه" چگونگی اوضاع استراتژیکی اکراد را درکوه‌ها بطور کلی برهم زد.

پس از گذشت دو دهه از قرن نوزدهم، دلجوئی و نوازش اکراد از جانب روسیه آغاز شد. بویژه: جعفر آقا شاکاک - عبدالرزاق از خانواده بدرخان - سیدطه نوه شیخ عبیدالله مورداکرام و اجترام فراوانی قرار گرفتند.

در سال ۱۸۸۹ نیکلای دوم از این چند نفر دعوت کرد که از روسیه دیدن کنند، آنان به این سفر رفتند و آنجا با خبرهای بسیار امیدوارکننده برگشتند، اخبار و مؤثره‌هایی با خود آوردند - بودند که اکراد را بسیار بیشتر از پیش تهییج می‌کرد تا به دنبال اهداف دیرینه خود باشند.

حکومت ترکیه در این مدت بسیاری از قبایل را مسلح کرده بود و برای مقابله و مبارزه با اکراد دلگرمی بسیاری به دسته‌ی "حمایه" که از سوارکاران ویژه سلطان بودند، داشتند.

در سال ۱۸۹۲ آرامنه به حرکت و جنبش درآمدند، البته حس ملی آنان گاه و بیگاه بوسیله روسیه تحریک می‌شده، این

جنبش آنان در آن لحظه ، شدیدتر و دوآتشه تر از هر گونه حرکت دیگر مملکت زهر سلطه عثمانی ها بود .

در این وقت گروه میارزمین کرد " کنفدراسیون ملی " نام - داشت که در قسمت شمالی سوریه تحت رهبری ابراهیم پاشا فعالیت می کرد . همزمان با این امر ایل بزرگ " کلهر " ایران که در نزدیکی کرمانشاه اند ، پشتیبانی خود را از آشوب " سالار الدوله " که در سال ۱۹۱۱ بر ضد حکومت مرکزی ایران ایجاد کرده بود ، اعلام نمودند .

البته شك نیست که بسیاری از قبایل کرد به جریانهای انحرافی و ضد انقلابی می پیوستند ، بخاطر جلوگیری از همین امر بود که نسله ای از جوانان فهمیده و دوراندیش کرد اقدام به ایجاد گروه های مخفی و سازمان دادن آنها می کردند . در اینگونه اقدامات اکثرا " فرزندان بدرخان حرکت داشتند ، همان بدرخانی که در سال ۱۸۹۷ اقدام به انتشار روزنامه " کردستان " نمود .

بعناز اینکه حکومت و قانون اساسی ترکیه در سال ۱۹۰۸ رسماً اعلام گردیده ، گروه " کوردی تعاون جماعتی " و گروه روشنفکران " امید " اعلام موجودیت کردند .

به غیر از خانوانه " بدرخان ، شیخ عبدالقادر بزرگترین - فرزند شیخ عبیدالله و دو نفر از امیران بابان در سلیمانیه در نزدیکی مرزهای ایران و عراق دست همکاری بهم دادند . این مدت زمان برای اعضا " حزب " حریت " و برای قبایسل کرد و نیز رهبران مذهبی ، دوران شادی آفرین و خوبی نبود زیرا آنها معتقد بودند که سازمان جوانان ترک ، لامذهب و

توطئه چین هستند. سا زمان جوانان ترك هم ثابت می کرد که  
سته " حریت " هرچه باشند، بالاخره طرفدار باقی ماندن  
امپراطوری عثمانی هستند.

آخرا لا مر تركها توانستند توطئه بسیار مخوف و وحشتناکی  
را در میان اكراد (هم مذ هیشان!) در كردستان ایـران  
بوجود بیاورند. بویژه در سالهای ۱۹۰۲ و ۱۹۰۹ در شهر مها باد.  
در سال ۱۹۱۳ انجمنی از سوی ایران و ترکیه تشکیل شد تا در  
خطوط مرزی تغییراتی بدهند، هدف اصلی این انجمن جدنا  
کردن شمال و جنوب كردستان از همدیگر بود، بریتانیا و شوروی  
توانستند که برای این نشست تا " تیر بگذارد و کاری کنند که  
خطوط تازه " مرزی در حقیقت خطوط اختلاف و جدائی انداختن  
ملی باشد.

قبایل کرده رهبران مذهبی آنان، و تمام آنها تیکه خود را  
چیزی و وزنه ای می دانستند، تا سال ۱۹۱۴ در برابر هر گونه  
توطئه ای به تندی عکس العمل نشان می دادند و بیشتر توطئه  
ها هم اختلافات مذهبی و جدائی میان گروه های سیاسی  
انداختن بود.

وقتی در دوم نوامبر سال ۱۹۱۴ شوروی جنگ خود را با ترکیه  
اعلام کرده اكراد آخر الامر جانب مسلمین را گرفتند و علیه  
نبروی بزرگ مسیحی در شمال وهم پیمانان آشوری و ارمنی  
آنان وارد نبرد شدند که این جنگ چهار سال ادامه داشت.  
در این مدت کردها مناطق رفیع میانی را رها کرده و پراکنده  
شدند. آنان به امید آینده ای مبهم، رهبرانی دیگر، و  
کوششهایی که دوباره خواهند کرد، نشستند.

## جنگ جهانی اول

لستهای از اکراد که در روز بیست و دوم ژانویه ۱۹۴۶ در مهاباد گردآمده بودند، یا خود معتقد بودند یا از بدرا نشان شنیده بودند که در جنگ جهانی اول رنج و مشقت فراوانی متحمل شده و نام ترکها در سایه فداکاری و کوششهای بیش از حد آنان بلندی یافته بود. زدو خورد هائی که در آذربایجان و شرق ترکها انجام گرفته بود نیز حضور عدهی زیادی نظامی روسی در ایران انگیزه پیدایش این کینه ورزی بود.

در سال ۱۹۰۹ شوروی دوستی خود را با شاه کهنه پرست ایران، که بر اثر انقلاب مشروطیت تبعید شده بود، قطع نمود و بلافاصله از همان زمان نیروی نظامی بزرگی را در جوار مرزهای شمالی ایران بویژه در آذربایجان شوروی، مستقر نمود.

جای حرمت نیست که پس از اعلام بیطرفی از جانب ایران، دوباره ترکها در ۲۹ دسامبر ۱۹۱۴ نیروی نظامی فراوانی بداخل ایران سرازیر کردند که اینان پس از ده روز تبریز را مسخر نمودند ولی در داخل شهر با مقاومت نیروهای روسی مواجه شدند (۳۰ ژانویه) سپس روسها به جانب غرب و مناطق کردنشین "از مسیر آسوی دریاچه اورمیه" راه افتادند اما در محل ورود به شهر "خوی" با مقاومت سه هزار نفر مرد مسلح شکاک که "اسماعیل آقاسمکو" رهبری آنان را برعهده داشت و "امر خان شکاک" بزرگشان بود، روبرو شدند.

قوای مهاجم روس منطقه را تسخیر نمودند و قوای مسلح اکراد از مسیر غرب دریاچه اورمیه و مناطق کوهستانی، به سوی مرزهای ترکیه عقب نشینی کردند.

در بیست و پنجم ماه مه، بعد از پنج ماه تسلط ترکها، نیروی

نظامی روس درحالی که با فرستادگان آمریکائی و مسیحی های بومی قاطبی شده بودند دسته جمعی آواز می خواندند، بسوی اورمیه برگشتند.

در شهرمهاباد افراد مسلح قبایل " منگور " و " مامش " - همینکه با مقابله نیروهای مهاجم روبرو شدند، عقب نشینی را به سوی کوهستانها آغاز کردند.

زمانی که آتش بس موقت بین روسهای بالشویک و ترکیه در ماه سپتامبر ۱۹۱۷ اعلام گردید مرز شوروی در قسمت آنزبایجان از هم گسیخت و منطقه غرب دریاچه اورمیه به چنگ عشا پسر مفرور و مسلح کرد افتاد.

در پانزدهم سال ۱۹۱۵ قبایل آشوری منطقه " هکاری " جنوب ترکیه به سرگردگی رهبر مذهبی و ملی خود " مارشیمون " وارد ایران شدند و دوش به دوش مسیحی از مسیر سلماس و اورمیه آمدند و در جستجوی جایی بودند که آنجا را مرکز عملیاتی خود قرار دهند. در سال ۱۹۱۷ مارشیمون رهبری پنجهزار مرد مسلح آشوری را به عهده داشت، که اکثرشان سلاحهایشان را در جریان از میان رفتن رژیم روسیه بدست آورده بودند.

نمایندگان کشورهای هم پیمان منطقه کوشش داشتند که اینان را تقویت نمایند، نه می خواستند که قوای روس همچنان - بمانند تا در برابر ترکها قدرتی باشند و جلوشان را بگیرند، در میان روسها دسته ای دا و طلب بودند، ولی به شش هزار مرد مسلح مسیحی نیاز بود.

چنین نیروی بزرگی از مسیحیان، از جانب مسلمانان اورمیه و نیز از سوی روسای اکراد مورد تهدید بود، خاصه از طرف -

اسماعیل آقا سمکو ، رئیس ایل شاک .

" سمکو " جوانی جا افتاده و بسیار نترس و شجاع بوده ، که در میان مشکلات و نا آرامیها بزرگ شده بود . برادرش جعفر آقا کشته شده بود و سمکو يك لحظه این امر را زیاد نمی برد . ( آن زمان ده سال از کشته شدن برادرش می گذشت ، مسئله به این شکل بود که حاکم تبریز " نظام السلطنه " جعفر آقا " را دعوت کرد و به قرآن برای قسم خورد که در آنجا در امان خواهد بود ، اما در آنجا بهنگام صرف ناهار ناگهان به گلوله بسته و کشته شد - مترجم ) . جعفر آقا به نام حاکم منطقه ای از مناطق غرب دریاچه " اورمیه دعوت شد و این بلا بر سرش آمده ، که در برابر با این مسئله هیچ چیزی نمی توانست شعله های آتش انتقام را در درون سمکو خاموش سازد .

سمکو برای گفتگو پیرامون همکاری و همفکری ، مارشیمون را به روستای " کهنه شهر " سلماس دعوت کرده ، در آنجا مارشیمون مورد اکرام و احترام فراوانی قرار گرفت و هنگام صرف ناهار با بحث مفصل پیرامون همکاریهای آینده ، مذاکره را به پایان بردند . همان روز از مارشیمون و تمام محافظان و بارانر فقط يك نفر جان سالم بدر برد و بقیه در زیر باران گلوله ها جان دادند .

سمکو خود این مسئله را چنین تعریف کرده است : ... از لحظه نخست قصد کشتن مارشیمون را داشتم ، اما این امر را جز بسا " علی آقا " برادرم ، با هیچ کس دیگری در میان نگذاشتم . وقتی مارشیمون از من خدا حافظی کرده ، همینکه پشت بزم کرد که سوار کالسکه اش شود ، از پشت سرا و راهفت تهر به گلوله بستم



افراد مسلح من نیز از پشت بامها ، همزمان با شنیدن صدای هفت تیرمن ، افراد مارشیمون را به گلوله بستند و در همان لحظه یکصد و چهل نفر از آنان در خاک و خون غلطیدند و تنها یک نفرشان موفق به فرار شد و توانست از مهلکه بگریزد . در همه جا شایع شده بود که سمکو رشوه فراوانی گرفته تا این مسئله را راه بیندازد .

کوتاه سخن ، خواهر مارشیمون تصمیم گرفت که انتقام خون برادرش را پس بگیرد ، آشوری ها را گرد آورد و نیروئی بسرای درهم کوبی و اخراج کردن منطقه ، سلما س تشکیل و سازمان داد . کمک ارتش ترکیه ، کردن را مجدداً « بازگردانده و حمله ی شدید اکراد خط مقاومت آشوریها را درهم شکست و جلوگیری مسیحیان به سوی جنوب اورمیه را مسدود نمود . عقب نشینی آشوری بجانب همدان ، که زیر نظر انگلیسها انجام می گرفت ، زبانی فراوانی برایشان نداشت زیرا که اکراد مرتب دنبالشان می کردند و نیز در مسیر خود به هر روستا که می رسیدند مورد اذیت و آزار قرار می گرفتند . اگر چه انتظار آن نمی رفت ولی مسیحیان در این راه آسیب فراوان دیدند و بیشترشان کشته شدند .

سال ۱۹۱۹ با وعده های ویلسونانه ای که در مورد اعطاء حق تعیین سرنوشت بدست مردم داده می شده سالی پر احساس آزادی و سرشار از امید بود ، بویژه برای ملت های زیر سلطه امپراطوری عثمانی همچون : اعراب - ارمنه - کردها و حتی آشوریها . در منطقه سلیمانیه ، قوانین و فرامین خوش ساخته شیخ محمود ، با پشتیبانی انگلیسی ها مورد اجرا بود و می رفت تا

در نواحی بزرگی از عراق بسط یابده که بعضی خطاها و اشتباهات  
از شیخ سرزردو مسئله پایان دیگری پیدا کرد.

در مناطق دورست شمال عراق ، قبایل مختلف آماده برای  
گفتگو و یا حتی جنبش و قیام بودند و همه اش در این فکر بودند  
که توجه واحیاناً " کمک ترکها ، انگلیسها ، یا اعراب عراق  
را بسوی خود جلب نمایند.

هنگامیکه این مسائل به دقت مورد توجه و بررسی بودند  
در شمال غرب ایران ، سمکو در این فکر بود که خلائی را که  
از رفتن روسها ، ترکها و آهوریها بوجود آمده بود ، پر کند.  
" گوردون پادوک " کونسول آمریکا در تبریز با سمکو گفتگو  
کرد و گفت که حاضر است معادل پنجهزار دلار ، سکه نقره به  
او بدهد بشرطی که او هم از غارت اموال فرستادگان آمریکائی  
در اورمیه چشم پوشی کند.

حکومت ایران به شیوه و شکل زیرکانه ای ، فرمانروائی  
سمکو را بر بلندبهای غرب دریاچه " اورمیه برسمیت شناخت .  
اگرچه در آن زمان بسیار گفتگو از رسیدگی و توجه ویژه به  
کردستان از جانب دولت درمیان بود ، سمکو اهمیتی به این  
گفته ها نمی داد و تنها پیشنهادات مردان قبیله " خود را  
اجرامی کرد . این امر باعث شد که بخاطر تحکیم موقعیت  
خود ، خیال حمله به تهران را در سر بهرورانند .

سمکو در سال ۱۹۲۱ نیروهای خود را به مهاباد آورد و در این  
پورش او قریب شصت نفر افراد ژاندارم و یک فرستاده  
پروستان آمریکائی کشته شدند .

اما چنین پیدا بود که ستاره " اقبال " رضاخان " پرنورتر

و درخشان تراست ، او توانست با فرستادن قوای نظامی بفرماندهی ژنرال " عبدالله طهماسبی " و با همکاری ایل ترك آنز بايجانی شاهسون به سرکردگی " امير ارشد " سمکورا در جهت غرب بجا نسب کوه ها عقب بزنند ، تا او را بدرون خاک تر کيه را نندند .  
 آفتاب قدرت سمکو رويه غروب بوده ، البقيه زمانى کاملاً افول پيدا کرده به او به میان دامى افتاد و گرفتار آمد که ارتش ايران روزى از روزهاى سال ۱۹۳۰ در شهر " اشنويه " برایش گذرد .

سمکو به آنجا رفته بود تا از جانب دولت مرکزی درخواست گذشت و اغماض را بشنوده ، نيز مراتب اطاعت کردن خود را از دولت به اطلاع مأمورين حکومتى برساند . . . .



سمیتقو در اوج قدرت - اسماعیل آقا سمیتقو در تاکتیک .  
 نظامی و تهور در مانور خود را بالاتر از نادر میدانست

## درمیان دو جزگ

در دهم اوت سال ۱۹۲۰ پیمان نامه " سور Sevres از سوی ترکیه و هم پیمانانش به امضاء رسید، در این پیمان نامه حقوق زیر برای اکراد در نظر گرفته شده بود:

ماده ۶۲: مجمعی با شرکت سه نفر نمایندنده، یکی از جانب بریتانیا، یکی از سوی فرانسه، و یکی از طرف حکومت ایتالیا، در شهر استانبول تشکیل گردد، این مجمع سه نمایندگی قطعنامه‌ای تهیه کنند که در آن شش ماه مهلت داده شود تا بطور رسمی جنبه " قانونی پیدا کند، این قطعنامه شامل یک نوع خود مختاری منطقه‌ای برای مناطقی باشد که اکراد در آنجا اکثریت را تشکیل می‌دهند، بویژه در طول رودخانه " فرات، جنوب مرز ترکیه با سوریه و بین النهرین."

ماده ۶۳: حکومت ترکیه سه ماه مهلت داشته باشد که به مفاد مندرج در ماده ۶۲ جواب مثبت یا منفی بدهد یعنی یا آنها بپذیرد یا آنها رد کند.

ماده ۶۴: اگر در طول یکسال اکثریت اکراد مناطق یاد شده در ماده ۶۲ بتوانند ادعای استقلال کامل بنمایند و عملاً نشان بدهند که این شایستگی را دارند، نه تنها زمان ملل متحد مسئله " شایستگی آنان را برای استقلال تأیید کند باید از جانب ترکیه این امر مورد موافقت قرار گیرد و حکومت ترکیه از تمام اسم و رسم و منافع که در مناطق کرد نشین دارد، چشم پوشی نماید.

اما این پیمان نامه عمر زیادی نکرد و مدت کمی پس از امضاء مردود در بوته " فراموشی نهاده شده زیرا که تاریخ این ملت

به شکل دیگری با دستهای " مصطفی کمال پاشا " نوشته شد و با امضاء پیمان " لوزان " Lausanne بکلی ورق برگشت . از آن لحظه دیگر بخوبی پیدا بود که جایی برای زندگی اکرادوارامنه در زیر سایه " حکومت " آتاتورک " وجود ندارد . اگرچه آتاتورک برای ایجاد اتحاد در ترکیه نیروی اکراد را بی اهمیت نمی دانست .

از سال ۱۹۲۰ تا ۱۹۲۳ تمام فکر و کوشش او متوجه نیروهای بود که در مقابلش می ایستادند ، خاصه اکراد شرق ترکیه . در سال ۱۹۲۵ شیخ سعید جنبش وسیع و دامنه داری را در جنوب کرستان ترکیه آغاز کرد و دو سال پس از او " احسان نوری بیگ " سازمان و تشکیلات مسلحانه ای را برای ادامه " مبارزه در قسمت های شمال و شرقی کوه های آرارات بوجود آورد که توانست سه ( ۳ ) سال دوام بیاورد .

هر دو جنبش از سوی ارتش ترکیه با خشونت هر چه تمام تر سرکوب شدند ، البته پس از يك کشتار بسیار وحشیانه و نیز زیانهای مالی فراوانی که متوجه ارتش ترکیه گردید .

از آن پس حکومت ترکیه تمام هم خود را صرف تفرقه و جدائی انداختن میان قبایل کرد نموده ، زیرا آنان و محل زیست آنان را مرکز مقاومتها می دانست ، نیز همان قبایل بودند که اکراد را از هر نظر یاری می دادند که بتوانند به مقاومت خود ادامه دهند .

از جانب حکومت ترکها ، نام مناطق کردنشین تغییر داده شد قبایل و رؤسای آنها از یکدیگر دور کرده می شدند و هر يك به سوئی فرستاده و تبعید می شدند ، تحصیل به زبان ترکی

اجباری شده و اکراهم رسماً "ترك كوهی" شناخته شدند .  
براین هنگام نیروهای مقتدر در عراق ، اعراب آنجا را  
ناگزیر کردند که تا حدودی بفکر اقلیت‌ها باشند این  
امر شامل اکراهم می شد چون بیست درصد جمعیت عراق را  
آنان تشکیل می دادند . دوباره دشواریهای نوین آغاز  
شدند چون شیخ محمود بر سلیمانیه و شیخ بارزان در شمال  
کردستان ، شروع به ادعا کردند .

عده‌ای از آشوری‌ها وارد خدمت نظام می شدند ، البته شرط  
بپذیرفته شدن آنها ، نبرد علیه اکراد بوده در سال ۱۹۳۳ -  
حکومت مستقل و نوین عراق به چند دلیل ، ناگهان به مخالفت  
و ضدیت با آشوریان برخاست و کشتار مهیبی را از آنان آغاز کرد  
و تمام روستاهایشان را غارت و تاراج نمود .

برایران رضاخان که بعداً " رضاشاه خوانده شده وحدت ملی  
نوینی درست کرده ، بیشتر با زور و سوزنزه ، انواع چیل ، و  
آمیختن قبایل با یکدیگر . آنگاه اشخاص مشهور و سرشناس  
را به تهران ویا به جاهای دور دست دیگر تبعید می نمود  
خواندن به زبان فارسی را به همه تحمیل و مردم را مجبور  
به تغییر لباس ملی شان نموده به گمان اینکه این تغییرات  
ظاهری ، باعث تغییر باطن مردم هم خواهد شد و آنان را غربی -  
خواهد نمود .

روز بیست و پنجم اوت سال ۱۹۴۱ روس و انگلیس از شمال و جنوب  
ایران را مورد هجوم قرار دادند و پس از چند روزی نیروی  
مقاومت ایران بکلی متلاشی شد . جنگ جهانی دوم آغاز گردید  
و ایران به اشغال قوای خارجی درآمد .

در روز شانزدهم سپتامبر سال ۱۹۴۱ رضاشاه، ادار  
کشور را به فرزند ارشد خود " محمد رضا پهلوی "  
که در آن هنگام جوانی بود که بیشتر خو و عاداتش با  
پدرش فرق داشت، واگذار نمود .



مصطفی کمال پاشا

## جنگ جهانی دوم روسها / اکراد / و جنگ

اشغال ایران از سوی شوروی و بریتانیا در ماه اوت سال ۱۹۴۱ - تا شهرزید روی اکراد شمال غرب داشت. نهرهای روسی ابتدا تمام بخش جنوبی جاده سنندج را گرفتند اما پس از مدتی نهرهایشان را به مسیر " اشنویه - میاندوآب " جنوب مهاباد کشاندند. میاندوآب نیز جزو مناطق اشغالی توسط آنان بود اما سقز، بانه، و سررشت شامل آن نمی شد.

در آن زمان آخرین حد تحت نفوذ انگلیسی ها در کرمانستان کرمانشاه بود و جاده اصلی بسوی عراق در آن منطقه در اختیار آنان بود. قسمت شمال بجان سنندج بطور کامل در اختیار انگلیسی ها بود. مهاباد و حومه در کنترل روسها قرار داشت و به طور کلی مناطق زیر نفوذ هردو نهر روی مهاجم در مسیر میان سقز - سررشت بهم می پیوست.

اتحاد شوروی از یکسال قبل از راه نهانی دریافت کرده بود که آلمان نازی در صدد است که خود را بر خلیج فارس مسلط کند و در سالهای ۱۹۴۱ و ۱۹۴۲ مهمترین هدف و برنامه آلمان، ایجاد آمادگی برای پس زدن نهرهای روسی و راندن آنها بداخل قفقاز و آنر - بایجان بوده البته این امر هم بخاطر این بود که راه کمک رساندن آمریکا به شوروی که تنها خلیج فارس بود مسدود شود. بدین سان در طول یکسال ونهم اشغال منطقه، سیاست شوروی محافظه کارانه و هر لحظه روبه سوئی بوده، میخواست توسط عده ای در میان اکراد توطئه چینی کند، و کاری کند که اکراد هیچ اهمیتی برای نمایندگان دول محور قائل نشوند، نیز این



برنامه در ترکیب هم اجرا شود.

با مطابقت زیست و چگونگی آن در طول جنگ، با زمان قبل از آن ورق بسیار به نفع اکراد برگشته بود.

همینکه ارتش ایران متلاشی شد و روبه جنوب رانده شدند تفنگ، فشنگ، وسلاحهای فراوانی بدست قبایل کرد افتاد در این ضمن نیز اربابان شرکشی که رضاشاه آنان را از قبایلشان دور کرده بوده فرصت یافته و به میان عشیره خود برگشتند و مجدداً ریاست را بر عهده گرفتند، البته بیشتر اینان چون به زندان هم افتاده بودند قدر و منزلتشان در میان مردم بالا رفته بود. طبیعی هم بود که مردم با احترام به آنان بنگرند و امید به آن نهروئی داشته باشند که این افراد را به میان قبایل خود برگردانند و نهروی از دست رفته را به آنان تفویض نمود آن روز گاه آزادی در نظر اکراد این بود که بر تمام مناطق کوهستانی غرب اورمیه مسلط باشند، روستاها را تاراج کنند راهزنی نمایند و از عابریان حق العبور بگیرند.

در این لحظات حساس عشایر "هرکی" و "شکاک" حتی به گفته‌های بزرگان و رهبران خود نیز کمترین اهمیتی نمی دادند.

مهاباد، در جنوب دریاچه اورمیه، در این مدت هیچگونه شکل درست و حسابی پیدا نکرد، چون طایفه "نهیکری" ها شهر را اشغال نمودند و در جاده مهاباد- میاندوآب حق العبور می گرفتند.

امنیت داخل شهر را رهبران مذهبی و اشخاص متنفذ نگه داشته بودند و نیز از یورش عشایر بد داخل شهر جلوگیری می کردند.

ناامنی جاده مهاباد- میاندوآب با شکل زشت و وقیحانه‌ای روز به روز بدتر می شد.

روز بیست و پنجم آوریل سال ۱۹۴۲ خانم " لی بوردیت " همسر " وینستون بوردیت " که هر دو روزنامه نگار و آمریکائسی بودند ، از مهاباد به تبریز می رفتند در قسمت جنوب این جاده ( جاده " مهاباد - میاندوآب ) ماشینشان را جلو یک قهوه خانه پارک کردند ، که ناگاه خانم لی بوردیت مسورد اصابت یک گلوله قرار گرفت و کشته شده . این خانم در روز - کشته شدنش ، ناهار را در شهر مهاباد ، مهمان شخصیست سرشناس کرده قاضی محمد بود . قاضی با شنیدن این خبر بسی نهایت متاثر و پریشان شده بویژه که شاهد این جنین نامردانه کشته شده است .

هرچند واقعیت و اصل این مسئله روشن نشده ، این قدر معلوم گردید که عمل بدست یکی از مخالفین " مجیدخان میاندوآب " انجام گرفته است ، چون بسم مجیدخان نیز در داخل اتوموبیل این زن وشوهر بود .

علیه این راهزنان و آدمکشان از تبریز اقدامات زیادی صورت گرفت ، ولی هیچیک از اشرار مجازات نشدند .

مسئله " امنیت برای ایران بسپار بیشتر از اینها اهمیت داشت ، که به انواع طرق روسها از استقرار آن در منطقه جلو می گرفتند .

در این زمان مسئولین ادارات دولتی در شهرهای تبریز ، ارومیه ، خوی ، و دیگر جاها هیچگونه اختیاری نداشتند و بدون اجازه ی روسها قادر به انجام هیچ امری نبودند بویژه در برابر روسای عشایر که روسها آنان را تقویت و جری کرده بودند . البته این کارکنان دولتی در درون دل خود را مسئول میدانستند

ونقشه‌های پنهانی فراوانی داشتند، روسها هم در این میان مردد و دودل بودند و نمی‌دانستند که آیا جانب دولت را بگیرند و دوباره تقویتش کنند، یا اگر ادراک توگوئی بی‌بندوباری و بی‌مبالاتی به قوانین و مقررات در خلقتشان سرشته شده است - پشتیبانی نمایند؟

آخر الامر در بیست و پنجم ماه مه سال ۱۹۴۲ دستجات ارتش ایران اجازه یافتند که وارد آنربایجان شوند، و اولین پروگرامشان مبارزهٔ سخت و شدید با آن هرج و مرجی بود که در نواحی اورمیسه وجود داشت.

روسهای دانستند که در جنگ جهانی اول کشتار وحشتناکی را در کرستان و کرمانشاه از اکراد کرده بودند، و نیز اخیراً هم ملحد و ضد اسلام شهرت داشتند، و بخاطر ایندو دلیل شدیدا مورد نفرت و کینهٔ اکراد می‌باشند، این است همهٔ سعی و کوشش خود را به کار می‌بردند که این مسائل را از دل اکراد بدر آورند.

با اینهمه اگر دعوتی از اکراد بعمل می‌آمد آنرا می‌پذیرفتند. پس از سال ۱۹۴۱ از سی نفر افراسرشناس کرد دعوت شد تا از شوروی دیدن کنند، که آنها هم با کمال میل پذیرفتند. نمایندگان اکراد از شهرهای اورمیسه - میاندوآب - بوکان - و مهاباد به تبریزه و از آنجا با قطار به همراهی ژنرال "آتا کچیوف" که نام او سلم آتا کچیوف بود و باز هم در این کتاب با نامش برخورد خواهیم داشت، به باکو رفتند.

این گروه ترکیبی از افراد طبقات مختلف بود، رویهمرفته اگر بگوئیم ترکیب گروه، فئودال - محافظه کار بود، سخن

نادرستی نگفته ایم .  
 دعوت‌شدگان عبارت بودند از : از مهاباد قاضی محمد - از  
 میان دو آب مجیدخان - از بوکان علی آقا امیراسعد و پسرش عمر  
 علی‌سار - حاجی باباشیخ - از سوی سه بسته مجزای هرکی :  
 رشید بیگ ، زیرو بیگ ، طه - سید محمدما بق ( شیخ پوشو ) ،  
 فرزند سید طه شمزینان . " امرخان شریفی " رئیس ایسل  
 شکاک از اینکه هدگام رفتن نمایندگان مریض بود و نتوانسته  
 بود در آن مسافرت شرکت کند خوشحال بود ، اما از افراد ایسل  
 او " حسن هونره " ، و " حسن تیلو " شرکت داشتند .  
 از ایسل " زرزا " اطراف اشنویه ، موسی خان انتخاب گردید .  
 حاجی قرنی آقا ، و کاک حمزه نلوس ، دو نماینده مجزای  
 ایسل " مامش " غرب مهاباد بودند .  
 از اینجا می توانید تا حدودی چگونگی قبایل کرد ایسران  
 را از هر نظر دریابید .

## قبایل کرد ایران

در کردستان ایران بیش از شصت (۶۰) عشیره\* گردیافت میشود شماره‌ی پاره‌ای از آنان بر یکصد و بیست هزار نفر بالغ می‌گردد درحالی‌که پاره‌ای دیگر همچون ایل پراکنده\* کلهر در جنوب غربی کرمانشاه، یا نسته‌های کوچک اطراف سررشت، جمعیتشان به زحمت به هزار تا چهار هزار نفر می‌رسد.

بخاطر اینکه از مسیر اصلی بسیار دور نیفتیم، واسامی ثقیل و سخت گیجمان نگردانده، در این کتاب تنها به افراد و قبایلی اشارت می‌کنیم که در جریان‌ات جمهوری ۱۹۴۶ کردستان تا\* تیسر و شرکت داشته‌اند.

از جانب شمال غربی، اگراد جلالی یورش بسوی مرزهای شوروی و ترکیه بردند. جلالی قریب بیست و پنج هزار نفر بودند و پس از این یورش معلوم نبود که جایشان در کجاست؟ بیشتر جلالی‌ها از سال ۱۹۲۰ بنام پناهنده از سوی ترکیه آمده بودند و بخوبی با مردم منطقه آمیخته و نهز بسیار کوشا بودند. اما از جانب - ارتش ایران هم با زور و هم با بازداشت‌سران شان مجلو فعالیت آنها گرفته شده بود.

آنان در تمام طول جنگ تحت نظارت امرخان شکاک بودند. در نواحی جنوب قریب به ده هزار نفر میلانی و چند نفر از بزرگان استقرار داشتند، کونسول روس در اورمیه توانست هر دو جلالسی و میلانی‌ها را تحت تا\* تیسر قرار دهد و آنان را مجاب کرد که بسوی جمهوری مهاجرت بپایند.

بسوی جنوب، دومین ایل کردان نظر جمعیت (قریب به چهل هزار نفر - زمان نوشته شدن این کتاب - مترجم) ایل شکاک قرار دارند.

رهبری این ایل ، پس از اینکه در سال ۱۹۳۰ با سیسه \* ارتش ایران سمو کشته شده ، به عهده \* شخصیت درشت اندام و مفرور آنها " امرخان شریفی " افتاده ، که هوش و زکاوت ، تشخیص راست از کج ، و آینده نگری او را رهبری سیاسی و بانفوذ کرده بود .

در آن زمان که امرخان کوشش داشت بین دو طایفه \* کار دار - ( یا کر دار ) که دشمن طایفه ی " عبدوی " بودند و طاهرخان بسر سمو رهبری آنان را بعهده داشت ، صلح و آشتی برقرار نمایده ، طاهرخان کوشش داشت که خود ریاست کل قبیله را در دست داشته باشد ، بخاطر همین سعی میکردند که امرخان را بهرنحوی که شده است شکست بدهند ، یا او را در نظر بسد جلوه دهند .

در سال ۱۹۴۲ بیشتر شاکا ها ، کلاه بلند نمدی که عمامه به قسمت پائینی آن بسته میشود ، بسر داشتند و راستی اشکال و نقوش جباری شده در تخت جمشید شیراز را به یاد انسان می آوردند .

مناطق تحت نفوذ شاکاها و نیز افرادی که شاکاها علیه آنان کار می کردند ، تنها به مسیحیان نزدیک سلما س محدود نمی شد بلکه آنان بر ضد ترکهای آنر باجانی شهر " خوی " که قسار بود این شهر مرز بین جمهوری مهاباد و آنر باجان باشد رفتاری می کردند .

منطقه \* جنوبی تر محل زیست ایل بزرگ " هرکی " بود . بسیاری از این قبایل در سوی عراق بودند و زندگی چادر نشینی داشتند و خیلی کم در میان مردم می ماندند . زمستان را در

شمال شرقی اربیل و تابستان را در بلندیهای ایبران در نزدیکی " نالان پر " آنجا تیکه مرزهای ایران و عراق و ترکیه بهم می پیوندند، می گذرانیدند.

هرکی های عراق سالی دوبار مهاجرت می کنند، و مسیر عبورشان از میان مناطق شیوخ با رزان می گذرند و راستی در حال کوچ توگوئی که ملخند که کوچ می کنند.

در خلال گذشت چند صد سال، هرکی های ایران که تعدادشان به بیست هزار نفر می رسد، منطقه " ترگور و مرگور را محل زیست خود کرده اند و نیز بر دره های موازی مرز مناطق ترک - نشین غرب و جنوب غربی اورمیه، مسلط گشته اند.

یکی از بانفوذترین رهبران نشان " رشید بیگ " بود، شخصی بسیار آرام و متین و با وقار که حدود چهل سال سن نداشت.

" زیرو بیگ بها نری " شخص غیر مسئولی بود که رهبری گروهی راهزن و آدمکش را بعهده داشت و در میان اشعار همراه او همه جور افراد حتی ترکهای آنزربایجانی هم یافت می شدند.

این گروه چندین سال در منطقه " اورمیه و محل زیست هرکسی ها، همچون شمشیر نموکلس که بموئی آویخته بود، هر آن بیم آن می رفت که برگردن مردم منطقه بیفتند.

در خلال، و نهز پس از پایان جنگ جهانی اول، اینان به ویرانه های روستاهای مسیحی نشین دره ترگور رسیدند.

در میان هرکی های غرب اورمیه، در نزدیکی مرز ترکیه، بیگ - زاده ها بودند و شماره شان به پنج هزار نفر می رسیده رهبر آنان " نوری بیگ " پیرو افتاده بود که در روستای " امبی " در میان مردان قبیله " خونش می زیست .

تاریخ زندگی بیگ زاده ها و هرکی ها طوری بهم آمیخته است که بسا اوقات از روی سهو و خطا بیگ زاده ها را بخشی از هرکیان دانسته اند. خود بیگ زاده ها این نزدیکی را نمی پذیرند، و نهزبه طایفه خود بسیار افتخار هم می کنند، و راستی هم این است که با تمام قبایل اطراف خود فرق دارند. هرکی های نره مرگور جنوب غربی اورمیه، باسید های نقشبندی شمرینان ( اولادان شیخ عبیدالله ) تا شیرمتقابل و فراوانی بریکدیگر داشتند و پیمان همکاری منعقد نمودند.

روزگاری که یکی از فرزندان شیخ عبیدالله بنام شیخ محمد صدیق در سال ۱۹۱۱ در شمرینان فوت نموده، برادرش شیخ عبدالقا در رهبری یک نهضت عادلانه کرد. در استان بول برعهده گرفت، البته بخاطر مسئله رهبری با پسر محمد صدیق بنام سید طه، اختلاف داشتند.

فرد دومی، در تمام طول مدت جنگ جهانی اول، با روسها در مکاتبه بود ولی در سال ۱۹۲۳ بوسیله ی بریتانیا به پست قائم مقامی رواندوز در عراق منصوب شد. از همانجا نیز تحریک میشد تا بر علیه حکومت ترکها اقداماتی بکند، بهانه هم این بود که حکومت ترکها خانواده او را در مناطق دور دست شمالی، از مسند قدرت پائین آورده است.

سرانجام پس از اینکه در سال ۱۹۳۲ عراق به استقلال کامل دست یافت، خودخواهی و غرور بیش از حد طه، او را به ایران آورد و در تهران مستقر گردید، و در سال ۱۹۳۹ یک بیماری مرموز و مشکوک به زندگی او پایان داد.

شیخ عبدالقا در بخاطر همکاریهای که با حکومت ترکها داشت (در



جنگ جهانی اول) بیشتر می توانست برای هموعاش متمرشر  
 باشد، البته امروزه نام او در میان اکراد ناسیونالیست  
 بسیار محترم و ارجمند است، آنها بخاطر کشته شدنش در سال  
 ۱۹۲۵ بدست حکومت ترکها، بعدها روشن شد که از جانب  
 بعضی از دوستان ناسیونالیستش فریب داده شده بود.  
 همزمان با جنگ دوم جهانی " شیخ عبدالله افندی گیلانی "  
 با عنوان يك رهبر صوفی بسیار مؤمن و محترم در شمال  
 کردستان ایران استقرار یافت، البته نفوذ او مرزها را  
 پشت سر می گذاشت و به عراق و ترکیه هم می رفت.  
 سلسله " قادری " در سده " نوزدهم " در بغداد بوسیله " شیخ  
 عبدالقا در گیلانی " تأسیس یافت، بیشتر صوفیان کرد خود را  
 منتسب به آن طایفه می نمایند، سده ای دیگر نیز خود را  
 وابسته به سلسله " نقشبندی " که آنها در سده " چهاردهم  
 در ترکستان ایجاد شده، می دانند. سادات شمزینان در ترکیه  
 نفوذ خود را از جانب " عبدالقا در گیلانی " بدست آورده بودند  
 این است شهرت او را برای خود برگزیدند.  
 در اوایل سده " نوزدهم " شیخ توسط دوست و یار بزرگ خود  
 " مولانا خالد " برای نزدیکی بیشتر به مکتب نقشبندی  
 ارشاد و تشویق گردید. ارزش معنوی و بزرگی يك شیخ صوفی  
 ارتباط مستقیم با طایفه، خداشناسی، از خدا ترسی، سیاست  
 مداری و قدرت نفوذ در روح پیروان داشت. در طول قرن نوزدهم  
 اکثر شیوخ شمزینان دارای این صفات بودند، هم قدرت و امکانات  
 دنیائی داشتند، هم به راهنمای و ارشاد مردم می پرداختند  
 و هم تا حدودی دیکتاتوری داشتند. شیوخ شمزینان با اتکال به

بشتیبانی " هکاری " و " برادوست " ها و نیز پیروان تند  
عقیده " خودشان ، تمام رهبران قبایل را نیز دوست و مجذوب  
و زیر دست خود کرده بودند .

در سالهای قبل از جنگ جهانی دوم ، شیخ عبدالله افندی  
در عراق می زیست ، و پسر بزرگش بنام " شیخ عبدالعزیز "  
به دانشکده " افسری عراق وارد شده بود و از سوی ارتش  
عراق ، کار و مسئولیت به او واگذار شده بود .  
در سال ۱۹۴۱ شیخ با خانواده و اموالش وارد ایران شدند و در  
مرگور مستقر گردیدند . یکی از فامیلهای جوان شیخ که فرزند  
سید طه بوده ، در اورمیه اسکان یافت ، نامش سید محمد صدیق  
بود که در میان خانواده او را " شیخ پوشو " لقب داده بودند .  
پوشو در آغاز دوستی و اعتقاد شوروی را بجانب خود جلب  
کرد و همراه عده ای به باکو سفر نمود ، اما در آخر  
برگشتن به عراق را به مصلحت خود دید .

در روزگار این ماجرا ( جمهوری کردستان ) حدود هشت هزار  
نفر از عشایر در اختیار این سادات بود ، و اندک اندک حوزه ی  
نفوذ شان به خارج از منطقه " زیستان می کشید .  
جنوب مرگور ، منطقه " کوهستان زردکوه ، بجانب اشنویه که  
هم راه مال رودارده هم جاده " شوسه اشربه " کیله شین " رو  
به سوی عراق می آید ، محل زندگی " زرزا " هاست که زیسان  
و فرهنگ و آداب آنان ، چند صد سال است که باعث تمایز کردستان  
شمال و جنوب از یکدیگر است . رئیس چهار هزار نفر زرزا ، حاجی  
موسی خان بود و اکنون هم هست ( زمان نوشته شدن کتاب - مترجم  
مردی قوی ، دانا و در حدود پنجاه سال است و همین که جمهوری

مهاباد با گرفت، وفاداری خود را نسبت به آن اعلام داشت و -  
تمام هم و کوشش خود را صرف حفاظت از منطقه خودشان، که  
محل عبور بازرانی ها به عراق و بلعکس، و دیگر قبایل  
نزدیک اشتویه بود و هرآن احتمال غارت شدن از جانب آنها  
را داشت، نمود.

جنوب اشتویه، و جنوب غربی دریاچه اورمیه، منطقه‌ی  
"سلدوز" است، محل زندگی قبیله‌ای غیرکرد است و شهر  
بزرگ آنان "نقده" می باشد، پس از حوادث سال ۱۹۴۶ وضع  
استراتژیکی آنان را در این منطقه جمع کرد.  
آنان را "قره باپاق" به معنای "کلاه سیاه" می نامند  
و این بدان علت است که بیشترشان کلاه پوست بره سیاه رنگ  
بسر دارند.

به نام قبیله "توک زبان شیعی مذهب، از قسمت‌های علیای  
رود "اوس" پس از پیروزی روسیه شوروی در سال ۱۸۲۸ و عقد  
معاهده "ترکمنچای و اردخاک ایران شدند (نریمان عباس میرزا)  
روسیه شوروی به آنان اجازه داد که وارد ایران شوند و در  
آنجا ماندگار گردند.

پانزده هزار قره باپاق به چند دسته تقسیم شدند، رهبری  
دسته "بزرگتورا" امیرفلاح و برادر زنتش "غلامرضا خسروی"  
بعهده داشتند.

این دسته "توک زبان شیعی، توگوئی به میان دریائی از -  
اکراد افتاده اند و این است برای نگهداری و حفظ خود و نیز  
استقلال خود، دچار سختی‌ها و تضییقات فراوانی می شده‌اند.  
شواری و مشکلات آنان زمانی کاهش یافت که هم با اکرادو دیگر

همسایگان نشان پیمان دوستی بستند، وهم با نماینده ی اتحاد شوروی پیوند و رابطه پیدا کردند.

باز در جنوب روبه مناطق کوهستانی ، ایل بزرگ " مامش " هستند که از هم پیمانی بلباس ها خارج شده و به دوسته انشعاب یافته اند :

یکدسته دوازده هزار نفر تحت رهبری " قرنی آقا امیر عشاری " در بسوه ، ولسته " دیگر با آماری نزدیک به همین رقم و تحت رهبری " کاک حمزه " و پسرش " کاک عبدالقا در جلدیان " و البته هر دو دسته هم ضد یکدیگر.

" مامش " ها به شکل اعجاب انگیزی زیاد و قوی بودند ، تا در سال ۱۸۳۰ امیر رواندوز هم پیمانی ( کنفدراسیون ) بلباس ها را برهم زد.

هم برای مامشها و هم برای حاجی قرنی آقا ، يك شانص بسودکه در سال ۱۹۴۱ توانست به باکو سفر کند، البته حاجی قرنی آقا در سال ۱۹۴۵ نیز با طرف مقابل و مخالف خود ( کاک عبدالله ) با کشتی به يك مسافرت رفت .

در جنوب غربی مامش ها نزدیک مرز عراق ، ایل کوچک " پهران " به رهبری " محمد امین " نامی زندگی میکنند، آنها نیز زمانی همراه بلباسی ها بوده اند.

جنوب دورتر ، روبه مها باده ، ایل " مذکور " و سومین دسته ی بلباسیان قرار دارند. همه ی آنها در طول کوهستانها و جلگه ها از هم جدا می شوند.

در سال ۱۹۴۶ دسته " مخالف مذکورها سیاست دیگری در پیش گرفتند و آنها هم کاری با " علی خان " و " ابراهیم سالاری " بر ضد

" عبدالله بایزیدی " بود.

شرق و جنوب مهاباد، محل تجمع وزیست‌لسته‌ای از رهبران ذی نفوذ است که از " مکاری " بزرگ‌پائین آمده‌اند و امروزه " دهبکری " هستند و هرچند گاهی یکبار در طول قرون هیچ‌کس و نوزده، علیه بلباسیان جنگیده‌اند.

اما از همان روزگار از ده‌گر قبایل جدا مانده‌اند و در میان رهبران بزرگ و بانفوذ آنان که براستی منطقه را نگه داشته‌اند، می‌توان از سه فرزند " علی آقا حاجی ایلخانی " نام برد. بوکان، که روستاهای سرسبزش در میان جلگه‌های باصفائی در سی مایلی شرق مهاباد قرار دارد، محل زیست آنان است و دو خانواده از آنان نام فامیل " ایلخانی زاده " را برگزیده‌اند ولی خانواده " علی آقا که در سال ۱۹۴۲ از باکو دیدن کرد و شهرت " علی یار " را انتخاب نمودند و اکنون با این شهرت شناخته می‌شوند.

شاخه " دیگری از دهبکری‌ها، روستاهای حاصلخیز شمال رودخانه مهاباد را در اختیار داشتند و در آنجا نوه " کریم آقا " که نام خانوادگی " کریمی " را برگزیده بود، ریاست آنان را بر عهده داشت و نیز آنان " جعفر آقا " را داخل حکومت مهاباد کرده بودند.

شاخه‌های دیگر دهبکری که در مهاباد می‌زیستند عبارت بودند از: خانواده‌های، عزیززی - پیروتی - معروفی - و فتاحی. جنوب منطقه " دهبکری‌های بوکان، با نوزده هزار نفر " فیض‌الله بیگی " دارد، که از اطراف مهاباد شروع میشوند و تا اطراف سفزرا در بر می‌گیرند.

از اینکه در (مهاباد/سردشت / سقز) از هر قبیله، اقلیتی دیده می‌شوند که در یکجا قرار گرفته‌اند، این مناطق کمی در هم و منقوش بنظر می‌آیند، قبایل متفرقه و آمیخته هم از اطراف سردشت تا مرزهای عراق را شامل می‌شوند.

از قبیله "بزرگ سقز"، علی جوانمردی "بخاطر همکاری با آشوب" محمدرشیدخان بانه "در سال ۱۹۴۴ از سوی ارتش ایران به دار آویخته شد."

در بین سقز و سردشت، شهر بانه، محل حکومت محمد رشید خان که انتظارات فراوانی از حکومت مهاباد داشت و بست مهمی - هم برایش در نظر گرفته شده بود، قرار دارد.

چهار طایفه در اطراف بانه نزدیک به مرز عراق زندگی میکنند بخشی از آنان "یونس خانی" اند، محمدرشیدخان فرزند قارخان از آن طایفه بود، بیگ‌های رهبر در میان آنان به "بیگ زاده" بانه "شهرت دارند."

وقتی در سال ۱۹۴۱ نیروهای روسی از سقز به هدف جنوب رو به سنج راه افتادند، محمد رشید خان که آن هنگام پنج ساله بود روستاهای منطقه "خود راها کرد" و روبه جانب مرز عراق راه افتاد و قبایل هم پیمان کردند که آوردن اولین جنبش خود را بانه هزار قبضه تفنگ که از پست‌های مرزی بدست آورده بود، آغاز کرد.

در سال ۱۹۴۲ که ارتش ایران به سقز بازگشت، محمدرشیدخان بطور ناگهانی آنها مورد حمله قرار داد و در این نبرد سرهنگ "امین" فرمانده ایرانی کشته شد.

دیگر بزرگان منطقه، تازه بدوران رسیده‌ها، دسته "دیگر که

در مسئلهٔ «بانه» به مخالفت با ارتش برخاسته بودند، همچون  
«علی خان تپله‌کو» بائین سقز، کشته شدند.

از سال ۱۹۴۲ تا ۱۹۴۴ محمد رشید خان حاکم سقز و بانه بود.  
پس از گذشت یکسال به منطقهٔ تحت نفوذ خود توسعه داد و به  
ناحیهٔ «زیر نفوذ» محمود آقا کانی سانان» در قسمت جنوبی  
نزدیک مریوان حمله برد. محمود آقا به همراهی عده‌ای از  
ارتش ایران به حملهٔ محمدرشیدخان پاسخ دادند و او را دنبال  
کردند تا برون خاک عراق را ندانند، اما دوباره در سال ۱۹۴۵ در  
موقع شکل گرفتن حکومت مها با ده برگشت.

در جنوب سقز و بانه قبایل دیگری نیز وجود دارند. سته‌ی  
طرف مریوان که در میان جوانرود و ثلاث جاف، بسوی مرز -  
عراق پراکنده هستند، «اورامانی» یا «هورامانی» هستند.  
غرب کرمانشاه، محل زندگی جنگجویان و سلحشوران «سنجابی»  
است و اکراد گوران که دارای عقاید انحرافی نیز می‌باشند  
«اهل حق» نام دارند که منطقهٔ شان شمال ایل بزرگ «کلهر»  
است.

از مرزهای عراق تا شرق کردستان، شمارهٔ زیادی قبایل  
کوچک وجود دارند که در مقابل ضعف یا قوت دولت، مرتباً  
رنگ عوض می‌کنند و بیشتر این ایلات زیر نفوذ بریتانیا افتاده  
بودند، اما از سوی دیگر مسئلهٔ مها باد حس ناسیونالیستی  
آنان را به‌مدار کرده و کاملاً تحت تأثیرشان قرار داده بود.  
حوادثی که در زیر می‌آیند، اگرچه زیاده‌مفصل نیستند  
ولی جا ندارد که دقیقاً مورد توجه قرار گیرند.

## اولین دیدار از باکو

بزرگان و رؤسای کرد، چند روز را در باکو به بازدید از - کارخانه ها، تماشاخانه ها، مزارع و سینماها گذراندند. ساعت یازده (۱۱) شبی آنها را به منزل "جعفر باقروق" نخست وزیر آذربایجان شوروی بردند (این شخص در ماه آوریل سال ۱۹۵۱ محاکمه و اعدام گردید، چون به همراهی "لاورنتسی بیریا" به توده خود خیانت کردند). او برای مهمانان در مورد دوستی دیرینه کرد و آذربایجانی، و نیز دوستی و حسن نظر ویژه اتحاد شوروی با آنها، سخن راند.

در این نشست، بین نمایندگان مردم کرد بر سر اینکه کدام مسئله برای بحث در اولویت قرار گیرد، اختلاف نظر وجود داشت بعضی شان بر این باور بودند که بسیار بجا و ضروری است که هدف دیرینه اکراد را مطرح نمایند. نیز تا متحد شد که یکی از خواسته‌ها این باشد که قبایل مسلح همچنان مسلح بمانند. پاسخ شوروی به همه خواسته‌ها مبهم بود.

همانند بیشتر مهمانان، قاضی محمد مورد اکرام و احترام ویژه قرار گرفت، نیز فرزند هشت ساله اش "علی" (کوری رش) مورد نوازش فراوان واقع شد و بدریافت يك قبضه هفت تیر نیز مفتخر گردید.

مسئله ابهام انگیز دیگری که از جانب روسها مطرح گردید این بود که گفتند: باید اسلحه از دست قبایل غرب اورمیه خارج شود و یا به حداقل تقلیل یابد.

هر کدام از نمایندگان اکراد در آنجا، يك زمین، شش مترچست همراه با مقداری فشنگ که خریده بودند، و نیز سر مایه های



خودشان که به آنان پس داده شد، آماده برگشتن شدند.

اگرچه در بیشتر گفتگوها، پاسخ روسها مبهم و غیر صریح بود. مهمانان کرد پس از دو هفته بازدید از آنربایجان شوروی در حالیکه گمان می کردند اتحاد شوروی با آنان و پشتیبان آنان خواهد بود، به ایران باز گشتند.

در ایران غارت و چپاول مناطق ازسوی قبایل کردها، بویژه در نواحی اورمیه همچنان ادامه داشت.

در ماه مه سال ۱۹۴۲ دسته‌ای از مسئولین روسی به همراه سر-کونسول روس در تبریز، در اطراف دریاچه اورمیه با "رشید بیگ" و "کامل بیگ هرکی"، "نوری بیگ" از ایل بیگ زاده و چند نفر دیگر از شکاک‌ها دیدار و گفتگو کردند. تا کید بسیار روسها بر این بود که منطقه نیاز شدید به امنیت دارد، قوانین اداری ایران باید با کمال احترام مورد توجه و اجرا قرار گیرد و تمام سلاح‌هایی که از ارتش ایران گرفته شده است باید پس داده شود. اگر اهل هم برابر میل خود پاسخ‌هایی می دادند و می گفتند که لازم است اجازه حمل سلاح داده شود، نهز برخی از قبایل اطراف اورمیه سلاح‌هایشان را تحویل روسها خواهند داد. خواست بعدیشان این بود که زبان کردی در مدارس باید تدریس و خوانده شود و مورد توجه و اهمیت باشد، نیز اکراد در انجام و اجرا امور ملی خود آزاد باشند.

این خواستها هر چند زیاد روشن و بی ابهام نبودند، اما با کمال رشالت و جرئت مطرح گردیدند، اما از آنجا که شیوه سیاست شوروی در آنربایجان نشان داده بود، رسیدن به این اهداف بسیار بعید به نظر می رسید.

از این گرم آبی و گفتگو نتیجه‌ای عاید نشده، جز اینکه -  
شوروی احساس کرد ناامنی در منطقه حس ملی را بیشتر بیدار و  
تحریک خواهد کرد، بهر حال شوروی برای ادامهٔ نفوذ خود  
کوشش می‌کرد و می‌خواست قدرت و تسلط ایران را بر دو مسئلهٔ  
مهم: قبائل - و ادعای حقوق ملی آنان حاکم نماید.  
در چهارچوب این چنین سیاستی روسها ضمن ابراز دوستی با  
نمایندگان اکراده، آنان را امیدوار و به آینده خوش بین  
می‌کردند، و از مواد کمیاب همچون " قندو چای " مرتب در  
اختیار آنان قرار می‌دادند.

## اداره<sup>۶</sup> شهربانی مهاباد

همزمان با تاسیس شهرداری و عمیق شوروی بر مهاباد، قاضی محمد به همراهی چند تن از سران مقتدر قبایل که دوست او نیز بودند همچون "عبدالله بایزیدی" رئیس ایل مذکور و "حاجی قرنی آقا امیر عشایری" رئیس ایل مامور، مشغول حفاظت از شهر و روستاهای کاملاً نزدیک آن بودند و آن قسمتها را از غارت و تاراج شدن بدست قبایلی که کارشان فقط چپاول بود، ننگه داشته بودند. آن ناحیه‌ای که رسماً از جانب روسها اشغال شده بود و به جنوب تا میان دو آب می رسید که فاصله اش با ماسین از مهاباد یک ساعت راه است.

در آن روزها که روسها تازه منطقه را تحت اشغال خود در آورده بودند نماینده شان در مهاباد "عبدالله ثوف" بود که برای ارتعاش اسب می خرید و تنها کاری که به او سپرده بودند این بود که پیوند و رابطه<sup>۶</sup> اکرا من منطقه را با افسران سیاسی روس در تبریز تسهیل نماید.

حکومت ایران در داخل شهر از هیچگونه قدرتی برخوردار نبود اگرچه از سوی دولت مرکزی فرماندار برای شهر منصوب شده بود و نیازهای اولیه<sup>۶</sup> مردم شهر همچون: "قندوشکر" نیز از جانب آنان تأمین می شده، بازنفوذی نداشتند. در حقیقت همین مسئله<sup>۶</sup> قندوشکر باعث شد که آخرین نشان وجود دولت ایران در مهاباد (شهربانی) در ماه مه سال ۱۹۴۳ از شهر برجسته شود.

یعنی دسته‌ای در آن تاریخ دور و اطراف شهربانی را که در بخش جنوبی شهر قرار دارد گرفتند و آن را از بین بردند.

در آن زمان بیشتر مردم، حتی کارمندان ادارات در هنگام گرفتن

قندوشکر به انواع حیلہ ہا بست می زدندہ مثلاً " شناسنامہ  
ہای مردگان را باطل نمی کردند و برایگونہ مواقع از آن  
سود می جستندہ ، یا بہ نام روستاہائی کہ اصلاً وجود خارجی  
نداشتندہ قندوشکر می گرفتندہ البتہ آن زمان ، زمان جدگ  
ومملکت آشفته و مغشوش بودو ادارہ " آمارو ثبت احوال نمی -  
توانست بہ اینگونہ امور رسیدگی نماید .

ادامہ " این عمل باعث شد کہ حکومت مرکزی متوجہ آسار  
سرمای آوری شود کہ از این منطقہ در موقع گرفتن قندوشکر  
گزارش می شد و سوال نماید کہ علت ناگہانی این افزایش  
جمعیت چیست ؟ اولین اقدام دولت در این بارہ این بود کہ  
لیست کاملی از نام و مشخصات اهالی شہر و روستاہای منطقہ  
تہیہ نماید و آنرا در اختیار ادارہ " ظاہرا " پاک شہربانی  
بہ منظور انجام اقدامات لازم ، تحویل دہد . این کار انجام  
گرفت و لیست بہ شہربانی مہاباد تحویل دادہ شد .  
شک نیست کہ این لیست افراد فراوانی را بدام می انداخت  
و این استعدہی زیادی کہ نشان لای تلہ می افتادہ تصمیم  
گرفتند بہ ہر قیمت کہ شدہ ، لیست را از دست شہربانی خارج  
سازند .

بعدا ز ظہر روزی ، پس از فراغت از کارہای روزانہ ، دستہ ای  
از مردم شہر در محل میدان " چوارچرا " جمع شدند و بہ سخنان  
" عزیزخان " نامی کہ از مسائل ملی قوم کرد سخن می گفت  
گوش فرا دادند . در آخر تصمیم گرفتند کہ " مینہ خالندی " -  
( عبداللہ مینہ خالندی ) را بہ نمایندگی انتخاب نمایند  
و بہ شہربانی اش بفرستند تا لیست را پس بگیرد و بیاورد -

شخص یا نشده به شهربانی رفت ، ولی در آنجا آماج چندگلوله  
که سهواً از شهربانی شلیک شده قرار گرفت و کشته شده ، همین  
امر باعث شد که خون حاضران در آنجا به سادگی و فوری بسه  
جوش بیاید ، حملهٔ تندی به شهربانی آغاز شد که زیان بسیار  
زیادی ببار آورده ، هفت نفر از باسبانان ترك آنرا بجای  
کشته شدند ، بدون اینکه مهاجمین آسیبی ببینند .

آنروز تنها پلیسهای شانس آوردند که سر خدمت نبودند یا  
ستهی دیگری که همینکه متوجه شده بودند اوضاع چطور است  
فورا از شهر خارج شده و فرار کرده بودند .

بدین سان شهربانی مهیاد برای مدت مدیدی بسته شد .  
هیچ دلیلی وجود ندارد که ثابت کند این امر يك حرکت درست  
ملی بوده است . مردم شهر بطور کلی (همهٔ مردم شهر) با این  
امر موافق نبودند و بشکل بسیار جالبی نشان دادند که از  
نمایندگان دولت در شهر ، که آن هنگام در تهران بود نسد  
استقبال می کنند و مقدم آنها را در صورت ورود به مهیاد  
گرامی می دارند .

## شهر مهاباد

شهر مهاباد در قسمت بالا و جنوب رودخانه‌ای قرار دارد که از بلندیهای منطقه "مذکور سرچشمه می‌گیرد. مردم منطقه به آن رودخانه "رود ساوجبلاغ" می‌گویند که در لهجه "مهابادی رود سا بلاغ" شده است. این نام ترکیب دو واژه "ترکی است (ساوج و بولاغ) یا سووخ بولاغ) بمعنی "چشمه سرد". دلایلی وجود دارد که چنانچه نام فارسی - آریائی روی این شهر نهاده شده، البته تنها این شهر نبود، بلکه اورمیه و دریاچه "مجاور آن نیز تغییر نام یافتند، نام اورمیه به "رضائیه" تبدیل گردیده و اینها اقدامات زمان تسلط رضا شاه برای سران می‌باشند. نام ساوجبلاغ به "مهاباد" - تغییر داده شد و گویا این نام، اسم نیکمردی خیالی و ناشناس در منطقه بوده است. این میرساند نام مناطق نیز می‌بایستی تحمیلی باشند و از تهران اعلام گردند.

در قرن شانزدهم مهاباد از نظر اندازه و وسعت چندان اهمیتی نداشته و اهمیت اصلی را "دریاز" واقع دره مایلی پائین رودخانه "مذکور داشته است، در دریاز آثار و بقایای ویران شده "یک گورستان بسیار قدیمی، که احتمال دارد مربوط به روزگار "ماد" ها باشد وجود دارد.

دریاز در اثر حمله "صفوی‌ها، که بنام ترویج مذهب تشیع به آنجا یورش بردند، ویران شد.

در سال ۱۸۳۴ "بیلی فراسر" مهاباد را شهری زیبا و دلنشین در کنار رودخانه‌ای با صفا، توصیف می‌کند.

در سال ۱۸۹۰ "ایزابلا ببرد بیشاب" به مهاباد آمده و می -

گوید این شهر پنجهزار (۵۰۰۰) نفر جمعیت داشته ، نهمز  
بمنظور ایجا دآرامش و امنیت بین ترکها واکراد یکهزارنفر  
سرباز در آنجا استقرار داشته اند. وقتی او وارد شهر می شد  
راه را اشتباه طی کردو به آن دلیل سراز میان گورستانی  
وسیع درآورد که مردگان چون در عمق زمین دفن نشده بودند  
هوارا کثیف می کردند، همانگونه که زنده های آن جا رود -  
خانه را آلوده می کردند. او می گوید آنجا منطقه ای مذهبی  
بوده - محل خرید و فروش و برپاشدن بازارهای هفتگی بوده -  
میدان نبرد و زدوخوردهای فراوان بوده ، وهمه \* این دلایل  
نست به دستهم داده و باعث این وسعت و بزرگی گورستان  
شده اند.

در روستاها چون آب وهوای تمیز و تغذیه \* بهتری وجود داشت  
وزادو ولد نیز مرتب بوده، رشد جمعیت در حال تعادل بود.  
در سال ۱۹۴۵ جمعیت مها باد شانزده هزار و در سال ۱۹۶۱ بیست و  
دو هزار نفر بوده است .

اگرچه کباب مها باد، به پای کباب وچای سلیمانیه نمی رسد  
مهر و محبت ومهمان نوازی مردم مها باد، جبران تمام مسائل  
دیگرامی نماید. ولی راستی نست پخت ، و غذا های سلیمانیه  
ومها باد جای همه گونه توصیف و تعریف را دارد، و هرچه درباره \*  
آنها گفته شده، باز جای سخن باقی خواهد بود.

## مردم مهاباد

جاده<sup>\*</sup> ورودی به مهاباد (آن جاده ایکه بشود به آن جاده گفت) دو راه اندک هر دو راه از دو طرف روبروی هم روخانه، از جانب شمال وارد شهر می شوند، یکی از تبریز به میاندوآب، شرق دریاچه<sup>\*</sup> اورمیه می آید. دیگری از اورمیه به سلسدوز و از آنجا به مهاباد می آید. طرف شرق و جنوب مهاباد راه کوهستانی دارد، اما طرف جنوب غربی راه کوچک ماشین روی دارد که از کنار روخانه<sup>\*</sup> مهاباد می گذرد و به سرشت تا مرز های عراق می رسد.

در خیابانهای مهاباد که از زمان جنگ دوم جهانی همچنان کم عرض و کوچک مانده اند، افراد مختلف در رفت و آمد می باشند. بیشتر عابریین براسب سوارند، در حالیکه " ریشه های آویزان" دور عمامه<sup>\*</sup> سرشان روی شانه هایشان آویزان است و شلوارهای گشاد کردی شان ( پانتول) همه زین اسب را پوشانیده است و شاید پسر رئیس يك عشیره باشد و مسیر او ممکن است به آرایشگاه، بازار، مهمانخانه و یا بالاخره قهوه خانه ختم شود. در این قهوه خانه ها مسافرین آمده از راه بسیار دور روستاها می نشینند، چای مینوشند و خستگی در می کنند. بیشتر روستائیان سیاه چرده هائی هستند که نور آفتاب بدن آنها را سیاه کرده و سوزانده، و همراه با چند راست بزر و یا گوسفند و اسب از راه های دوری آمده اند.

کودکان عجول و شلوق و برجست و خیز در خیابان های شهر فراوانند شماره<sup>\*</sup> آنها، اگرچه بیشترشان در هنگام تولد یا یکسالگی بعلت ابتلا به بیماریهای گوناگون می میرند، زیاد است.



از ظاهر و لباسهای مردم می شود به وضع مالی آنان پی برد .  
لباسها نیمه کردی و نیمه غربی است" (کت و شلوار - با عمامه  
مخصوص کردی) " . چهره \* متین و زیبا و پر نجابت زنان کرد  
زیر نقاب و رو بند نیست ، بلکه اکثرا " نیمه پوشیده است ،  
و در اماکن عمومی ، بویژه جاهائی که ویژه \* آقایان است ، -  
اصلا " دیده نمی شوند .

زنان نجیب و سرشناس بسیار کم اتفاق می افتد که از خانه شان  
خارج شوند ، اگر هم ضرورتی ایجاب این امر را بنماید ، همراه  
چند نفر موسفیده ، در حالیکه زیر دنیائی از بارچه و شال مخفی  
می شوند ، و این لباسها و قارآنان را بیشتر می کنند ، از منزل  
خارج می شوند .

در حالیکه زنانی که وضع مالی شان خوب و یا متوسط است اصرار  
دارند که لباس ملی خود را محفوظ کنند ، شوهرانشان لباس غربی  
می پوشند ، البته در اوایل با زور و اجبار رضا شاه لباسهای  
مردان عوض شده ، اما پس از مدتی به آن عادت کردند و حتی  
به منظور اینکه نشان دهند متجدد و متمدن هستند و در میان مردم  
بتوانند جائی برای خود پیدا کنند ، با کمال میل آنرا پوشیدند .  
البته هنوز هم آن مردانی که شیوهی گذشته را در پوشیدن  
لباس ملی نگه داشته و حفظ کرده اند ، فراوانند .

## اقلیت ودین

همراه با مردم کرد ، چندین ملیت دیگر زندگی می کنند، بعضی این رانمی پسندندولی برعوض بسیاری دیگر براین عقیده راسخ هستند که همانطوریکه نمک غذا را خوش طعم ولذیمنمی کند، ایسن گونه مخلوط شدن وآمیزشها نیز لازم وضروری است .

درحدود پنجاه خانواه\* یهودی درمهاباد مشغول کسب وکار - بوده اند، یامغازه\* مشروب فروشی داشته ویازرگری می کرده اند وامروزه اغلب آنان به اسرائیل برگشته اند .

سته\* اندکی ترك آذربایجانی بابیشه ی کارگری روزگار می - گذرانیده و تا سال ۱۹۴۳ فقط دونفرارمنی درآنجا ماندند یکی عکاس ودیگری مشروب فروش .

قبل ازجنگ جهانی اول ، تنها يك فرستاده\* پروتستان آمریکائی به نام " ال . او . فاسوم" درمهاباد ماند واو خود نخواست برود تا بداند که آیا درمیان ارامنه یا یهودیان مهاباد می شود کارکرد یاخبر؟ کاربسیار ارزشمندی که این شخص انجام داد بوجود آوردن يك کتاب گرامر زبان کردی به انگلیسی بود . پس ازخاتمه جنگ يك فرستاده\* دیگرآمد که هم آموزگار بود وهم دکتر، اما در روزگار بسیار نامساعدی آمد چون همزمان با آن درسال ۱۹۲۰ اسماعیل آفاسمکو به شهرهجوم آورد، دراین یورش پروفیسور" بچمن" کشته و زنان همراهش گریخته وبه تبریز بناه بردند .

ازسال ۱۹۳۲ ببعده رضاشاه تحت عنوان ملیت خواهی درجهت عکس این فرستادگان ایستاد و همین امر باعث برجیده شدن دم دستگاه این فرستادگان گردید .

انجمن کلیسای اورمییه که در سال ۱۸۳۵ تا ۴۰ سیس شد و در طول صد سال بعدی اقدام به ایجاد بیمارستان و مدرسه نمود، اما پروتستانهای مهاباد بدشواری می توانستند روی مردم ناحیه اثر بگذارند.

یکی از فرستادگان آمریکائی که در نروژ بدنیا آمده و نرس بود، " میس دال " نام داشت، بایکی از اکراد مهاباد از خانواده مشهور به " حبیبی " ازدواج کرد و تمام عمر خود را با پیشه مامائی در خدمت مردم مهاباد صرف نمود.

( میس دال خانم با آقای حسین حبیبی ازدواج کرد و حاصل این ازدواج آقای سیروس حبیبی می باشند. میس دال خانم تمام عمرش را در راه خدمت بمردم مهاباد گذرانید و چون اکثریت مردان و زنان مهاباد روی نستان ایشان بدنیا آمده و هنگام تولدشان این خانم گرامی بعنوان مامای آنها کار کرده بود، همه او را مادر خود می دانستند. روانش شاد و بهشت برین جایگاهش باد - مترجم ) .

مراسم مذهبی اهل تصنن توسط چندین ملا در مهاباد انجام می گیرد، نیز نستانه ای بنام " فقهی " ( طلبه ) به خواندن نروس الهیات و معارف اسلامی مشغولند که در آینده ملا خواهند شد. این افراد که اغلب در خیابانها دیده می شوند عمامه سفید به سر دارند، برخی لباس بلند روحانیت پوشیده اند و برخی با همان لباس کردی دیده میشوند که البته عمامه شان سفید است .

مردم مهاباد اگرچه مذهبی اند متعصب نیستند، در هر آبادی و روستایک یا چند نفر را برای ملا شدن تربیت می کنند، در روستا

ها مایان بجز کارهای مذهبی ، به قضاوت نیز می پردازند .  
اگرچه گاهی احساس می شود که مردم به دین کم توجه شده اند  
اما اشتباه بسیار بزرگی خواهد بود اگر خیال کنیم اسلام در میان  
آنان نفوذ و اعتبارش از میان رفته است . هرگاه چنین فکری  
به مغزمان خطور کرد ، بهتر است که بیاد آوریم هر چند زمانی  
یکبار در کردستان صوفی یا شیخی خواسته است اقدامی در جهت  
خدمت بمردم انجام دهد ، تمام مردم یکبارچه کمربخت او  
بسته اند و در راه اجرای نظریات و گفته هایش حتی از بذل  
جان دریغ نداشته اند .

دو طول سالهای جنگ ، با نفوذترین شخص در شمال کردستان  
ایران " شیخ عبدالله افندی " بوده که مقرش کوه های جنوب  
غربی اورمیه بود .

مهاباد اشخاص سرشناس و مذهبی فراوانی داشت ، با وجود -  
این از طرف خانواده های : " شمس برهان " و شیوخ زمبیل  
اطراف بوکان و حتی از جانب قاضی محمدم ، او به نمایندگی  
پذیرفته شد .

کار دیدگراف را در روحانی ، رسیدگی به امور حقوقی و قضائی مردم  
بود و لقب " قاضی " که به قاضی محمد داده شده بود ، تنها  
یک اسم خشک و خالی نبود ، خانواده " آنان بجز رهبری مذهبی  
" قاضی " و بسیار مورد احترام مردم هم بودند .

یک قاضی می بایست در همه نوع امور مردم حتی نوشتن روز تولد  
بچه ها - ازدواج - فوت و دیگر مشکلات و شادیها و غمهای مردم شریک  
باشد .

همچون بیشتر مناطق مسلمان نشین ، مردم شهر مهاباد به چند

بخش تقسیم می شوند: خانواده های رده (سطح) یکم، رده دوم، و... چند رده و درجه دیگر.

شاید در میان تمام مردم شهر، بیست خانواده وجود داشته باشند که وضعیتشان از هر نظر خوب و رضایت بخش باشد و اینها خانواده های رده نخست اند. اساس زیست مردم شهر بر محافظه کاری نهاده شده است.

رفتن از یک رده به رده های دورتر تنها در عالم خواب و خیال امکان پذیر است، اما در رده های نزدیک بهم امکان تغییر مکان وجود دارد، مثلاً یکی بطور ناگهانی ثروتمند می شود به رده بالاتری از سابق ارتقا می یابد.

بیشتر خانواده های نخستین رده تعداد افراد خانواده شان زیاد است. خانواده های رده دوم عبارتند از: تجار بازار - عمده فروشان - آموزگاران و کارمندان ادارات دولتی - واز آنان پائین تر: کارگران - خدمتگزاران - دستفروشان - آن فروشندگانی که اجناس بر پشت الاغ بسته و در کوچه های گردانند بناها - مکانیک ها - کاروانسرا دارها - و کارگران روز مزد می باشند.

## قاضی محمد

در سال ۱۹۴۳ درمها باده ثروتمند یا فثودال به آن شکل وجود  
که در سایر مناطق ایران یافت می‌شده وجود نداشت .  
چند عامل باعث داشتن قدرت و نفوذ می شدند: مهمتر از همه ثروت  
بس از آن اسم و رسم خانوادگی ، داشتن رابطه وسیع قوم و خویشی  
و انجام دادن خدمات اجتماعی چشمگیر . از نقطه نظر داشتن این  
صفات ، کمتر خانواده‌ای می توانست با خانواده قاضی برابری  
کند .

البته خانواده بزرگ " شافعی " وجود داشتند که شخص اول -  
خانواده آنان " میرزا رحمت شافعی " بوده این خانواده شصت  
نفر جمعیت داشت و قسمت بزرگی را در بخش شرقی شهر اشغال کرده -  
بودند . بازاریها باده و مزرعه وسیع و حاصلخیزی در جاده ی -  
میان دو آب متعلق به آنان بود . در شهرها با د بجز " حاجی رحمت  
هیچ کس نمی توانست ادعای برتری بر قاضی ها را بنماید .  
اما همینکه منطقه به اشغال روسها درآمد ، خانواده شافعی  
به سکوت عجیب و غم‌انگیزی مجبور شدند .

قاضی محمد ، فرزند قاضی علی یکی از محترم ترین و بانفوذ  
ترین قاضیان روزگار خود و نوه قاضی قاسم بود . دیگر اقوامش  
نیز قاضی بودند ، مادرش از ایل فیض الله بیگی های سقر بود .  
قاضی محمد يك برادر که چهار سال از او کوچکتر بود بنام " ابوالقاسم  
صدر قاضی " و سه خواهر داشت .

همانگونه که آن روزگار رسم بوده قاضی را در مکتب خانه -  
گذاشتند تا نزد ملا به درس خواندن بپردازد . دروس اصلی را نزد  
بدرش می خواند و چند کتاب در مورد زبانهای که آن وقت خواننده

می شدند در منزل داشت. پیش از آنکه از سوی پدر به عنوان  
 " قاضی " تعیین شده، رئیس اداره " اوقاف مهاباد " گردید.  
 برخلاف قضاتی که مرتب تغییر را می می دهند، اگر در مورد يك  
 مسئله پس از بررسی های لازم و کافی را می می و حکم می داد، غیر  
 ممکن بود که تازه این حکم تغییر کند. ظاهراً فاش طور ی  
 بود که هر که او را می دید مجبور می شد به او احترام بگذارد.  
 منزلشان بناهگاهی بود برای تمام کسانی که با مشکلی بچار  
 می آمدند، اکثراً " زنان یا دختران که با دشواریهای روبرو  
 می آمدند، به آنجا بفاه می بردند، بخاطر همین امرگاهی  
 اوقات شایعه بخش می شد که قاضی مردزاهدو با تقوایی نیست  
 بلکه خوشگذران ترین مرد دنیا است.

البته اینگونه سخنان تا حدودی به شخصیت مذهبی او بر می —  
 خورد، اما ازدواج او با يك بیوه به همه ی شایعات خاتمه داد.  
 قاضی دیرزنا شوئی کرده، اما کانون خانوادگی بسیار گرم و پسر  
 مهر و محبتی به وجود آورد. قاضی يك پسر و هفت دختر داشت.  
 اگرچه تا حدودی از تحصیلاتش دور افتاده، اما بگفته " بیشتر مردم  
 مهاباد، مرد مطلبی بود و کار مذهبی او را از یاد گرفتن دیگر  
 مسائل چون : مسائل سیاسی / اقتصادی / اجتماعی با زنداشته  
 بود. شخصیتی متین و تا حدودی دیکتاتور مآب داشت، اگرچه  
 ظاهرش بویژه در اجتماع چنین نشان نمی داد.

قاضی ناطق خوبی بود، در سخن گفتن عادت داشت جملات کوتاه  
 بکار برد، در حالیکه قدرت عجیبی در این جمله ها وجود داشت، و  
 در بین هر سه یا چهار کلمه، مکثی می کرد.  
 قاضی همیشه با خارجیانی که گاه و بیگاه از مهاباد دیدن می —

کردند و «دبانه» رفتار می کرد و برخورد بینهایت شایسته ای با آنان می نمود و دوستی و رفاقتش با آمریکائی ها گرم بود. چند فرستاده\* پروتستان آمریکائی و یک دکتر آلمانی در مهاباد می زیستند که با قاضی دوست بودند، و وقتی در سال ۱۹۴۲ بمورش قبایل به مهاباد، که بسیار پرخطر هم بوده، شروع شد، «میس دال خانم» تنها فرد اروپائی که در مهاباد می زیست آن شب فرزند جوانش را در منزل قاضی و تحت نظرا و مخفی نمود. پس از مدتی، همینکه دوستان روسی قاضی بر منطقه دست انداختند و مسلط شدند، رفتار او با دوستان اروپائی و آمریکائی اش بسیار محاطانه شد.

پس از اینکه در منطقه بعلت از میان رفتن نیروی ایران و خارج شدن قوای روس، «خلاء» ایجاد شد، اختیار به دست فردی افتاد که از هر نظر شایستگی نگهداری منطقه را داشت، هم می توانست با مشکلات درون شهر دست و پنجه نرم کند و هم روبروی قبایل - تاراچگر بایستد.

برادر جوان قاضی محمد، «ابوالقاسم صدق قاضی» که تحصیلات ابتدائی را بی پایان برده بود، مردی بسیار فاضل و دانا و خوش برخورد و رفتارش با همه گرم و محبت آفرین بود و خیلی صمیمی بنظر می رسید. مدتها قبل در سنن جوانی از خانواده\* بسیار محترمی زن گرفته بود، دوستانش بسیار او را دوست می داشتند و مردم شهر نیز احترام خاصی برای او قائل بودند. در سال ۱۹۴۳ کاندیدای شناخته شده\* مردم مهاباد برای نمایندگی در مجلس بود.

بناگاه از استان کردستان به تهران گزارش رسید که صدر



قاضی با چند نفر از نمایندگان " توده ای " و آن روسهایی که در آنریباجان بوده اند، دیدارهایی کرده و دست همکاری بهم داده اند.

اشتباه خطرناک صدر قاضی این بود که در مجلس نطقی ایسراد کرد که در آن شدیداً " ارتش ایران را مورد حمله قرار داد و نه از حزب " توده " پشتیبانی نمود، که این امر گزارش رسیده از کردستان را قوت بیشتری بخشید.

سومین فرد از خانواده " قاضی که با آغاز حکومت صعود و با - پایان یافتن آن سقوط نموده عموزاده " آنها " محمد حسین سیف قاضی " بوده. پدر او، ابوالحسن سیف قاضی، لقب " سیف القضاة " بمعنی شمشیر یا نیروی قاضی ها را داشت. ( مرحوم سیف القضاة از ادبا و شعرای بنام کرد نیز می باشد - مترجم ) .

در سال ۱۹۴۵ محمد حسین سیف قاضی نزدیک به چهل و دو سال سن داشت، بسیار چاق و قوی هیکل بود، و در نواحی نزدیک میان دو آب، مالک شده بزرگ و خوب بود. او مشروب خوری قها بود که همیشه از ناراحتی و در معده رنج می برد، اغلب بخاطر چاقی بیش از حد و نارسانی معده نزد دکترها می رفت، تا اینکه فرصت بیش آمد و دوباره به باکو رفت، و سپس از آنجا بسوی سرنوشت دلخراش و دردناک خودش به سوی مهاباد برگشت.

## جمعیت " ژ . کاف " و چگونگی تولد آن

روز بیست و پنجم شهریورماه سال ۱۳۲۱ شمسی برابر با شانزدهم سپتامبر ۱۹۴۲ گروهی از اهالی مها باد که از خانواده های رده دوم بودند، از شهر خارج شده و از جاده " برگردو خاک اورمیه به طرف درختان باصفای باغ " حاجی داود" واقع در کنسار رودخانه مها باد ، راه افتادند.

جوان ترین شخص در میان این گروه " رحمان حلوی " بود که نوزده سال داشت و تحصیلاتش را در اورمیه به پایان برده بود و مسن ترین فرد مردینجاه ساله ای بود بنام " ملا عبدالله داودی " که ماءمورتوتون درخانیات بوده، جمع گروه بسه بانزده نفر می رسید. ( برای اطلاع بیشتر از چگونگی و ترکیب این جمعیت و اسامی بنیان گزارانش به توضیحات آخر کتاب مراجعه فرمائید - مترجم).

آن روز را به گفتگو در پیرامون ملت کرده و نیز ایجاد يك تشکیلات سیاسی و ضرورت آن ، گذرانندند. همه در این عقیده متفق شدند که تا چندین سال آینده آنان کمترین نیازی به خارج ندارند و نخواهند داشت ، فقط آنچه ضروری است این است که مردم کرد را به تاریخ و گذشته خود کاملاً آشنا نمایند و واقعیت مسائل را به گوش همه برسانند. نیز انتظار راهنمایی عملی را از اکران عراقی داشتند، و آن فرد عراقی که آن روز در جمع آنان حضور داشت و آورنده پیام اکرا د عراقی برای آنان بود، يك سروان کرد ارتش عراق بود بنام " میر حاج " . آن روزگار میر حاج خود در عراق يك گروه سیاسی را بنام " هیوا " (امید) بوجود آورده بود .

عضویت در آن گروه محدود بود و اکراد تحصیل کرده\* شهری در آن نفوذ اصلی را داشتند، برنامه و پروگرام آن کاملاً ملی - بود. پس از قیمومت سال ۱۹۲۰ عراق، و نیز پس از استقلال کامل عراق، هیچ تشکیلات کردی، چه بصورت انفرادی و چه بصورت همراه با قبایل، نتوانسته اند که در جهت اهداف دیرینه\* مردم کرد گام مثبتی بردارند.

در این هنگام جمعیتی بنام "خوی بون" (خود بودن) به وجود آمد که کانون های اصلی آن در بیروت، دمشق، و پاریس و باهرجائی که "جلالت" یا "کامران بدرخان" در آنجا بودند، بود. در این تشکیلات کوشش اصلی برای این بود که هدف و آرزوی دیرینه\* مردم کرد در معرض دید و توجه خارجیان و نیز افکار عمومی مردم جهان گذاشته شود. لازم بود که "خوی بون" پیامش را به تمام نمایندگان کرد برساند، اما بعلمت اینکه اکثر اکراد سرشناس و مسئول در تبعید بودند و کمتر در کردستان بودند این پیامها یا نمی رسید یا برابهام بود.

گروه اکراد ترکیه که از طریق سوریه با خوی بون در ارتباط بودند، در بین سالهای ۱۹۲۰ تا اوایل ۱۹۳۰ کاملاً فعال بودند، اما همینکه جنبش قبایل کرد توسط ارتش ترکیه سرکوب گردیده، کم کم فعالیت آنان نیز به سردی و خاموشی گرائید. میرحاج ضمن اینکه سلام و دروهای حزب "هیوا" را برای - شرکت کنندگان در نشست باغ "حاجی داود" آورده بوده آنان را راهنمایی های گرانبها در مورد چگونگی ایجاد تشکیلات مخفی نمود.

شرکت کنندگان در این جلسه همگی بر این عقیده متحد شدند که

کمیته‌ای بوجود آورنده، و نام " جمعیت ژ. کافرا برای آن برگزیدند. این دو حرف مخفف دو واژه‌ی کردی بود و نام کامل جمعیت " کومه‌له‌ی ژیا ننده‌وه‌ی کوردستان " ( جمعیت تجدید حیات کردستان ) بود. در مدت شش ماه تعداد اعضا این جمعیت به یکصد نفر رسید که همگی مهابادی بودند. هر کس که داخل این جمعیت می شد جز ۵ یا ۶ نفر را نمی شناخت و با این ۵ یا ۶ نفر یک گروه مخفی بوجود می آورد و همین امرباعث این می شد که تنها دسته‌ی اندکی از پیشرفت های جمعیت باخبر باشند .

اساس پذیرفته شدن در این جمعیت بر " کرد بودن " بنا نهاده شده بود، به همین دلیل اکراد شیعه، علی‌الطریق، آشوری‌ها و مسیحی‌ها که از نظر ریشه ملی به اکراد می پیوستند، در این جمعیت یافت می شدند، اما ترکهای آنر بایجانی و قره با باق‌های نغده با اینکده زبان کردی را خوب تکلم می کردند و حتی لباس کردی هم می پوشیدند بخاطر ریشه‌های ملی، نمی توانستند بعضویت این جمعیت درآیند.

وارد شدن به این جمعیت به این ترتیب بود که شخصی می بایست نخست به گرما به برود و خود را از نظر شرعی باک و مطهر نمایده سپس بطور بسیار مخفیانه‌ای نزد سه نفر از اعضای قدیمی برود، و هفت بار به قرآن ( اکراد غیر مسلمان به مقلسات همین خودشان قسم ناده می شدند. مترجم ) قسم-

برای رعایت موارد زیر یاد کند :

۱) به ملت کرد خیانت نکنند .

- ۲) برای کسب خود مختاری کوشش کنند.
- ۳) هیچ سری از اسرار جمعیت را نه کتبی نه شفاهی ونه به هیچ شکل دیگری ، افشا نکنند.
- ۴) تا پایان عمر همچنان عضو جمعیت باقی بمانند.
- ۵) تمام مردان کرد را برادر خود، و تمام زنان کرد را خواهر خود بدانند.
- ۶) بدون اجازه جمعیت ، به هیچ حزب و تشکیلات دیگری وارد نشود و نپیوندند.
- این موارد از سوی مؤسسين با همکاري مير حاج تنظيم گريدند. ( برای توضیحات بیشتر در مورد این جمعیت لطفاً به بخش ملحقات پایان کتاب توجه فرمائید. مترجم ) .

## کمیته‌ی مرکزی

روزی از روزهای ماه آوریل سال ۱۹۴۳ اطلاع داده شد که اعضا و اندامان جمعیت لازم است که بنام رفتن به پیک نیک از شهر خارج شده و به کوه "خولا به‌رسته" نزدیکی مها باد بروند. (این کوه در شمال غربی مها باد و روبروی روستاهای کهریسه، کانی شیخان، و بایندره قرار گرفته است - مترجم).

خیلی زود جلسه در آنجا تشکیل گردید و اعضا کمیته مرکزی انتخاب شدند. این عده باراً می‌حاضران در آنجا برگزیده شدند در آن زمان برنامه‌های اشتراکی بهیچ عنوان نه قابل مطرح کردن بود و نه قابل اجرا. البته عده‌ای از بنیانگزاران برای عضویت در کمیته مرکزی انتخاب شدند و این نشان می‌داد که یک جریان کوچک و ساده دارد بسوی پیچیدگی و قدرت و توسعه یافتن پیش می‌رود. کمیته یک رئیس دائمی نداشت، اگرچه در میان تمام اعضا (اعضا با نفوذ) عبدالرحمن ذبیحی هزار (عبدالرحمن شرف‌کندی) - و محمد باهو تامل‌های اینست شده بودند. دوتن از اعضا کمیته، هزار - و همین (محمد امین شیخ الاسلامی مکرری) از شاعران شناخته شده‌ی کرد بودند.

پس از این ملاقات و گردهم‌آئی در کوه "خدا پرست"، اسم رمزی (اسم شب) درست کرده بودند به این ترتیب "خودا به‌رستن شتیکی چاکه"، یعنی (خدا پرستی چیز خوبی است).

## افزایش و رشد و توسعه

از سال ۱۹۴۴ کوشش و فعالیت جمعیت، در هردو سوی شمال کردستان، چه اطراف بی یکسوی مهاباد و چه مناطق شمال میان‌دوآب که تحت نظارت و نفوذ روسها بوده، به تندی ادامه داشت. در جنوب سقز بعلت وجود ارتش که دامنه نفوذش تا کرمانشاه ادامه می یافت، فعالیت محدود بود.

در منطقه "سنه" (سنندج) چند خاندان ذی نفوذ شیعه وجود داشتند که اجداداً در اجداد به قوانین و حکومت مرکزی ایران وفادار بودند. در منطقه کرمانشاه اگرچه اکثر اکراد شیعه یا اهل حق هستند، راه و رسم نیمه کردی و نیمه فارسی وجود داشت، و قدرت مسائل ناسیونالیستی کردستان توانسته بود آنان را نیز بسوی خود بکشد.

در شمال سقز، نفوذ جمعیت در میان قبایل و عشایر به تندی رشد می یافت و مقررات و گفته های آن کاملاً اجرا می شد. در بوکان بعضی از افراد خانواده "ایلخانی زاده" با شدت و حرارت در فعالیت بودند، در نقره "حاجی قادر حریری" - تازه بعضویت جمعیت درآمده بوده از اشنویه "موسی خان" - بزرگ ایل زرزا عضو بسیار کوشائی بوده و در شمال دورتر رومسای "هرکی" به جمعیت پیوستند.

شیخ عبدالله افندی قبلاً در نظر داشت که رهبری سیاسی - این جمعیت را بعهده بگیرد، اما بدلیل اینکه پدرش در ترکیه قربانی حقوق ملی اکراد شده و به شهادت رسیده بوده ترجیح نداد که رهبری منهدمی را در دست داشته باشد.

"عبدالله قادری" مامش، یکی از اعضا بسیار فعال بود و

درمیان " شكاك " ها هم " امرخان شریفی " عضویت درآمده -  
بود.

تا سال ۱۹۴۵ اکثریت رؤسای قبایل و عشایر و اکثریت قریب به  
اتفاق مردم کرد جزو اعضا این جمعیت شده بودند.  
البته با وجود این دسته‌ای بودند که بطور جداگانه و تحت یک  
برنامه‌ی دیگر فعالیت می‌کردند و ولی توده مردم و اکثریت  
با ایمانی سرشار به جمعیت پیوسته بودند.  
آنچه ضرورت دارد که به آن اشاره شود این است که درمیان  
همه اقشار، رؤسای عشایر بطور بسیار مرتب و منظمی وظایف  
خود را انجام می‌دادند.



## کردستان بزرگتر

برای گفتگو دربارهٔ آرزوهای مشترك و نیز بررسی اوضاع و احوال آیندهٔ اکراد با اعضاء حزب "هبوا" ، در ماه مارس سال ۱۹۴۴ جمعیت ژ. کاف ، " محمد امین شرفی " را به کرکوک اعزام نمود. نمایندگان آنجا عبارت بودند از: امین رواندوز ، عزت عبدالعزیز ، مصطفی خوشنا و ، شیخ قاسم سلیمانیه ، سید عبدالعزیز گیلانی ، و رفیق حلمی .

پس از گذشت چند ماه ، در اوایل تابستان سال ۱۹۴۴ شعبه سلیمانیه حزب " هبوا " ، اسماعیل حقی شایس ، و عثمان دانش را برای - پاسخ متقابل و نیز تا کید روی پیمان فی مابین ، برای بار دوم به مهاباد فرستاد .

یکسال و نیم بعد حمزه عبدالله وردی از عراق ، قادی بیگ - نوهٔ جمیل پاشای دیار بکر از سوریه ، و قاضی ملا وهاب از ترکیه برای دیدار با رهبران کرد و نیز بحث و تبادل نظر در پیرامون مرزهای منطقهٔ خود مختاره وارد مهاباد شدند .

در ماه اوت سال ۱۹۴۴ گفتگویی نهانی در مورد مسئلهٔ اتحاد کردستان بزرگ در کوه " نالان پر " که در آنجا مرزهای ایران و عراق و ترکیه بهم می پیوندند ، انجام گرفت . نمایندگان اکراد هر سه کشور برای امضاء پیمان دوستی و پشهبانی از - همدیگر در آنجا حضور یافتند ، و قرارداد مذکور به " به پمانی سی سنور " ( پیمان سه مرز ) معروف می باشد .

نمایندهٔ اکراد ایران که از سوی جمعیت ژ. کاف فرستاده شده بود " قاسم قادی " بود . از عراق " شیخ عبیدالله " از روستای - " زینوی " آمده ، و نمایندهٔ اکراد ترکیه قاضی " ملا وهاب " بود .

در این لحظات رسمی ، شناختن يك كردستان جزرافیائی هم لازم و ضروری بود. همه جا شایع کرده بودند که نقشه ی كردستان از بریتانیا فرستاده شده است ، ولی در حقیقت نقشه از سوی " جمعیت اکراد بیروت " فرستاده شده بود که در آن روزگار گردانندگان اصلی آن جمعیت خانوادگی " بدرخان " بودند.

بوجود آوردن نقشه در نظر داشتند از چند جهت ، تاجائی که امکان داشت كردستان بزرگ را تشکیل دهند. از زمانی که این نقشه بوجود آمد و به سازمان ملل متحد تحویل شد و در کتابها نیز به چاپ رسیده بسیار لازم بود که بررسی های لازم روی آن بعمل آید. می بایستی اکراد به این واقعیت پی می برند که گوشه های شمال غربی و جنوب شرقی نقشه ای را که خود ترسیم کرده بودند، هرگز به این سادگی به آنان نخواهند داد. البته مسئله فریبی بود برای دسترسی به راه مدیترانه و خلیج فارس .

در واقع مرز كردستان در جنوب از کرمانشاه بیشتر نمی رود و چه دلیلی بالاتر و بهتر از اینکه " لر " ها و " بختیاری " ها بسیار بشواری ، و تنها عده ای معدود از آنان می پذیرند که کرد هستند. و نیز چند روستای کرد نشین شمال غربی " علیپو " در سوریه هرگز به این امر راضی نخواهند شد که از طریق آنان راهی بسوی دریا باز کرده شود.

سومین منطقه ای که بر سر آن اختلاف وجود دارد شهر " کرکوک " عراق است که از وسط در میان اکراد و ترکمن ها تقسیم شده است ، و بویژه بخش غرب و شمال غربی آن که مناطق اصلی نفتخیز

آن می باشد محل زیست مخلوطی از اعراب و ترکمن ها و اکراد می باشد.

در آن نقشه کوشش شده بود که کردستان بسیار وسیع و بسزرگ نشان داده شده همانگونه که برای نشان دادن نقاط کرد - نشین نیز این کار انجام گرفته بود.

اکراد کلاً بین پنج تا شش میلیون نفر بودند که در بیسن کشورهای ترکیه (۲ - ۳ میلیون) ، عراق ( یک میلیون و دویست هزار) ، ایران ( ۱/۵ میلیون) ، سوریه ( دویست هزار) ، و - اتحاد جماهیر شوروی ( یکصد هزار) پراکنده بودند .

( تازه ترین آمار " سال ۱۹۷۵ " اکراد جهان برابر اسناد و - مدارک موثق در کتاب : " نقش آقا / شیخ / سلطان در زندگی اجتماعی و سیاسی کردستان ، نوشته ی مارتین م . وان برونسه چاپ سال ۱۹۷۸ هلند ، به شرح زیر آمده است :

برآورد جمعیت اکراد در سال ۱۹۷۵

کشور	کل جمعیت	کردها	درصد
ترکیه	۴۰/۲ میلیون	۷/۵ میلیون	۱۹٪
عراق	۱۰/۵ "	۲ تا ۲/۵ "	۲۳٪
ایران	۳۴ "	۳/۵ "	۱۰٪
سوریه	۶ "	۰-/۵ "	۸٪
شوروی		۱۰۰ هزار	

جمع کل اکراد ۱۳/۵ تا ۱۴ میلیون نفر

از سطر هم این صفحه تا اینجا توضیح مترجم می باشد) .  
 بعنوان آرم ملی ، در ماه مه سال ۱۹۴۴ جمعیت ژ . کاف همراه با هم پیمانان عراقی ، پرچم سه رنگی برای کردستان

بوجود آوردند، رزگ قسمت بالایی قرمز، وسط سفید، و پائین آن سبز، یعنی برای ایجاد این پرچم چه راهی ساده تر از اینکه پرچم ایران را وارونه کنند؟ برای نشان ملی افراد در وسط آن کوه، خورشید رسم شده بود در حالیکه دو خوشه ی گندم دو طرف آن را دربر گرفته بودند و یک کوه و یک قلم نیز روی آن دیده می شد.

در زمان جنگ، بخاطر اینکه پیمان مصالحه ای با دولت ها به امضاء برسد، همه گروه های سیاسی افراد متحد شدند که در میان آنان تنها کمونیست ها بودند که به رسمیت شناخته نمی شدند.

در عراق پس از سپری شدن مدتی، تمام گروه ها، حتی کمونیست ها در صف واحدی به نام "رزگاری کورد" (رهائی کرد) جمع شدند، و پس از ماه آوریل سال ۱۹۴۴ جمعیت ژ. کاف مهاباد هم به آن صف ملحق شد.

تمام نیروهای مترقی، قبل از هرامری توجه به حقوق ملی داشتند. البته چپگرایان تا آنجا قابل ملاحظه ای برجسریان ایجاد کرده بودند، اما رویهمرفته نظرایین بود که جنبش ناسیونالیستی افراد در معرض افکار عمومی جهان نماند. قرار داده شود و آنرا به جهان نماند.

## عضویت قاضی

تا آن لحظه ، جمعیت ژ . کاف رفتار بسیار خوبی داشت و همه‌ی اقداماتش بر موازین دموکراسی بود . کسی برای ریاست انتخاب نشده بود ، همچنین هیچ کس کوشش نداشت که يك فرد یا يك گروه را همه \* کاره‌ی جمعیت نماید . تا آن لحظه هیچ فرد شناخته شده \* مارکسیست یا کمونیست داخل جمعیت نشده بود و هیچ کس هم سعی نداشت که چنین افرادی را داخل جمعیت نماید .

دو سال از عمر جمعیت ژ . کاف می گذشت و مسئله‌ای پیش آمده بود ، آنها اینک از قاضی محمد سوال شونده آیا عضویت در این جمعیت را می پذیرد یا خیر ؟ دسته‌ای از اعضا ، مخالف ورود قاضی به داخل این گروه بودند زیرا می ناستند که قاضی از نفوذ و احترام فراوانی برخوردار است و این امر هم باعث می شود که کم کم تمام تشکیلات زیر نفوذ او برود . عده‌ای دیگر نیز هر يك بدلیلی با ورود او موافق نبودند . ولی با وجود این همگی بر این عقیده متحد بودند که لازم است يك نفر نظارت بر نحوه \* اجراء مقررات و مصوبات جمعیت را داشته باشد ، بالاخره همگی تصمیم گرفتند در این باره با خود قاضی گفتگو نمایند .

بنابر این روزی از روزهای ماه اکتبر سال ۱۹۴۴ قاضی را به منزل " احمد الهی " دعوت کردند ، در آنجا بیست و چهار نفر از اعضا \* جمعیت جمع شده بودند و در میان آنان ده نفر بسیار قابل اعتماد بودند . مسئله را به اطلاع همه نرساندند . - تصمیم بر این گرفته شد که در نفر ، : " قاسم قادری " و -

در مدرسی " در اتاق جنا گانه ای با قاضی گفتگو نمایند و  
 از او بخواهند که به جمعیت ژ. کاف بپیوندند. اگر قبول  
 نکرد از همان اتاق برود و به میان مهمانان برگردد، اگر هم  
 پذیرفت و جواب مثبت داده به اتاق نخستین و به میان مهمانان  
 برگردد و در آنجا مراسم تحلیف را بجای آورد.  
 قاضی محمد بدون تردید و دو دلی، عضویت در جمعیت ژ. کاف  
 را پذیرفت، اگرچه هرگز بعنوان عضو کمیته " مرکزی  
 انتخاب نشده در واقع همیشه رهنا و ندای جمعیت  
 بود.



جناب ملا قادر مدرسی

## يك نمايشنامه‌ی كردی

در اوایل سال ۱۹۴۵ بعضی حوادث و وقایع رخداد که باعث شد این جنبش و تحریک بجائی برسد که راه بازگشت نداشته باشد. در ماه مارس آن سال يك نمايشنامه ( اپرا ) بوسیلهٔ جوانان كرد نمايش داده شد که از نظر چگونگی ، و نیز تاثيری که بر مردم بجای گذاشت ، بی نظیر بود.

نام نمايشنامه " نایکی نهشتمان " ( مام میهن ) و به زبان - كردی يك پیام ناسیونالیستی بود. " مام میهن " در خطر و دستهایش در زنجیر بوده ، تمام تماشاچیان این تئاتر همراه با صدای حزن انگیز ناله و شیون فرزندان مام میهن که از پشت پرده شنیده می شده اشک می ریختند. در پایان درحالی که همهٔ تماشاچیان با ابراز احساسات شدید گف می زدند - مام میهن به دستگیری فرزندان نثرهائی می یافت ...

یکی از فرزندان مام میهن در این نمايشنامه که با صدای بسیار گیرائی آواز سومی داده " سیروس جیبی " فرزند " میس نال خانم " بود. پس از اتمام این برنامه ، بازیگران آن در يك جلسه‌ی خصوصی دعوت شدند ، و تنها از سیروس جیبی که سرخرسالی بوده دعوت بعمل نیامد.

برای اولین بار در منطقهٔ كردستان ، بوسیلهٔ این اپرا فکر عمیق و شدید ناسیونالیستی بیدار گردیده و راستی هم که نمايشنامه‌ای غم انگیز و تئاتر آور بود. در هیچ صحنه‌ای از نمايشنامه ، این امر فراموش نشده بود که كردستان يك منطقه‌ی مذهبی است . پس از چند ماه که این نمايشنامه برای مردم مهاباد اجرا گردیده از آن منطقه بجای دیگر نیز

رفت . در ماه جولای سال ۱۹۴۵ که این نمایشنامه در منطقه‌ی  
اشنویه ، که تحت تسلط روسها بوده ، روی صحنه آمده ، يك افسر  
روسی که مسئول آن نواحی بود از ابراهیم بشدت انتقاد کرد و  
گفت که پیام آن کاملاً " ضد ایرانی و ضد ایران است ، و نه‌سز  
خاطر نشان نمود که از این پس باید نقش منفی و شیطانی ابراهیم  
را يك نفر با لباس افسری آلمانی اجرا نماید ، و نه‌سز در  
پایان نمایشنامه باید فرزندان مام میهن ، با کمک چند  
افسر روسی مادر وطن را از خطر و تیره روزی برهانند ، بطور  
کلی تغییراتی در متن نمایشنامه ناده شده ( با ایفا گر نقش  
مام میهن در ابراهیم مذکور مصاحبه و گفتگوئی بعمل آوردم که  
در بخش ملحقات کتاب به آن توجه فرمائید - مترجم ) .

در مدت زمانی که این نمایشنامه تا " شهر عمیق خود را می‌کرد  
یکی دیگر از رسوم عجیب مردم مها با نظر شدو توانست به طور  
چشمگیری تا " شهرات ملی برجای بگذارد .

آن زمان رسم بر این بود که اگر کسی می‌توانست مدت مدیدی  
قیافه و حالت جدی بخود بگیرد و نخندد ، او را " میر " و یا -  
" شاهزاده " می‌کردند ، که در آن صورت کلاه و لباس ویژه ای می  
پوشیده عده‌ای همراه او و نه‌سز يك نفر " دلک " ، در خیابان  
های شهر راه می‌افتاد و کاملاً " فرمانروائی و حکومت می‌کرد .  
" میر " می‌توانست که به يك نفر ثروتمند دستور دهد که  
فلان مقدار از اموال ترا به فلان آدم فقیر بده ، یا هر نوع  
دستور دیگری که دلش میخواست می‌تواند دستور او کاملاً مطاع  
و قابل اجرا بود . هنگامیکه " میر " در کوچه‌ها و خیابانهای  
شهر می‌گشت ، کودکان عجول و شلوق چوب بست ، و نه‌سز مردم



انواع حرکات مضحك و گفته های خنده آور را می گفتند و انجام می دادند تا بلکه میر بخندد. همینکه می خندید تا حد مرگ او را کتک می زدند و از همان لحظه از قدرت نیز ساقط میشد ( برای اطلاعات بیشتر و شرح دقیقتر این مسئله به جزوه ی " میر نوروزی - جشن امیر بهاری در مهاباد " نوشته ی استاد محترم عبیدالله ایوبیان مرکزی - نشریه " دانشکده " ادبیات تبریز شماره ۶ بهار ۱۳۴۱ مراجعه فرمائید - مترجم ) .

ریشه های این کار به آداب و رسوم اروپائی بیشتر شباهت دارد تا به آداب اسلامی ، ولی سرچشمه اصلی آن کجاست ؟ بخوبی روشن نیست . در سال ۱۹۴۵ دستورات و فرامین میسر ، بویژه در مورد جمع آوری قوای نظامی و مسلح ، ارزش خاصی در تاریخ ناسیونالیسم کرد بدست آورد .



استاد سید عبیدالله  
ایوبیان مرکزی از زمان  
جریانات سال ۱۳۲۴ شمسی  
تا امروز مظهر ارزند -  
ترین خدمات فرهنگسوی  
به مردم کرد بوده اند .

## آذربایجان و کردستان

در این اوقات در شمال مهاباد، در قسمت آذربایجان شرقی و کناره های مناطق ترك نشین دور و بر نریاچه ی اورمیسه حوادث بسوی تجزیه از آذربایجان متمایل می شدند.

در آن نواحی از سال ۱۹۴۱ قوای مسلح روس مسلط شده بودند و آنجا را تحت اشغال داشتند. از سال ۱۹۴۵ رئیس نمایندگی محلی آنان یکی از کمونیست های مو<sup>م</sup>ن و کهنه کار بنام " جعفر بیسه وری " بوده او قبلا" در منطقه خود مختار استان گیلان نزدیکی بحر خزر از جانب روسها به سمت مسئول، منصوب شده بود. زمانی که آن حرکت جدائی خواهانه همان سال سرکوب گردید و از میان رفت، بیسه وری دوباره به روسها ملحق شد، تنها بخاطر اینکه در طول زمان جنگ دوم جهانی بعنوان شخص اول حزب " توده " به آذربایجان برگردد.

انتخاب او برای نمایندگی مجلس در سال ۱۹۴۳ موفقیت آمیز نبوده، نیز در سال ۱۹۴۴ در تهران مجلس نمایندگی او را نپذیرفت بخاطر همین محل کار و فعالیت های سیاسی او همچنان تبریز باقی مانده، در آنجا در محیطی که دوران نهروی ارتش ایران، شوروی برایش بوجود آورده بود، همراه با رفقایش بدنبال برنامه ها و اهداف کمونیستی خود بودند.

خیلی زود از شمال آذربایجان ایران، در قسمتی که در جوار رود " ارس " در آذربایجان شوروی قرار دارد، دسته ای مهاجر برای تقویت و کمک دادن به حزب ناتوان " توده " و نیز تقویت و کمک دادن به فدائیان، آمدند.

باز همچون همیشه حزب کمونیست اسب را از طرف دم افشار نمود

و در گردآوری گروه های تازه بحرکت درآمده ی ترکهای آذربایجان -  
نی اکتباه کرده . بالآخره در تابستان سال ۱۹۴۵ شکایت و نارضائی  
مردم از وضع اسف آور اقتصادی و اجتماعی منطقه ، مجدداً \*  
مردم را آماده ی پذیرش جو ضد مرکزی نموده ، و نیز سستی بسی -  
دلیل ایران در برابر استان شمال غربی ، حزب توده را نفسی  
تازه داد و در ماه اوت حزب توده تحت نظارت روسها در تبریز  
عده ای مسلح را فرستاد تا چند اداره \* دولتی را اشغال نمایند .  
بخاطر چند دلیل ، ناگاه روسیه شوروی متوجه شد که بسرا ی  
اینگونه اقدامات زود است ، و چنین مصلحت دید که برای مدتی  
آذربایجان را سر جای خود برگرداند .

سیاست شوروی در کردستان همچون آب ، هر زمان به شکلی بود  
و هر وقت که گفتگواز خود مختاری می شدو مسئولان جمعیت ژ . کاف  
نظر آنان را درباره \* این امر جویا می شدند ، حتماً " پاسخ  
مبهم و نا روشنی می شنیدند .

در سال ۱۹۴۲ ژنرال " سلیم آتا کچیوف " در تبریز با " شیخ  
عبداله افندی گیلانی " ملاقات نمود . شیخ عبدالله از سوی  
عده ی کثیری از مردم منطقه و نیز از جانب رؤسای عشایره و کرد  
های نواحی شمال ایران ، بعنوان رهبر انتخاب شده بوده ، و -  
همه می خواستند که او قدرت را در دست بگیرد .

بس از سپری شدن مدتی نه چندان زیاد ، مخالفین شیخ به روس  
ها اطلاع دادند که شیخ تحریک شده از جانب انگلیسی ها ست و  
نباید زیاد به او اعتماد کرد . همین امر باعث شد که روسها  
تا حدی از او دلسرد شوند و بدنبال فرد دیگری باشند تا مسئله ی  
کرهارا با او در میان بگذارند .

ظاهراً " چنین پیدا بود که میخواهند " امرخان شریفی " را مورد توجه قرار دهند ما برای آزمایش و امتحان کردن ، یعنی که ببینند آیا امکان دارد امرخان شریفی وسیله " اجرای مقاصد و برنامه های آنان گردد یا خیر؟

بهر صورت در تابستان سال ۱۹۴۵ توانستند شخص مورد نظر خویش را بیابند. این شخص " قاضی محمد " و بهانه ی سیاسی هم جمعیت ژ. کاف انتخاب گردیدند.

برای اکراد ملیت خواه ، و نیز رو " سای عشایره مسئله " همکاری با روسها بطور جدی مطرح بود. منطقه هم عملاً " زیر نفوذ روسها اداره می شد و ارتش ایران را نیز در فاصله " دوری نگاه داشته بودند که اکراد مطمئن شوند از سوی آنها خطری متوجه شان نیست ، بطور بسیار جدی هم دنبال فرصتی بودند که در آن - فرصت به اکراد نشان دهند که دلسوز آنها هستند و میخواهند که آنان به حقوق دیرینه " خود برسند.

آنان يك مشت کرد ناسیونالیست افراطی را که قاضی هم جزو آنان بود ، متقاعد کردند که این جنگ بشفیع شان خواهد بود و باعث خواهد شد که بتوانند به آرزوی دیرینه ی خود برسند و حقوقشان در ایران برسمیت شناخته شود .

پس این يك امر طبیعی و يك گام بسوی هدف پیش رفتن بود که قاضی محمد - وهاب بلوریان - مناف کریمی و کریم احمد بن و چند تن دیگر از اعضا " و گردانندگان جمعیت ژ. کاف نظریات - ژنرال آتا کچیوف روسی را بپذیرند ، نیز این گفته او را که گفت : لازم است روز سوم سپتامبر در تبریز حضور یابند و در مراسمی که طی آن حزب توده جای خود را به " فرقه ی

تحرکات آذربایجان " می نادر ، شرکت جویند .  
در آن روزگار سیاست شوروی این بود که خود را دور از هر گروه و  
جمعیت سیاسی ، بویژه از کمونیست ها نگاه دارد ، تا مردم  
از یکسو مطمئن شوند حقوق ملی شان را خواهند یافت ، و از  
سوی دیگر نسبت به روسها خوش بین گردند ، روسها نیز بهتر  
بتوانند منطقه و موقعیت آنها درک کنند .  
بهبتر بگوئیم می خواستند از آذربایجان همچون گویای استفاده  
کنند و پیش بروند ، اصل برنامه استرسی پیدا کردن به  
" خلیج فارس " بود ، و برای رسیدن به این هدف و اجرای  
این نقشه لازم بود که نقش هم برعهده ای اکراد و گذار  
شود .

## دومین سفر به باکو

در اواخر ماه سپتامبر سال ۱۹۴۵ ژنرال آتا کچیوف افسر سیاسی شوروی در آنربایجان، به قاضی محمد گفت که هنگام این سفر رسیده است که با دسته‌ای از مردان کارآمد به اتحاد شوروی سفر کند و در آنجا با مقامات مسئول در مورد آینده کردنستان به گفتگو بپردازد.

از تاریخ اولین سفر هیئت اکراد به باکو در سال ۱۹۴۱ تا این لحظه، سیاست شوروی در مقابل مسئله، کرد تغییر کلی یافته بود. در سال ۱۹۴۲ آلمان چشم طمع به شوروی دوخت و میخواست از مسیر بائین کردنستان داخل خود و خود را برای یورش ناگهانی به شوروی آماده نماید. در سال ۱۹۴۵ نیز دولت موفق شوروی خود را آماده نمود که بطور کامل در مدت جنگ از اوضاع بهره‌برنداری نماید.

در این گیرودار چنین به نظر می‌آمد که در سفر دوم به باکو نمایندگان اکراد را به گرمی خواهند پذیرفت و این چنین هم شده. پشتیبانی کامل خود را از اکراد اعلام نمودند بشرطی که جنبش کردنستان متماثل به آنها باشد، و با جنبش ملی و ضد طبقاتی آنربایجان هم آهنگ گردد.

این بار قاضی بعنوان همکاری با میزبان، خود اعضاء نمایندگی شرکت‌کننده در این سفر را انتخاب نمود، بجز خودش، مناف کریمی و علی ربحانی از مهاباد برگزیده شدند، قاسم ایلخانی زاده قبلا به باکو اعزام گردیده، از میان دو آب‌سیف قاضی به جمع پیوست، - عده‌ای نیز از رؤسای عشایر بودند و عبارت بودند از: - عبدالله قاسمی - و کاک حمزه نلوس مامش، نوری بیگ بیگزاده

از نواحی غرب و جنوب دریاچه " اورمیه " نمایندگان قبلا" به تبریز رفتند، در آنجا به آنان گفتند که لازم است اول بسا دکتر " صمدوف " در بیمارستان روسها ملاقات کنند.

سپس در مهمانخانه " کوچک " زاله " گرد آمدند که از آنجا به ایستگاه راه آهن برونده محلی که آخرین ایستگاه قطار در جنوب شوروی بود ، برایشان تعیین گردید. چون در سال ۱۹۴۵ - شبکه " خطوط آهن ایران تا وسط فاصله " بین تهران و تبریز می رسید. آنگاه سوار اتوموبیل اختصاصی شدند و به آنها گفته شد که هدفشان باکو خواهد بود. اگرچه بعضی از نماینده ها تازه متوجه شده بودند که هدف دورتر از تبریز است ، بیشتر شان قبلا" حس کرده بودند که به شوروی خواهند رفت .

در میان آنان تنها " قاضی محمد" بود که تمام نقاط حساس و - همه " اقطار این سفر را بخوبی می دانست .

در باکو میزبانان روسی خود را ، که " علا یوف " و " ایوب کریملی " بودند ، دیدند ، آنها با بسته های گل بسایه ایستگاه آمده بودند، به مهمانان خیر مقدم گفتند و سپس به جانب هتلی در فاصله " چند مایلی شمال Merdaken راه افتادند .

صبح روز بعد برای بحث و گفتگو درباره " طرح و چند پیشنهاد - که توسط علا یوف به دست نخست وزیر آذربایجان شوروی جعفر باقروف رسیده بود، جلسه ای تشکیل گردید .

قبلا" قاسم ایلخانی زاده تعیین گردیده بود که پیشنهاد ، ونهمز آرزوی دیرینه " مردم کرد را در مورد ایجاد کردستان آزاده به بهترین وجهی روی کاغذ بیاورد، که پیش از ملاقات با باقروف این عمل انجام داده شد .

در ساعت هفت بعد از ظهر این هیئت از سوی مردی بلند بالا و تنومند، شصت ساله که جوانتر بنظر می رسید که باید خود مبرجعفر با قروف بوده باشد" مورد استقبال قرار گرفت و به آنها خوشامد گفته شد. زبانی که او با آن سخن می گفت اصلا برای اکراد عجیب و مشکل نبوده، چون هم طرز سخن گفتن و هم نشست و برخاستن کاملاً آنزربایجانی بود و زبانی هم که با آن تکلم می کرد با زبان ترکی تبریز فرق چندانی نداشت و اکثر کرد های شمال آنزربایجان به خوبی با این زبان -  
آشنائی دارند .

با قروف جلسه را با عنوان کردن این مطلب که : اعتقاد و نظر اتحاد جماهیر شوروی درباره مسائل ملی به چه شکلی است ؟ افتتاح نمود. او گفت : مردمی که زبان و فرهنگ ویژه ای را دارا می باشند، قطعا " باید از تمام حقوق ملی بهره مند گردند، باید اجازه داشته باشند که فرهنگ خود را احیا کنند و به آن اشاعه دهند، باید در تعیین سرنوشت خود آزاد و مختار باشند. ایران هم کشوری کثیرالمله است، ملت های گوناگون زبانهای متنوع : کردی / ترکی / عربی / گیلکی و... در آن وجود دارد و هر کدام از آنها باید خواهی نخواهی روزی به همه حقوق مشروع خود دست یابند و در این رابطه نخستین برچسمدار کوشش ترکهای آنزربایجانی می باشند و به همین دلیل اصلا " لازم نیست که اکراد زیاد عجله داشته باشند. آنگاه پیروزی مردم کرد رابطه مستقیمی با پیروزی اکراد عراق و ترکیه دارد. سرزمین آزادی که اکراد همه نقاط در آن یافت شوند، بخوبی برابر چشمان ما مجسم می باشد.



الان که من ( باقروف ) دارم باشما صحبت می کنم ، این اطمینان را می دم که هر زمان که خوبمختاری آذربایجان تحقق بیسنا کرد ، آزادی ورهائی شما نیز در آن خواهد بود .

برای قاضی محمد این بار نخستین نبود که مسئله \* اگراد را با مسئله ی خود مختاری آذربایجان می آمیختند . پاسخ قاضی محمد این بود که مردم کرهم مانند مردم آذربایجان برای احقا ق حقوقی کاملا\* طبیعی کوشش می کنند .

باقروف تا آنجا که در توان داشت از مسئله ی آذربایجان پشتیبانی نمود ، پس از آن وعده هائی هم به اگراد داد . درحین سخن گفتن باقروف بسیار احساساتی شده بود و بامشت به میز جلو خود می . کوفت و میگفت : تا روزگاری که اتحاد شوروی وجود داشته باشد آزادی ورهائی مردم کرد تضمین شده است .

قاضی در برابر اینهمه احساسات که میزبان نشان داد ازجا برخاست و گفت : يك ملت - تمدیده و مستضعف و تحت فشار ، هرست کمکی که بسویش دراز شود نه تنها آنرا خواهد فشرد ، بلکه آنرا خواهد بوسید .

سپس در این مجلس که جای نوشیده می شدو يك نشست كوچك و غیر رسمی بود ، صحبت از نیازهای مردم کرد آغاز گردید و قاضی برای زیبایی و رسائی گفته هایش داستان يك روستائی را که اربابش به او يك تازی شکاری هدیه داده بود ، تعریف کرد و گفت : - فردای آن روز شخص نهائی نزد اربابش برگفت و گفت قربان من بینهایت و هزاران هزار بار از شما و محبتها یقان سپاسگزارم . - نمیدانم باچه زبانی تشکر کنم ؟ ارباب تعجب کرد و گفت مگر - بخشدن يك تازی شکاری چیست که نیاز به اینهمه سپاسگزاری -

تشکر داشته باشد؟ روستائی در پاسخ گفت: از وقتی که ارباب يك تازی شکاری بمن داده اند مطمئن هستم که در نظر نارند - که يك اسب هم برای رفتن بشکار بمن بدهند، وقتی اسب را مرحمت فرمودند حتما " امکانات تعلیف آنرا نیز در اختیارم خواهند گذاشت، پس از همه اینها به اسب و تازی و صاحب آنها، يك چهار دیواری هم برای زندگی کردن خواهند داده این است که من خود را مردی کاملاً خوشبخت می بینم و لازم می دانم از اربابم برای اینهمه هدایا سپاسگزاری نمایم .

قاضی برای اینکه مطمئن شود با قروف منظور او را بخوبی درك کرده است، چنین انامه داد: از هذگامیکه وعده آزادی و رهائی مناطق کرد نشین بما داده شده است ما در انتظار این می - باشیم که تمام امکانات و وسائلی که می توانند حافظ آزادی باشند و ترقی و پیروزی را نیز تا مین نمایند در اختیارمان قرار داده شود.

با قروف بسیار خوب متوجه موضوع بود و با تاءکید گفت: در چند نوبت سلاحهای لازم از: تانک، توپ، مسلسل، تفنگ و ... به مهاباد ارسال خواهند شد، همراه آنها کمکهای اقتصادی بطور چشمگیری خواهد آمد، نا نشکته افسری با کوه همه اکراد نا و طلب را خواهد پذیرفت نهز به پیشه وری سفارش خواهیم کرد که هشتاد نفر از اکراد متقاضی افسری را در نا نشکته افسری تبریز ( که بزودی دایر خواهد شد) بپذیرد. یک دستگاه ماشین چاپ نیز خیلی فوری جهت نشر مطبوعات کردی به مهاباد فرستاده خواهد شد.

آنگاه با قروف انگشت بر نقاط سیاسی گذاشت و گفت: جمعیت ژ. کاف.

با آن تشکیلات هرگز نخواهد توانست چیز مثمر ثمری باشد .  
امروزه تمام درب های دنیا دارد بسوی دموکراسی گشوده  
می شود ، شما به ایالات متحده آمریکا ، به بریتانیا ،  
به اتحاد شوروی بنگرید جنبش و حرکت مردم کرد تنها در زیر  
پرچم " حزب دمکرات کردستان " می تواند پیشرفت کند و -  
آینده ای داشته باشد .

با قروف اشاره ای به قیام مسلحانه ای ملامطفی بارزانی که  
چند ماهی بود در شمال عراق شروع شده بودند ، و گفته میشد  
جنبش او با " رزگاری کورد " که نهضتی برای ایجاد کردستان  
بزرگ بود ، در ارتباطی باشد .

با قروف در ضمن به آنان گفت که ملامطفی جاسوس انگلیسی ها  
می باشد و لازم است با احتیاط فراوان با او برخورد نمایند و  
با او قرارداد دوپیمان ببندند .

فردای آن روز از نقاط جالب باکو دیدن کردند ، کریملی به  
آنان اطلاع داد که ملامطفی بارزانی و افراد مسلحش به  
نزدیکی " کیله شین " آمده اند و میخواهند وارد خاک ایران شوند .  
همان روز به اطلاع هیئت رسید که سفر آنها به تفلیس لغو شده -  
است بخاطر اینکه بتوانند زودتر به منطقه خودشان برگردند و  
اقدامات احتیاطی را انجام دهند . عصر همان روز نمایندگان کرد  
با چند بسته گل در آرامگاه " عزیز وف " در نزدیکی مجسمه ای  
" کروف " حضور یافتند و گلها را کنار آرامگاه نمودند . قاسم آقا  
ایلخانی زاده این لحظه را همیشه در خاطره داشت چون یکی از  
نمایندگان در آن لحظه زیر پای مجسمه نماز مغرب را بجای آورده  
بود .

آن شب در هتل پذیرائی بسیار گرمی از آنان بعمل آمد نوازندگان  
و خوانندگان آنزربایجانی بزمی خسروانه آراستند و در این بیسن  
چندتن از اعضا<sup>۱</sup> هیئت به محل خلوتی رفته و دور از چشم قاضی  
محمد، لبی تر کردند. این نوع احتیاطها بسیار لازم و ضروری  
بود، حتی وقتی روسها گوسفندی برآنان سر می بریدند، سعی  
فراوان می کردند که اینکار برابر موازین اسلامی و ذبح شرعی  
انجام پذیرد.

ساعت هشت صبح روز بعد، نمایندگان اکراد با همان ماشین و از  
همان ایستگاه قطار که آنها را به باکو آورده بوده حرکت  
کردند. به هر يك از آنان يك قطعه عکس رنگی استالین که در قاب  
هم گرفته شده بود، دادند. برخلاف گفته های باقروف، آنان  
زیاد به ملا مصطفی بدبین نشدند و گفتند يك کرد هر چه باشد  
بالاخره يك کرد است و اگر روزی به آرزوی دیرینه<sup>۲</sup> خود برسند  
همگی بهم می پیوندند و تمام توطئه ی خارجیان نقش بر آب و ذایل  
خواهد شد.

نگاهی به بارزانی ها و گذشته آنان

کوهستانهای شمال شرقی اربیل عراق ، طرف چپ رود بز رگ -  
" زاب " و بلندیهای آن نواحی ، محل زیست شیروان شیوخ  
بارزان می باشد. در روستای بارزان چیز جالب توجهی که  
وجود ندارد، محل سکونت شیخهاست که باسنگهای محکم و یکپارچه  
و بزرگ درست شده است. اغلب در جلو این خانه ها رفت و آمد  
فراوان است .

آن زمان هنوز خیلی زود بود که شیخ عبیدالله نهری شمزینان  
دامنه‌ی خلافت نقشبندی را به آنجا آورد و آن را به دست مردی  
مذهبی داد که در بارزان می زیست و بدین سان آنان را به  
جرگه‌ی بزرگترین مجمع درویشان مسلمان کشانید.

اولین شیخ بارزان که نام او " تاج الدین " بوده، اگرچه  
نتوانست همچون استاد خود باشد و خود را تا مقام نزدیک به  
بیغمبری ارتقا دهد، ولی بعزت نوشتن " سلسله " های تصوف  
و گفتن اشعار منتهی توانست تا اندازه چشمگیری در میان اهالی  
ساده‌ی روستا نفوذ پیدا کند.

در سال ۱۹۰۶ زمانی که مارک سایکز از این ناحیه دیدن کرد  
متوجه شد در فاصله‌ی مدتی که شیخ بارزان به " عقره " به  
دیدار قائم مقام آنجا رفته بوده، حسن آقای زیبار از رود  
زاب عبور کرده و اموال اکراد شیروان را تاراج کرده بود.  
قائم مقام از زیباری ها رشوه گرفته بوده نیز در این مدت  
هرکی ها را تحریک می کرد تا روستاهای منطقه‌ی شیروان را  
آتش بزنند.

مارک سایکز می گوید که بارزانی ها همه جا به جنگو معروف

بودند، در آن روزگار تعدادشان هفتصد و پنجاه خانواده بود .  
در حالی که دشمنان نشان از نظر کثرت با آنان قابل مقایسه  
نبودند، هزار خانواده‌ی زیبایی، سه هزار خانواده‌ی  
هرکی . اما چند ایل دیگر وجود داشتند که شیوخ بارزان را  
بعنوان پیر خود پذیرفته بودند، اینان عبارت بودند از :  
شیروانی‌ها که در سال ۱۹۰۶ یک هزار و هشتصد خانواده بوده‌اند  
میزوری‌ها، که ایلی کم تحرك بودند و تعدادشان به یکصد و  
بیست خانواده می‌رسید، و نیز ایل کم جمعیت " دوله مدری " .  
بدین‌سان بارزانی‌ها توانستند خود را در برابر دشمنان  
محفوظ نگاه دارند، مخالفین مهم عبارت بودند از : زیبایی‌ها  
ایل برادوست " در شرق " ، هرکی‌ها ، گاهی اوقات عده‌ای خودی  
و بالاخره سادات شمرینان .

در سال ۱۹۴۵ پیروان شیوخ بارزان در حدود یک هزار و هشتصد خانوار  
و یا نه هزار نفر بودند .

در سال ۱۹۰۸ " شیخ عبدالسلیم " جوان در منطقه " بارزان قیام  
کرد و نیروی ترکها را به مبارزه طلبید، و همچون سیدهای شمرینان  
شروع به بغل بازی با شوروی ، که ایلهای کرد را برای پشتیبانی  
از قوای ترك انتخاب کرده بود، نمود .

در سال ۱۹۱۴ پیروزی با ترکها بود و شیخ عبدالسلیم در موصل  
به دار آویخته شد و جای خالی او بوسیله‌ی " شیخ احمد " .  
که جوانی بیقرار و پیر تحرك بود، پر شد .

در سال ۱۹۱۹ بریتانیای موفق ، با دست زدن به چند بهانه‌ی  
بی‌ارج میخواست برای برانداختن ترکها در استان موصل  
توطئه چینی کند . شیخ احمد با آن خوی پاک و درست‌خود

شروع به مکاتبه با ترکها برضد انگلیسی ها نمود.  
درسال ۱۹۲۲ شیخ احمد بخاطر اخلاص بسیار بیش از حدی که از  
مریدان نثر می دید و اینکه همه جا شایع کرده بودند که خدا را  
در وجود شیخ دیده اند، تا اندازه ی زیادی خود را گم کرد  
اما بعداً " که يك جزگ عشیره ای درست شد و بالاخره با دخالت  
پلیس خاتمه یافت، شیخ از آن حالت خارج گردیده، ولسی  
تا "تیر فراوان روی مریدان نثر همچنان ماند.

درسال ۱۹۳۱ حکومت بغداد تمام قولهای را که ناده بود  
فراموش کرد و خواست مناطق تحت نفوذ خود را توسعه ندهد بنا  
براین هنگام این فرارسیده بود که شیخ مریدان نثر را آزمایش  
کند تا ببیند که آیا همیشه همه جا با او خواهند بود یا  
هیر؟ آیا حتی در کفر و خدا ناشناسی هم او را تنها نخواهند  
گذاشت؟ دشمنان شیخ همه جا شایع کرده بودند که شیخ  
برای مسیحیت تبلیغ می کند.

در شرق منطقه " برادوست، نزدیک کرزهای ایران " شیخ رشید "  
دغلباز که نقشبندی بوده، برضد بارزانی ها فرمان جهاد  
صادر کرد و گفت هر که ایمان راستین دارد باید بر علیه آنها  
وارد نبرد شود، چه نستی او را از بیرون تحریک می کرد؟ زیاد  
روشن نیست. بالاخره بدست برادر جوان شیخ احمد، به نام  
" ملا مصطفی " از میان رفت.

سته ای از افراد ارتش عراق فرستاده شدند تا منطقه را به زیر  
نفوذ حکومت برگردانند، اکثریت آنان کشته شده و از میان  
رفتند، این بار از نیروی هوایی سلطنتی درخواست شد که  
وارد عمل شود، البته نه برای جزگ نهائی، بلکه فقط

برای اینکه چگونگی اوضاع و موقعیت را به نفع حکومت -  
عراق نگه دارد.

در سال ۱۹۳۲ مجدداً "ستجات ارتش عراق به منطقه هجوم بردند  
که این بار هم با مقاومت شدید بارزانی ها روبرو شدند -  
گروه های فراوانی از آنان کشته شدند. این بار هم نیروی  
هوایی سلطنتی وارد عمل شده و بی از اعلام، روستاهای بارزانی  
نشین را بمباران کرد.

اینکار تا حدودی به نفع عراق تمام شد و دستجات ارتش عراق  
در مناطق بارزان مستقر شدند و شیخ احمد مجبور شد که بجانب  
ترکیه عقب نشینی کند.

در ترکیه هم این مسئله و فرصت را غنیمت شمرده ، در سال ۱۹۳۵  
شیخ احمد را دست بسته تحویل عراق دادند. مدتی در "حله" و  
سپس در "سلیمانیه" به زندان افتاد، ملا مصطفی هم سر -  
نوشتی نظیر برادرش را در شهر سلیمانیه داشت .



## زندگی ایلاتی

تاجائی که ماشین جیب یا اسب امکان عبور دارد، و با توجه به شرایط فصلی، از بخش بیرونی شمال منطقه<sup>۴</sup> اربیل، رواندو ز مسیر نزدیک به خلیفان منطقه‌ای خشک و ناهموار وجود دارد که در طول شرقی جلگه‌ی زاب امتداد دارد تا سرچشمه<sup>۵</sup> رود و رو به شهر Billeh که گاهی محل اطراق ایل زیباری و نهمز استراحتگاه افراد دولتی و مسئولین عراقی است.

از آنجا با اسب یا قاطر این امکان وجود دارد که شخص فاصله‌ی کوتاه جلگه‌را طی نموده و وارد منطقه<sup>۶</sup> بارزان شود. در قسمت بالای جاده بخش دامنه‌ی شرقی یک رشته کوه، زاب و بارزان را از منطقه<sup>۷</sup> شیروانی‌ها مجزا می‌سازد و در وسط این نواحی روستای "مرگه سور" واقع شده است.

رفت و آمد برای افراد قوی ایل کارآسانی است، اما همین منطقه در برابر افراد پیاپیانه نظام، سنگر بسیار استوار است. شرایط این نواحی اگرادی را تربیت کرده است که بسیار با کره‌های شقلاوه، رواندوزه اربیل و سلیمانیه فرق دارند.

بارزانی بسیار ساده، اما درنده‌اند و زندگی اکثریت آنان از راه شبانی تا<sup>۸</sup> مین می‌شود، و از بیشتر آداب مدنیت بدوراند. شیوه‌ی رعایت ادب و احترام نسبت به بزرگترها در میان نشان به شدت هرچه تمامتر وجود دارد، اما این احترامات خاص قبیله است نه برای همه. انتقام گرفتن در میان نشان فوری و اغلب کشتن و اعدام با تفنگ است، تفنگی که تفنگچیان در دست دارند و آنرا بیشتر از همه نارائیشان دوست دارند.

هر اختلافی در میان نشان با یک گفته<sup>۹</sup> شیخ حل میشود، و هیچ کسی

خواهد بود اگر فکر کنیم که صد درصد افراد قبیله این چنین می باشند. برعکس، کینه توزی و اختلاف و تشتت عقاید از ویژگیهای بارزانی هاست. اما تاحدی گرفتار سنن و آداب و اخلاق قدیمی قبیله هستند، و هرکس خیلی خوب می داند که جایش کجاست؟ و نیز به سادگی به زیردستی رهبران مستبد خود دوباره گردن می نهند.

اینکه بارزانی ها این چنین زیستی دارند و به اصطلاح بسه زندگی قنودالی موسوم می باشد، بهانه بدست افراد چپگرا ناسهونالیست افتاده است، البته از نیروی بی فرهنگ لجام گسیخته ی قنودالی ترس و وحشت دارند و می خواهند آنها برهم بکوبند.

مناطق زندگی بارزانی ها بسیار حاصلخیز، و نیز بسیار مناسب برای گله داری می باشد.

## مقدمات تشکیل جمهوری

### سلاحها

وقتی هیئت نمایندگی اکرادازباکو برگشتند دیدند که اکثر مردم مشتاقانه در انتظار بازگشت آنان و به نتیجه رسیدن مسئله‌ی کرد می‌باشند.

در طول این چهار سالی که منطقه به اشغال قوای روسی درآمد، بوده تمام مردان شهر و روستا مسلح شده بودند، اگرچه کم بود هائی وجود داشت ولی در هر خانه لا اقل يك قبضه تفنگ وجود داشت. برای بدست آوردن سلاح‌های مورد نیاز حزب دمکرات کردستان قاضی محمد با نمایندگی اتحاد شوروی در مهاباد بنام "بابایوف" ملاقات و گفتگو کرد.

شب‌ی از شبهای ماه سامبر، چند روز پس از سقوط پست‌ژاندارمری اورمیه به دست قوای آذربایجان، چند کامیون برای سلاح از طرف پل سرخ مهاباد (این پل که در غرب مهاباد قرار دارد و قدمت آن به سیصد سال پیش برمی‌گردد از یادگارهای بدایع سلطان در مهاباد می‌باشد، که پس از احداث سد مهاباد از رونق افتاد و متروک گردید - مترجم) واز جاده‌ی قدیمی اورمیه، در حالی که چراغهایشان را خاموش کرده بودند، وارد شهر مهاباد شدند.

از میان کوجه خلوت و بیاریک شهر، اعضا و هواداران حزب برای تحویل گرفتن یک هزار و دویست قبضه تفنگ که از پست‌ژاندارمری اورمیه غارت شده بود، آمدند و سلاح و مهمات فراوانی تحت نظارت يك افسر روسی از کامیونها تخلیه گردید.

این اولین کمک روسها به کردستان بود که در نهایت دقت و

بسیار مخفیانه انجام گرفت. اما اگر ادی که در باکو با  
 با قروف ملاقات کرده بودند گفتند که : تانك ، توپ ، و -  
 دیگر لوازم و تجهیزات نظامی مورد نیاز ، هم اکنون از روسیه  
 بجانب مهاباد راه افتاده اند و خیلی زود خواهند رسید.



سر هذنگ محمدنا نوازاده - کا بیتان محمدخلیل موفقی -  
 و رحیم جوانمرد قاضی .

## بارزانی ها و شرکت و همکاری آنان

زمان کوتاهی پس از بازگشت نمایندگان از باکو، ملا مصطفی به همراهی عده ای از افراد مسلح از کوهستانهای اشنویه پائین آمدند و از میان منطقه قره پاپاق ها رو به جانب روستای قم قلعه واقع در جاده اورمیه (۱۰ کیلومتری مهاباد) آمدند.

ملا مصطفای جوان رهبری نظامی آنان را برعهده داشت، - برادر بزرگترش " شیخ احمد" نیز همراهشان بوده البته در آن زمان شیخ احمد بزرگترین و مهمترین شخصیت مذهبی در میان بارزانیها بود.

در آن هنگام بارزانی ها و هم پیمانانشان از مردوزن و کودک همه باهم حدود ده هزار نفر بودند، بین آنان سه هزار مرد مسلح وجود داشت که در بین آنان نیز ملا مصطفی سه یکهزار و دو بیست نفرشان امید فراوان داشت. بغیر از پیروان شیوخ بارزان همچون: شیروانیها، میزوریها، باروشیها، ودوله موریها، نیروهای مختلف دیگر عراقی نیز داخل نهضت شده بودند، بویژه چند افسر عراقی چون: میر حاج مصطفی خوشنایه، خیرالله، عزت عبدالعزیز، و نوری.

از سوی دیگر، نماینده " یک خانوادہ " عبدالعزیز گیلانی " پسر بزرگ شیخ عبدالله افندی بود که برای فرمانروائی پسر اکراد با قاضی محمد رقابت می کرد.

مدتی پس از اینکه عبدالعزیز به مهاباد آمد، برای ادامه تحصیلات عالی انتخاب گردید که به روسیه برود، که خود این فرصتی هم بود تا بتواند از خانواده " رقیب " قاضی ها " جلو

بزنند. بخاطر همین امر اتحاد شوروی انتظار همکاری و رفتار -  
صحیح از شیخ عبدالله داشت .

سته‌ای از اکراد عراقی غیر بارزانی که در ایران به قوای  
ملا مصطفی پهبسته بودند، به قرآن سوگند یاد کردند که تا  
آخرین قطره خون دست‌از همکاری با جنبش ملی مردم کرد بر  
ندارند و راستی خیلی هم محکم و استوار بر پیمان خود ایستادند .  
این افراد ثابت قدم عبارت بودند از: وهاب محمد علی آقای  
جلدیان ساکن منطقه نزدیک رواندوز، دوتن از فرزندان -  
سیطه شمرینان : سید احمد، و شیخ جیتو از روستای باتاس  
همراه با پنجاه نفر مهاجر ترکیه در منطقه نقده اسکان یافته  
بودند، و نیز در همانجا سید احمد دختر بسیار شایسته‌ای را که دختر  
یکی از ثروتمندترین و بانفوذترین سران قره پایاق بود ،  
بعقد خود در آورد .

ملا مصطفی در اولین دیدارش با قاضی محمد قول داد که تمام  
افراد مسلح خود را در اختیار جنبش ملی مردم کرد قرار دهد .  
نیز روی آن مسئله تا عهد داشت که آن سه هزار نفر مرد مسلحی  
که بازن و فرزند خود در مهاباد مستقر خواهند شد، لازم است  
نام و تمام مشخصات در دفتری ثبت گردد .

اگرچه در این مدت بخشی از تاریخ زندگی ملا مصطفی تا حدودی  
مبهم و تاریک است، ولی چنین پیداست که او از هر فرصتی  
سود می‌جسته تا سوءظن آشکار روسها را نسبت بخود از میسان  
بردارد، سوءظنی که بخاطر بعضی از کارهای قبلی خود او به  
وجود آمده بود .

## حزب دمکرات کردستان

کم کم اقداماتی درجهت پیاپی کردن رهنمود جعفر باقروف -  
در مورد تغییر دادن جمعیت ژوکاف به حزب دمکرات کردستان -  
انجام می گرفت . تا همه کارها آماده شد بیست روز طول کشید .  
در ماه سپتامبر سال ۱۹۴۵ کونسول روس در اورمییه " هاشموف "  
دفتر مرکز روابط فرهنگی را در مهاباد بوجود آورد . جمعیت  
ژوکاف تا آن لحظه تشکیلات و کارهایش کاملاً نهانی بود و نیز  
جائی برای گردهم آئی و تشکیل جلساتی با مردم نداشت .  
روئسای شصت ایل ، و سرجنبا نان شهر روزی از روزهای مساه  
نوامبر سال ۱۹۴۵ از سوی قاضی محمد دعوت شدند ، تا در ایمن  
دفتر حضور بهم رسانند .

مشولان روسی منطقه ، برخلاف سفارشات دولت متبوع خود ، از این  
جلسه دوری گزیدند و اداره ی آنرا بدست خود اکراد دادند .  
سخنان قاضی همچون همیشه آرام ، خردمندانه ، و بسیار منطقی  
آغاز گردید و آینده نگری و توانائی در همه ی گفته هایش پیدا بود .  
مسائلی از سفر باکو را مطرح کرده و سفارش باقروف را در مورد  
جمعیت ژوکاف به بانها آورد و گفت که : لازم است نام جمعیت  
تغییر کند ، بیش از این کارهایش نهانی نباشد ، و تمام کارها در  
آن برابر موازین دموکراسی انجام پذیرد . نیز اضافه نمود :  
برادران روسی کمکهای لازم را به حزب نوین خواهند نمود .  
در آخر گفت : آیا کسی سوالی دارد؟ و آیا شرح و تفسیر بیشتری  
لازم است؟ پاسخ دادند : خیر . تصمیمات لازم گرفته شد .  
در این نشست از چگونگی حکومت آینده ی کردستان خود مختار  
صحبتی نشده ، البته بیشتر حاضران در جلسه از وعده های باقروف

اطلاع داشتند. درست همزمان با تغییر نام جمعیت، تغییرات -  
اساسی در محتوی آن بوجود نیاورد و ترکیب کمیته\* مرکزی فوراً\*  
دگرگون نشد. قاضی محمد همانطوریکه در جمعیت ژ. کاف عضو  
کمیته\* مرکزی نبوده، در حزب جدید نیز تنها یک عضو ساده بود  
یعنی هرگز به عضویت در کمیته\* مرکزی در نیامد.

او تنها جنبش را در سطح کلی زیر نظر داشت و به آن شتاب  
و جذب می داد، البته از پشت پرده راهنمایی های اتحاد  
شوروی لحظه ای قطع نمیشد، همانگونه که بالاخره توانستند  
جمعیت ژ. کاف را در مسیر دیگری قرار دهند.

حزب نوین برنامه و پروگرامی داشت، که بندهائی از آن عبارت  
بودند از:

۱) ملت کرد در داخل ایران در اداره\* امور محلی خود آزاد و  
مختار با عود و برحدود دولت ایران، خودمختاریت ملت کرد را  
بدست بگیرد.

۲) بازبان کردی خود بتواند تحصیل کند و این زبان بر رسمیت  
شناخته شود.

۳) انجمن ولایتی کردستان طبق قانون اساسی به فوریت  
انتخاب شده و در تمام کارهای اجتماعی و دولتی نظارت و سرکشی  
کند.

۴) ما\* مورین دولت در منطقه، قطعا\* باید از اهل محل باشند.

۵) تمام عایدات و درآمد منطقه، لازم است در خود منطقه صرف شود.

۶) مخصوصاً\* حزب دمکرات کردستان سعی خواهد کرد ما بین ملت

آذربایجان و اقوامیکه در آذربایجان زندگی میکنند (آشوری -

ارمنی و...) وحدت و برابری کامل برقرار گردد.



حزب دمکرات کردستان بواسطه استفاده از منابع طبیعی سرشار کردستان و ترقی امور کشاورزی و بازرگانی و توسعه امور فرهنگی و بهداشتی برای رفاه حال اقتصادی و معنوی ملت کرد مبارزه خواهد کرد.

و بدین ترتیب جنبش ملی مردم کرده رنگ دموکراسی پیدا کرد و در حقیقت این دنباله همان شور و جذبه‌ای بود که از یکسال قبل در میان مردم بوجود آمده بود.

در زمانیکه جمعیت ژ. کاف شکل می گرفت کوشش فراوانی بعمل می آمد تا تشکیلاتی قوی و لایق بوجود آید تا بتواند بر منطقه تاثیر بگذارد، اینکار هم اغلب با استفاده از رهنمودها و تجربیات اتحاد شوروی صورت می گرفت.

جنبش تازه و نوین رهبر خود را داشت و در آن روزگار استالینی دقت‌ها و وسوسه‌های فراوانی برای تعیین او بعمل آمده بود. آن شخص کسی جز قاضی محمد نبود که بسیاری از اعضا قدیمی جمعیت ژ. کاف از او می ترسیدند چون نیروی شخصیت او همه چیز را زیر نفوذ خود گرفته بوده، نیز از جانب روسها کمکهای لازم به او می شده. قاضی این فکر را هم کرده بود که شاید روزی سیاست شوروی تغییر کند و جهت ضد کردی بگیرد، اما می گفت در هر حال آنان بیروزی نهائی مردم کرد را ضمانت کرده‌اند.

در تمام مدت قیمومت شوروی بر کردستان، قاضی همچنان يك کرد ناسیونالیست اما کمی سخت دل ماند و نیز توانست اکثریت مردم را بدنبال خود بکشد، بجز چند نفر از هم- ولایتی‌ها پیش که شماره آنان هم از تعداد انگشتان دست بیشتر نبود.

یکی از افرادی که دودل بوده، مرد شناخته شده‌ی ایل بهبکری بوکان، قاسم آقا ایلخانی زاده بود. مشارالیه دعوت ژنرال آتاکچیوف را برای رفتن به باکو بخاطر این پذیرفته بود که شاید اینکار باعث تحکیم موقعیت اکراد گردد و به طور خلاصه نفعی از آنان عاید کردها گردد. و در آنجا چنین تشخیص داد که هدف اصلی باقروف این است که منطقه را از ایران جدا و به شوروی ملحق نماید و آنچه بسیار به دشواری به نفعش می آید حقوق ملت کرد است. قاسم آقا در بوکان با کاک حمزه نلوس ملاقات و او را نیز در بدگمانی خویش سهیم نمود. زمانی که قاسم آقا از باکو مراجعت نمود، بجای این که در چنین جو و فضائسی به مهاجد بیاید و جایی برای خود بست و پاکند، به تبریز رفت و چند هفته را در آنجا ماند و در آنجا نیز عده‌ی زیادی همچون خود دودل کرده، بالاخره همین کار او باعث شد که سران دیگر بهبکری با ژنرال "همایونی" فرمانده ارتش ایران در بخش جمهوری کردستان تماس‌هایی بگیرند. در آن زمان اشخاص فراوانی در مهاجد به قاسم آقا بدبین شده بودند.

بخشی از قوای روس در اروپا بیروز شده بودند و این امر بر قوای روسی مستقر در شمال غرب ایران تاثير گذاشت. مسئولان روسی همه در این فکر بودند که اکراد مخالف را قانع و مجاب نمایند به اینکه رهائی ملت کرد بدون کمک اتحاد شوروی هرگز تحقق نخواهد یافت، و بدون نظارت آنان هر نوع کوششی به شکست خواهد انجامید.

## خود مختاری آذربایجان

در نیمه های ماه نوامبر، پارتیزانهای مسلح که عده ی -  
زیادی مهاجر آذربایجان شوروی نیز همراهان بود بسرای  
اشغال آذربایجان و همکاری با نیروی مهاجم روس وارد منطقه  
شدند. ورود آنها ارتش ایران را مجبور به خروج از تبریز  
نمود.

ژاندارمری و شهربانی مورد هجوم مردم قرار گرفته و غارت  
شدند. ادارات دولتی به اشغال این نیروها در آمد و هرگونه  
رابطه ای با تهران قطع شده. عده ای از نیروهای ایرانی در  
تبریز مانده بودند و امکان خروجشان وجود نداشت، روسها  
با آنان بسیار مودبانه رفتار می کردند.

پی در پی قوای روس تقویت می شده و این امر بخاطر این بود که  
دیگر راه برگشتی برای نیروهای ایران به آنجا نماند.  
کوشش ایرانیان در فرستادن قوای کمکی، بخاطر جلوگیری  
روسیها، عقیم مانده. ایران در مورد چگونگی قوی تر شدن  
قوای روس در آذربایجان اطلاعات تازه ای کسب کرده بوده. به  
خاطر همین حکومت ایران در هفتم نوامبر به روسها که  
در قزوین جلو حرکت دوگربان قوای ایرانی را سد کرده بودند  
هشدار داد. به همه ی درخواستها و پرسشها و انتقادات ایران  
پاسخ رد و منفی داده می شد.

در ماه نوامبر سال ۱۹۴۵ در مسکو دونفر به نامهای آقای  
بایرنز Byrnes و آقای بوین Bevin کوشش بسیاری کردند  
تا بلکه گرفتاری و مشکلات آذربایجان در چهارچوب یک رفورم  
استانی در ایران حل و فصل شود، اما کوششهای آنان نیز به

وسیله\* ژوزف استالین عقیم ماند و خنثی شده چون او معتقد بود که بسیار مشکل است ایران بصورت يك کشور یکپارچه بماند و دوام بیاورد.

چند چشم تهنیت در تمام این مدت مسئله\* کردستان را - دنبال می کرد و آنرا با مسئله\* آنزریجان که بی شك فرزند نامشروع روسها بوده، مقایسه می نمود.

اولین وعده\* روسها که در باکو داده بودند، در ماه نوامبر با فرستادن یکستگاه ماشین چاپ تحقق یافت. بسیار شدید هم تا\* کفید گردید که حتما\* این مسئله باید مخفیانه باشد برای ماشین چاپ پیشکشی و قبض فروش تهیه کردند و در آن قید کردند که قیمت این ماشین یکصد هزار تومان تقریباً\* معادل بیست و دوهزار دلار می باشد، که این مبلغ به روسها تحویل شده است.

بمض رسیدن این ماشین، مطبوعات کردی همچون روزنامه ی "کردستان" شروع به نشر و پخش نمودند و زیربنای جنبشی و نهز زیربنای حزب نوپا بدینوسیله روز بروز محکمتر می شد. جعفر پیشه وری و همکاران روسی او در تبریز آماده بودند. روز ۱۲ سامبر مجلس ملی استان با شرکت ۱۰۱ نفر نماینده که از سوی حزب (فرقه ی) دموکرات آنزریجان تعیین شده بودند، برپا گردید.

با شیوه ی علمی و منطقی بحث شد که مسئله، مسئله ی تجزیسه طلبی و استقلال نیست، بلکه تنها خود مختاری در چهار رچوب ایران است و همانگونه که قانون اساسی ایران معین کرده است در هر منطقه يك شورای استانی (انجمن ایالتی و ولایتی) -

انتخاب شود و کارها را در دست گیرد. به ملاکین آنربایجان -  
اطمینان خاطر داده شد و گفتند که اصلاً لازم نیست آنها  
وحشت داشته باشند. اما در همان مجلس به چند اقدام انقلابی  
همچون: ملی کردن بانکها، تقسیم زمین، و این مسئله که  
زبان ترکی لازم است برسمیت شناخته شود و در مدارس و ادارات  
مورد استفاده قرار گیرد، اشاره شد.

مشولان روسی کوشش فراوان داشتند که این مسائل را کوچکتر  
از اندازه‌ی واقعی نشان دهند و گاهی هم برخلاف فضای  
مجلس سخنانی می‌گفتند، و بالاخره نه پیشنهاد بدرد بخوری  
دادند و نه تصویب کردند.

بر اساس رهنمودهای مشولین روسی، قاضی محمد یک هیئت  
پنج نفری را بنام نمایندگان حزب دمکرات کردستان انتخاب  
و برای شرکت در این مجلس به تبریز اعزام داشت. این پنج  
نفر عبارت بودند از: عموزاده، قاضی، سیف قاضی - حاجی  
مصطفی نادوی - مناف کریمی - کریم احمدین - و وهاب بلوریان  
این پنج نفر را در تبریز بنام نمایندگان کردستانی آزاد و -  
مستقل تحویل نگرفتند، بلکه تنها بنام نمایندگان بخشی  
از آنربایجان، و شرکت کنندگان در این نشست چه حقوقی داشتند  
برای آنان هم عین همین حقوق وجود داشت. آنها خیلی زود -  
دریافتند که در زیر تسلط قدرت نوین، آنان فقط می‌توانند  
یک "شورای شهر" داشته باشند آنها بسیار کم قدرت تر از مجلس  
ملی آنربایجان و کاملاً تحت نفوذ و نظارت آن.

اگرچه اگر احتمال این را می‌دادند که همسایگان آنربایجان -  
نی آنها دست به چنین مانوری بزنند، اما بخاطر اینکه از فرامین

رفقای روسی سرپیچی نشده باشد ، هر زمان که گفته می شد  
باید نماینده به تبریز اعزام شود، مجدداً " نماینده به  
آنجا می فرستادند.

پس از سه بار شرکت در نشست مجلس ملی آنر با یجان در تبریز  
پنج نفر نماینده ی اکراد رو به مهاباد برگزیدند تا مراتب  
رنجش و ناراضائی خود را در این باره اعلام نمایند.



امیر لشکر عبدالله خان طهماسبی

## خود مختاری کردستان

در باکو با قروف قول قطعی داده و خود را متعهد و ملزم به -  
ایجاد خود مختاری کردستان کرده بود و يك چنين مسئله ای را  
هم نمی شد برای مدت نامعلومی به تعویق انداخت .  
تا آن لحظه قاضی در برابر خواست مستشاران روسی ، که نظر  
مساعد آنان برای آینده ی کردستان بسیار ضروری بوده ، خیلی  
احتیاط بخرج میداد و مرتب امروز و فردا می کرده ، اما در روز  
هفدهم سامبره ، احساس بر احتیاط و آینده نگری غلبه کرد  
و گروه آئی اعضاء حزب ، مبدل به يك راه بهمانی در مقابل  
دادگستری ، که آخرین نشان قدرت دولت در مهاباد بوده ، گردید .  
مردم درخواست می کردند که این اداره به آتش کشیده شود  
اما چون میانه روها بر اوضاع مسلط بودند این عمل انجام نشد  
اما تیراندازی هوائی فراوانی صورت گرفت و در پشت بام آن  
اداره برجم کردستان به اهتزاز در آمد .  
در اواخر ماه سامبره ، قاضی اختیار به عبدالرحمن ذبیحی و علی  
ریحانی داد تا به تبریز عزیمت و در آنجا با کونسول بریتانیا  
گفتگو کنند و شرایطی بوجود بیاورند که در آینده مقامات بلند  
پایه ی بریتانیائی و دیگر قدرتها ی بزرگ غربی ، بیوند و مناسبات  
رسمی با کردستان آزاد داشته باشند .  
از نقطه نظر نمایندگان ، پاسخ کونسول بریتانیا مبهم و جای  
هیچگونه امیدواری نبود . قاضی خود به تبریز عزیمت نمود  
تا در آنجا با پیشه وری و دیگر مقامات مسئول روسی در مورد اهداف  
و آرزوهای مردم کرد گفتگو کند .  
زمانه که به مهاباد برگشت ، مدتی به بررسی افکار عمومی

مردم پرداخت ، نیز تا حدودی از حالت فرمائشی خود در جنبش ملی کاست ، و بطور مخفیانه خود را برای روز دوم بهمن (بیست و دوم ژانویه ۱۹۴۶) ، آن روزی که در آن می بایست رسماً " خود مختاری اکراد را اعلام نماید ، آماده می کرد . پس از چند روزی قاضی دربارہ " تصمیم خود با ستوان " نمازعلی اوف " ، و افسر سیاسی روس در مهاباد سرگرد " برماکوف " گفتگو کرد .

تا روز هفتم ژانویه موضوع در شهر پیچیده به میان ایلات و - عشایر رسید ، به دامنه‌ی کوه های سربلک کشیده و دره های دلکش کردستان رفت که : " آماده باشید ، یک گریه آئسی بزرگ و تاریخی در روز دوم بهمن در میدان " چوارچرا "ی مهاباد تشکیل خواهد شد " .

یک روز قبل از دوم بهمن ، عده‌ای از اشخاص کارآمد کورد در بزرگترین مسجد شهر جمع شدند تا دربارہ " خود مختاری کرد - ها و نیز برنامه و پروگرام روز بعد ، بحث و تبادل نظر کنند .



## جمهوری شکل می گیرد

۲۲ ژانویه (۲ بهمن) سال ۱۹۴۶

هرچند روز قبل برف می باریده، صبح روز بیست و دوم ژانویه هوا خوب و آفتابی بود و توگوئی در آن روز طبیعت هم با مردم موافق بود. تاچاشتگاه جمعیت انبوهی در "جوارچرا" گردآمدند.

دوخیابان بزرگ و اصلی شهر، سراسر با پرچم کردن ستان تزیین شده بود. در میان این انبوه جمعیت گروه بسیار منظم و کارآمدی در فاصله صد متری منزل قاضی محمد که مشرف بر رود مهاباد بوده، ایستاده بودند. قاضی را تا میدان جوارچرا اسکورت کردند، و در آنجا او روی جایگاهی (سکو) که در بخش شمال غربی میدان برپا کرده بودند، قرار گرفت.

در جلو گروهی پسر بچه و دختر بچه و مردان کرد با لباسهای زیبا و رنگارنگ ایستاده بودند، زنان نیز از پشت بامها و پشت پنجره های اطراف نظاره گریزنامه بودند، که این خود نشانگر این امر بود که زنان از بیشتر مسائل دورند.

آن دسته ای که ظاهراً "زیاد جلب توجه نمی کردند ولی در واقع موثرترین علل و انگیزه های بوجود آمدن جنبش بودند، اعضا کمیته ای مرکزی حزب دمکرات کردنستان بودند، چند نفر میان سال و عده ای هم جوان، از خانواده های رده یکم مهاباد بودند و لباسهای از مدافتهای غربی به تن داشتند، و برخی عمامه ای ویژه ای کردی را نیز سر داشتند.

افراد برجسته و روشمندان ایل های مامش، منگوره، گورک، و زرزا حضور داشتند، ساکنین مرزهای عراق که ملبس به لباس جنوبی بودند، نمایندگان از ایل های هرکی، بیگزاده، و

بارزانی که لباسهای ویژه‌ی کردی تفتان کارهای دستی خود  
آنها بوده، ایستاده بودند.

برخی بالباس‌های قرمز رنگ، برخی آبی و یا سفید و حدگال  
(سربسج ویژه اعراب) را به فورم عمامه کردی روی سر و  
دوش انداخته بودند. آنهایی که کلاه‌های بلند نمدی داشته  
و عمامه را به دور قسمت پائینی آن بسته بودند، اکبراد  
شکاک و جلالی بودند که از شمال دورتر آمده بودند.

هیچ فرد روسی در میان جمعیت نبونجز "یرماکوف" (که محل  
زیستش تبریز بود) درحالی که در داخل ماشین جیبی نشسته بود  
از دور جریان اوضاع را زیر نظر داشت.

قاضی بالای جایگاه (سکو) رفت و با صدای آرام و پر اطمینان  
خود چنین آغاز سخن کرد: " مردم کرد مردمی تنها هستند  
سرزمینشان غصب و تقسیم شده است و از ابتدائی ترین حقوق  
که عبارت از حق تعیین سرنوشت باشد، بی بهره اند... " .

مردم کرد بیدار شده بودند، دوست مقتدری هم داشتند  
جمهوری کردستان در یک چنین موقعیتی تحقق پیدا کرد.

در میان فریاد شادی و هلهله‌ی حاضران، قاضی بسیار از اعضا  
کمیته‌ی مرکزی حزب سوسیالیست‌گرای کرد و نیز تشکرات ویژه و قلبی  
خود را تقدیم ملت قهرمان کرد که رهبری را بدست او داده  
بوده نمود.

سپس عبا‌ی بلند و از مد افتاده‌ی خود را درآورد و با احترام آن  
را تا کرد و در کنار نهاد، عمامه سفید که نشان رهبری منهبسی  
بود، همچنان روی سرش بود، بجای عبا یک دست لباس نظامی  
(اونیفورم) روسی که در تبریز دوخته شده بود، به تن کرد.

اگرچه لازم بود با این لباس حتما " کلاه نظامی بسربگذارد  
از جانب بعضی از دوستانش (بویژه جناب ملا عبدالله مدرس -  
مترجم) مجاب گردید که بخاطر زعامت و رهبری منتهی همچنان  
بالباس نظامی ، عمامه سفید را بر سر داشته باشد، و او هم  
پذیرفت .

قاضی آن لباس را تنها آنروز پوشیده، و بعدا " همین لباس  
بعنوان لباس نظامی منطقه پذیرفته شد و بیشتر سران و مسئولان  
آنها می پوشیدند. گفتار قاضی بیش از با نزهه دقیقه طول  
نکشیده، اما در همین فاصله در لابلای گفته هایش از همه گونه  
کمکهای مادی و معنوی اتحاد شوروی سیاستگزاری کرده، نهزیمه  
برادران آنر باجانی بخاطر کسب حقوق خود شان تبریک  
و تهنیت گفت و اضافه نمود که از آن پس برادر آنر باجانی و  
کرد باید بیشتر مواظب همدیگر باشند. همینکه قاضی از  
بالای جایگاه بائین آمد، بعنوان شادمانی سیمد نفر تفنگچی  
شروع به تیراندازی هوائی کردند و هر نفر پنج تیر شلیک نمود.  
چنانچه از آن شادمانی اصلا " هیچ نوع شادی یا عروسی و یا انتخاب  
شدنی ، بدون شلیک و تیراندازی هوائی صورت نمی گرفت .  
هیچ کس راضی نبود که این شادمانی بهم بخورد، بویژه که  
قاضی بیوند برادری کرد و آنر باجانی را اعلام نمود فضا و حالت  
جمعیت صد برابر پر شادی تر گردید. اما ناگاه مسئله ای پیش  
آمد که تا اندازه ای این شادی و خوشی به تهرگی گرائید.  
قاضی که در بالای جایگاه بود عده ای زیادی از رؤسای عتایر  
و بزرگان شهر دورش را گرفته بودند و به او و به مردم شادمانی می-  
گفتند، وقتی نوبت به " زیروبیک " رسید، در بالای سکو قرار

گرفت و طی سخنانی شدیداً " به شیخ عبدالله افندی گیلانی حمله کرد و گفت او در جنبش ملی اکراد هیچ نقش مؤثر و مثبتی نداشته، و او را جاسوس انگلیسی‌ها قلمداد کرد.

با این گفته‌های ناخوش‌آیند زیروبیدگ، جو حاکم بر آنجا متشنج گردید و از هرسو اظهار ناراضی بلند شده، بسر جوان شیخ، " سید عبدالعزیز " که در میان جمعیت بوده، و کار خود را در ارتش عراق رها کرده و آمده بود که به نهضت ملی کرد بپیوندد، به بالای جایگاه رفت تا از پدرش دفاع کند.

پس از او بلافاصله قاضی محمد به جانب‌داری از شیخ عبدالله سخن گفت و اتهامات زیروبیدگ را واهی و بی‌اساس خواند، و با آن تا " تیرات ویژه‌ای که در گفته‌های او بوده، جمعیت را بار دیگر آرام کرد.

نسته‌ای از اکراد بر این عقیده بودند که " نماز علی اوف " - زیروبیدگ را تحریک و وادار به انجام اینکار کرده است، چون همه می‌دانستند که این شخص بسیار به شیخ بد بین است و شیخ را متهم می‌کند به اینکه از بریتانیا پول می‌گیرد و با آنان همکاری می‌نماید.

آنروز شادی از درودیوار شهر می‌بارید و صدای نهل و سرنا - لحظه‌ای قطع نمی‌شد و در تمام شهر رقص کردی به چشم می‌خورد. نگاه که صداها آرام گرفتند و شهر در سکوت فرو رفت، ایجاد کنندگان جمهوری مطمئن شدند که شاهد پیروزی را در آغوش گرفته موفق شده‌اند، و پیروزی و موفقیت آنان با پشتیبانی و کمک اتحاد شوروی می‌تواند ادامه داشته باشد. (برای روشن شدن بیشتر گفتگویی با جناب قادر مدرس در ملحقات آورده‌ام - مترجم).

## حضور روسها

دو روز پس از اعلام جمهوری، یکی از ترورهای سیاسی آن - روزگار در مهاباد بوقوع پیوست.

زمانی که در ماه نسا مبرقدرت از جنبش خود مختاری طلب تبریز سلب گردید، حزب کمونیست رهبری چندان چشمگیری نداشت و تنها توانست که ترس و خوفی در منطقه ایجاد کند. پلیس مخفی و جاسوسان در همه جا در کمین بودند که نیروهای ارتجاعی نتوانند در کارچپگرایان دخالتی داشته باشند.

مهاجرین آنزرباجان شوروی از حزب توده، که اخیراً "به فرقه" مکررات آنزرباجان تغییر نام داده بود، پشتیبانی می کردند. تا آن وقت اکثر زمینداران و ثروتمندان تبریزی به تهران گریخته بودند.

در شهر مهاباد اگرچه انقلابی اجتماعی صورت نگرفته بود، جنبش وجوشی برای تقسیم زمین در کار نیوده، از تعلیمات مارکسیستی خبری نبوده، پلیس مخفی وجود نداشت، با اینهمه جذبهای خاصی بجانب روسها وجود داشت و این حالت را بیشتر نفوذ رهبران منطقه ایجاد کرده بود. آنها بخاطر اینکه به روسها نشان بدهند که تاجه حدی گوش بفرمان هستند. با روسها همکاری وجود داشت، در نوشتجات از منابع روسی بهره می گرفتند. - تعریف و ستایش از بزرگان روسی همه جا وجود داشت، نام و آوازه ای ارتش مقتدر سرخ همه ی گوشها را پر کرده بود، تما و پیر استالین مرتب چاپ و تکثیر می شد و در بیشتر منازل و ادارات وجود داشت. - در روز بیست و چهارم ژانویه سروان نمازعلی اوف به قاضی - محمد اطلاع داد که یکی از اکراد بنام "غفور محمودیان" که

نمایندگی فروش را دیوهای ساخت شوروی و مجارستان را در اورمیه و تبریز، و نمایندگی فروش قند و شکر دولتی ایران در مهاباد را برعهده داشت، تبدیل به یک ماه مور دو جانبه هم برای روسها و هم برای ایران شده است، و پیشنها نمود که چنین فـرـد خطرناکی باید از میان برود. قاضی تنها به بازداشت کردن او رضایت داد و گفت که غفور محمودیان را دستگیر نموده و به شهربانی ببرند و در آنجا از او بازجویی بعمل آورند.

سه نفر ماه مور پلیس او را دستگیر نمودند و در راه بردن به شهربانی در کوچه یهودیان (کوچه ی جووله کان) مهاباد او را کشتند. این عمل یک رویداد استثنائی بوده و بیگفته ی اکثر دست اندرکاران آن زمان در تمام مدت عمر جمهوری این تنها تروری بود که روی داد. پس از اینکار روسها تا حدی جلو جاه طلبی برخی از مسئولین کرد را می گرفتند و نمی گذاشتند که مطابق دلخواه خود عمل کنند.

روسها برای اینکه بتوانند بر اوضاع تسلط کافی و کامل داشته باشند (هم در آن زمان و هم در کردستان) دسته ای از افراد زبده ی نظامی و غیر نظامی خود را فرستادند تا در تمام امور نظارت و شرکت داشته باشند.

البته باید خاطر نشان نمود که در اولین سفر نمایندگان کرد در سال ۱۹۴۱ به باکو، در اغلب نشستها در آنجا افسران و نظامیان روسی نیز حضور می یافتند. در میان آنان باید از ژنرال "سلیم آتاکچیف" نام برد که مشارالیه در تمام مدت تسلط روسها در منطقه بالاترین موقعیت سیاسی را در آن زمان داشت. یکی از افراد زرنگ سرهنگ "اصلانوف" بود که خوناز اکبراد

روسی بود و با کردهای ایران در ارتباط بود. یکی دیگر  
" مصطفایوف " بود که با کونسولگری اورمیة رابطه داشت و  
در نشستهای اولین هیئت نمایندگی اکراد در باکو حضور داشت.  
دو افسر اخیر مدت زیادی را از سال ۱۹۴۵ در منطقه نماندند و  
همینکه نقشه های اتحاد شوروی در مورد مسئله " کردستان و  
آذربایجان می رفت حالت فعالی بیابده منطقه را ترك گفتند.  
در سال ۱۹۴۵ ژنرال آتا کچیوف در تبریز بالاترین مقام را داشت  
و تا ماه مه سال ۱۹۴۶ که ارتش روس آذربایجان را تخلیه کرد  
در همان مقام باقی ماند. آتا کچیوف خود اهل باکوی آذربایجان  
بود و نیز بیک به پنجاه سال سن داشت و اغلب لباس غیر نظامی  
می پوشید. دوستان کریش او را مردی زرنگ و هفت خط می دانستند  
بیشتر روزها قبل از ظهر با ماشین به مهاباد می آمد و همان روز  
مجددا " به تبریز بازمی گشت. هرگاه اکراد با مشکلی مواجه  
می شدند و لازم میدیدند که روسها را متوجه آن امر نمایند  
به تبریز می رفتند و با او یا دیگر مقامات پائینتر روسی مسئله  
را در میان می گذاشتند.

دکتر میانه سالی در بیمارستان روسها واقع در خیابان بهلوی  
نزدیک باغ گلستان بود که " صمدوف " نام داشت وزن بسیار  
زیبا و جوانش هم چشم پزغک بود. دومین دکتر نامش " قلی اوف  
بود که با صمدوف همکاری نزدیک داشت و اگر گاهی برای او کاری  
با گرفتاری پیش می آمد بجایش کاری کرده. برای دکتر صمدوف  
کار ساده ای بود که شخصا " به سوال هر سوال کننده ای پاسخ  
دهد، و نیز برای انجام هر کاری که به او مراجعه می کردند  
فورا " انجام می داد. موری هم که خارج از حدود اختیارات

او بود به اطلاع آتاکچیوف می رسانید که او هم مسئله را به  
 باکو یا مسکو گزارش می کرده. این شخص تا آخرین روزهای  
 عمر حکومت آنربایجان همچنان در بیمارستان مشغول کار بود.  
 مسئول نمایندگی روابط سیاسی شوروی با اکراد تراورمیسه  
 شخصی بود بنام "هاشموف" که از ترکهای آنربایجان شوروی  
 و میانه سال بود مرتباً "باکونسول روس رابطه داشت.  
 قبل از اعلام حکومت خود مختار در آنربایجان به آنجا آمد و تا  
 متلاشی شدن جمهوری تراورمیسه اقامت داشت. کارش طوری  
 بود که زیاد به مهاباد می آمد و در خلال این رفت و آمدها  
 با قاضی محمد و دیگر مسئولان کرد ملاقاتهایی می کرد.  
 آنگونه که می گویند هاشموف مردی بلند قامت و تنومند و بسیار  
 زود آشنا بوده، سرگشت شخصیتهای گذشته، اکراد رانیکو می -  
 دانسته، و در مورد قبایل و عشایر کرد اطلاعات فراوانی داشته  
 است. گمان می رود که تا سال ۱۹۴۶ آن کسی که قسمت عمده ی  
 سیاست شوروی در قبال مسئله کرد را میدانسته و در اختیار نداشته  
 و عمل می کرده و گرداننده، بیشتر برنامه ها بوده، همین  
 هاشموف بوده است.

آن کسی که در مهاباد تا "تیر فراوانی برجای نهاد، سروان  
 "صلاح الدین کاظموف" بود که در میان مردم شهر به  
 "کااگا" شهرت داشته است. در سال ۱۹۴۶ او را بنام يك نفر  
 راهنمای نظامی به مهاباد فرستادند و بنام افسری فعال و پسر  
 انرژی در میان مردم شناخته گردیده، اهل آنربایجان شوروی  
 بود و در سایه، دانستن زبان ترکی با اکثر مردم شهر گفتگومی کرد.  
 آخرین افسری که در ماه فوریه جهت اقامت دائمی به مهاباد



فرستاده شده و تا پایان عمر جمهوری در آنجا ماند و پس از سقوط حکومت به کونسولگری روس در اورمییه ملحق گردیده، اسدوف بود که پنجاه سال سن داشت و بنام نماینده تجار روسی فرستاده شده بود. برای امور تجار روسی مدتی پیش از او - " حاجی اوف " و پس از او " بابایوف " آمده بودند. اوقات او بسیار کم با امور تجاری سپری می شد و ما موریت اصلی او همکاری سیاسی با " کاکاغا " بود.

نمایندگی سیاسی روز در منطقه " میان دو آب از اول به " نماز علی اوف " واگذار شده بود. او از ترکهای آنز برای جان شوروی بود که سی و پنج سال سن داشت، کم صحبت می کرد، به اندازه ی هیچ يك از سایر افراد روسی مشهور نبود و نیز به اندازه ی هیچيك از دیگران در دل مردم خود را جا نکرده بود. محل زیستن شهر میان دو آب بود اما بعلمت اینکه فاصله " میان دو آب تا مهاباد با ماشین جیب یک ساعت راه بود، اکثر اوقاتش را در مهاباد می گذرانید.

در تبریز غیر از دکترهای بیمارستان شوروی و ژنرال آتاکچیوف سرگرد " یرماکوف " نامی نیز ما موریت داشت که اسم رمزی او تلفن شماره یازده (۱۱) بود. سرگرد یرماکوف از ماه مه سال ۱۹۴۶ که روسها کاملاً " براوضاع تسلط یافتند، از ایران خارج شد. سه افسردیگروسی که آنها هم در ماه مه از ایران خارج شدند - عبارت بودند از: سرگرد " جعفر اوف " که کارشناس در مینان کردهای شکاک و شمالی ایران بود، سروان " صدوف " که در نقه می زیست، و سروان " فتح الله اوف " که محل زندگی او هم " اشنویه " بود.

## هیئت دولت

پس از گردهم آئی روز ۲۲ ژانویه، مقامات مسئول حزبی با -  
د شواری بزرگی روبرو گردیدند که آنها ایجاد ارگانها و اداره -  
های لازم برای راه بردن مناطق آزاد شده بود.

پس از جنگ جهانی اول، شیخ محمود سلیمانیه در عراق نیز  
برای ایجاد زیربنائی استوار برای حکومت کرد ها با چنین  
مشکلی دست به گریبان شده، اما از خود راضی بودن و جاه طلبی  
او قبل از اینکه هیچ کاری کرده باشد، موجبات سقوط او را  
فراهم آورد.

نظر مسئولان حزب این بود که نخست امنیت در منطقه بوجود  
آورند، آنگاه مردم را مطمئن سازند که ترقی آنها توسعه  
منطقه بدور از تاثيرات مستقیم روسها خواهد بود. بخاطر  
همین امر قاضی گروه هائی مأمور مخفی به تمام گوشه و کنار  
و زوایای کردستان فرستاد، به میان جلالی ها که در حدود  
مرزهای شوروی بودند، به میان ایلات پراکنده<sup>۶</sup> اورامان و  
جوانرود در شمال غربی کرمانشاه و در جوار مرزهای عراق<sup>۷</sup>.  
در بخشهای پایتین خط سقز - سردهشت بعلت وجود نهروهای ارتش  
ایران، کوشش برای وارد کردن مردم بداخل حزب مشکل و محدود  
بود. جدا از جنبش ملی جمعیت ژ. کاف که بعداً "مبدل به حزب  
دمکرات کردستان گردیده، در ناحیه<sup>۸</sup> سقز - بانه حرکت نادرست  
محمد رشیدخان وجود داشت که این جنبش پس از متلاشی شدن  
قوای ایران در سال ۱۹۴۱ بوجود آمده بود و برای نهضت خود -  
مختاری طلب کرد ها زبان فراوانی داشت. جنبش محمد رشیدخان  
نمونه ای از جنبش فتودالی بود که در اثر خلا<sup>۹</sup> ناشی از عدم قدرت

دولت در منطقه بوجود آمده بوده و بالاخره نه توانست امنیتی در منطقه ایجاد کند و نه حکومتی صحیح بوجود آورد و آخر الامر سقوط کرد.

در سال ۱۹۴۴ محمد رشید خان از محل خود بداخل خاک عراق رانده شد ولی در سال ۱۹۴۵ مجدداً " همراه با دوستان سوار مسلح برگشت و در مکانی که فاصله اش با نهرهای دولتی دقیقاً "مطابق" شده بود، مستقر گردید.

در تابستان سال ۱۹۴۵ محمد رشید خان نهرهای خود را به شهر مهاباد برد و پس از مدتی رو بجانب جنوب و بالاخره سردشت حرکت کرد. کوتاه سخن: پس از اعلام جمهوری دوباره به مرکز جدید (مهاباد) برگشت تا با مسئولین گفتگو نماید و بداند که پست و مقام او در حکومت نوین چه خواهد بود؟ سپس درحالی که اطمینان خاطر داشت که پست او فراموش نخواهد شد، باز رو به جنوب از مهاباد خارج شد. محمد رشید خان همچون اکثر افراد عراقی، در نظر روسها مشکوک بود و چنین تصویری شد که اقدامات او به تحریک انگلیس باشد، و گفته می شد که باید از وجود اینها در رژیم جدید بطور بسیار محدودی استفاده شود.

رهبری قاضی محمد در روز ۲۲ ژانویه از جانب مردم بر سمیت شناخته شد و از او خواستند که بنام رئیس جمهور انجام وظیفه نماید و اقدامات لازم برای تشکیل کابینه را انجام دهد. در یکی از روزهای ماه فوریه قاضی ده نفر از اعضای کمیته مرکزی حزب را دعوت کرد تا در محل ساختمان تجارتنی " سوویت " کرد " حضور بهم رسانند و در آنجا از آنان درخواست نمود که نظرات خود را در مورد تشکیل کابینه ابراز دارند و تا کمیته

کرد که خود اعضا<sup>۱</sup> کمیته مرکزی می توانند کا ندیدنا شوند.  
پس از بحث و تبادل نظر لیستی از جانب قاضی محمد تنظیم و  
آماده گردید. پس از شش روز یعنی در ۱۱ فوریه این لیست  
بدون هیچ گونه تغییری در روزنامه ی " کردستان " به چاپ  
رسید. وزراء<sup>۲</sup> همراه با قاضی محمد که ریاست جمهوری را بر  
عهده داشت ، در اداره مراسم تحلیف بجای آوردند.

پس از ریاست جمهوری ، نخست وزیر (صدر هیئت رئیسه ) حاجی  
با باشیخ ، اهل بوکان بود. مشارالیه سیاستمداری صفت و پنج  
ساله و از خانواده<sup>۳</sup> سادات زمبیل اطراف بوکان بود، مسردی  
نحیف و لاغر اندام ، عینک و پیش سفیدش قیافه ی بسیار  
دانشمندانه ای به او داده بود، البته تحصیلات رسمی هم داشت.  
در روزگار گذشته یکی از دوستان وفادار و قابل اعتماد پادشاه  
بود و در نزد او نفوذی فراوان داشت. پس از تبعید رضاخان  
به جانب محمد رشیدخان که آن زمان حاکم بر سقز و بانس  
بود روگرد. پس از آن به سوی جمهوری مهاجر آمد. حاجی بابا  
شیخ رفتار بسیار خوبی با مردم داشت ، اما یکی از اعضا<sup>۴</sup> فعال  
جمعیت ژ.کاف نبود. در اواخر سال ۱۹۴۵ برای ارضاء<sup>۵</sup> هر جاه  
طلبی خود به جنبش ملی حزب دمکرات کردستان پیوست.

مشارالیه نزدیکی خاصی با قاضی محمد نداشت و چنین استنباط  
می شد که برای خنثی کردن اعمال و کردار خانواده ی ایلخانی -  
زاده های بوکان ، که همسایه اش بودند، به مقام صدارت عظمای  
رسیده است . با این مقام والائی که حاجی بابا باشیخ داشت  
هرگز مرد قدرتمندی در حکومت نبود. ( در مورد گذشته ی حاجی  
بابا باشیخ - خلاصه ای از زندگی او - دوستی او با رضاخان - میزان

تحصیلات و... گفتگویی با فرزند محترم ایشان جناب سید -  
عبدالقادر سادات انجام داده ام که در بعضی ملحقات کتاب  
آورده شده است - مترجم) .

کمیته‌ی مرکزی برای پست وزارت جنگ، عموزاده \* قاضی  
محمد حسین سیف قاضی را که مردی بسیار چاق و قوی هیکل بود  
انتخاب نمود. او بیشتر در میاندوآب بسر می برده، ضمناً " معاوز  
رئیس جمهور را نیز بر عهده داشت .

برای وزیر فرهنگ و یاری دهنده \* ویژه ، قاضی خود مناف -  
کریمی را انتخاب نمود، شخصی مهابادی و اعضا \* قدیمی جمعیت  
ژ. کاف ، نیز عضو کمیته \* مرکزی . مناف کریمی اگرچه جوانی  
بیست و پنج ساله بود، در مهاباد شناخته شده و محترم ، و از  
نقطه نظر وضع مالی جزو خانواده های رده دوم بود .

از سوی قاضی محمد، محمد امین معینی به سمت وزیر داخله  
( وزیر کشور ) منصوب گردید. نامبرده گاراژ داشت و نزدیک  
سیاری با تجار روسی مستقر در تبریز داشت و زمانی که روسها  
از نظر سیاسی تثبیت شدند، محمد امین معینی یکی از معتمدترین  
یاران نشان بود .

پست وزارت بهداشتی از سوی قاضی محمد به " سید محمد ایوبیان  
مرکزی " داده شده، جوانی سی ساله از نقطه نظر مالی از خانواده  
های رده دوم ، تحصیلات رسمی اش زیاد نبود ولی شخصی بسود  
خود ساخته . داروخانه‌ی را که متعلق به پدرش بود اداره میکرد .  
هنوز یکسال تمام از عمر جمعیت ژ. کاف نگذشته بود که بعضویت  
آن درآمد .

عبدالرحمن ایلخانی زاده فرزند حاجی بایزید آقا ، وزیر امور

خارج شده و عموزاده<sup>\*</sup> او اسماعیل آقا ایلخانی زاده وزیر راه . انتخاب و وارد کابینه نمودن این دو نماینده<sup>\*</sup> با نفوذ بوکانی " از ایل دهبکری " که رقیب قاضی بودند از نقطه نظر سیاسی ضرورت داشت . طایفه<sup>\*</sup> ایلخانیزاده از بودن دونفرشان در کابینه بسیار خرسند و مسرور بودند و می خواستند تحت نظر ملا مصطفی که آن زمان همراه با عده ای بارزانی در بوکان بوده باشند . عبدالرحمن آقا تحصیلات مذهبی خوبی داشت و یکی از اعضا<sup>\*</sup> جمعیت ژوکاف بوده اما اسماعیل آقا تحصیلات رسمی چندانی نداشت و تا سال ۱۹۴۴ هم عضویت در جمعیت ژوکاف را نپذیرفته بود . ایلخانیزاده ها هر يك حدود سی و پنج سال سن داشتند .

" احمد الهی " مردی چهل ساله ، از خانواده های رده دوم و اهل بازار و کسب و کار ، بعنوان وزیر اقتصاد انتخاب شد . بسیار ثروتمند نبوده اما تحصیل کرده بود و بسیار خوب می دانست که مناطق مختلف کردستان از نظر تجارت برای چه نوع کارهایی مناسب هستند . از اعضا<sup>\*</sup> قدیمی جمعیت ژوکاف بود و نیز در منزل همین شخص بود که قاضی برای عضویت در جمعیت مراسم تحلیف بجای آورد .

" خلیل خسروی " فردی از یکی از خانواده های قدیمی مهاباد و از نظر وضع مالی در رده<sup>\*</sup> دوم ، که چهار ماه پس از وجود آمدن جمعیت ژوکاف ب عضویت آن درآمده بوده ، بعنوان وزیر کار منصوب شد .

" کریم احمدین " مردی چهل ساله ، از خانواده ای نیک ، به عنوان وزیر پست تلگراف و تلفن منصوب شده ، نفوذ چندانی

نداشت ، و با همسر قاضی محمد قوم و خویش بود .  
" حاجی مصطفی نادودی " مردی پنجاه و پنج ساله از خانواده‌ای  
بسیار محترم و پر جمعیت ، بعنوان وزیر تجارت منصوب شد .  
در سال ۱۹۴۲ در باغ او بود که نطفه " جمعیت ژ. کاف بسته  
شده اما خودنا و یکسال پس از آن تاریخ عضویت گروه درآمده .  
باسواد ترین و نامدارترین روحانی مهاباد " ملا حسین مجدی "  
بعنوان وزیر دادگستری انتخاب شده . هر چند نامبرده مدت  
کوتاهی عضویت در حزب درآمده اما اعتبار و ارزش مذ هبسی  
وقضائی او به خوبی نشان می داد که جزا و کسی شایستگی  
وزارت دادگستری را ندارد .

" محمود ولی زاده " جوانترین عضو کابینه در حدود بیست و  
سه سال سن داشت و در کرج نزدیکی تهران ، مدرسه " عالی  
کشاورزی را به پایان برده بود و بخوبی پیدا بود که برای  
بست وزارت کشاورزی کسی بخوبی او نهود . نامبرده از خانواده  
های رده یکم بود و از سال ۱۹۴۳ عضویت در جمعیت ژ. کاف درآمده  
بود .

بدین سال قدرت حکومت در مهاباد در دست خانواده های مرفه و  
یا تحت نفوذ آنان بود . برخورد این دسته با مسائل سیاسی  
و اقتصادی محافظه کارانه و قدیمانه بود و آنان جز این هیچ  
انتظار دیگری نمی رفت ، اما از نقطه نظر اجتماعی و فرهنگی  
مترقی بودند . اگر منصفانه قضاوت کنیم باید بگوئیم :  
کابینه جنبش ملی کرد را بخوبی زیر نظر داشت و رهبری می کرد  
شهر مهاباد را بسیار خوب راه می برده اما منطقه " مهم  
اورمیه ، و در جنوب سقز و سرشت در اختیار آنان نبوده ، پس

از کردستان بزرگتر و خارج از مرزها هیچ نماینده‌ای در کابینه وجود نداشت. کابینه نتوانست که افراد زبده<sup>۱</sup> عشایر و ایلات را بدرون خود جذب کند، البته اینهم تنها بدین علت نبود که فقط یکدسته مها بادی می‌خواهند همه‌ی کارها درست-شان باشد و خود را بر همه تحمیل کنند.

در نظر گرفته بودند که مجلس بزرگی بوجود بیاورند که اعضاء آن همگی با انتخاب مردم بدانجا راه یا بندوبستی گمان رؤسای عشایر در آن مجلس حضور می‌داشتند و می‌توانند خود، منطقه خود را راه ببرند، بدون اینکه نیاز باشد همه در پایتخت گردهم آیند.

نه قاضی محمد و نه اعضاء کابینه، هیچگونه تصمیم مهمی را بدون مشاورت و رایزنی با رهبران بزرگ و مهمی چگونگی امرخان شاکا - رشید بیگ هرکی - یا ملا مصطفی بارزانی نمی‌گرفتند. بدین سان شخصیت و نفوذ معنوی قاضی همه چیز را تحت شعاع قرار داد و بر نیروی اجرائی نیز اثر فراوان گذاشت و تحت هیچ عنوانی اجازه نداد که اختلاف در میان ایلات که این امر در میان عشایر بسیار دیده می‌شده، بوجود آید. البته در هیچ مقطع و مرحله‌ای نباید پشتیبانی اتحاد شوروی را زیاد برد.

واقعیت این بود که هر نوع نهکی و درستی، در سایه عدالت - خواهی رهبر بوده، بویژه که قاضی از خوی و اخلاق عالی بهره داشت و بهیچ عنوان از نفوذ خود در جهت فرمانروایی در میان ایلات و عشایر استفاده نکرده.



## چگونگی اوضاع ایران

مدت کوتاهی پس از پیروزی شوروی و بریتانیا در ماه اوت سال ۱۹۴۱ به ایران، و استعفای رضاشاه در ماه سپتامبر، سفیر بریتانیا در تبریز "سر ریچارد بولارد" طرحی را بمرحله اجرا درآورد که از جانب بریتانیا تعیین شده بود و اتحاد شوروی نیز از آن جانبداری و پشتیبانی می کرد. برنامه مطرح این بود که شخص فوق الذکر در مورد عقد قرارداد ملی قانونی در بین ایران و این دو قدرت مهاجم، با حکومت ایران گفتگو نماید. پس از مختصر تغییراتی طرح آماده گردید تا ایرانیان از آن پشتیبانی نمایند. بالاخره روز ۲۹ ماه ژانویه سال ۱۹۴۲ این پیمان به امضاء رسید و مجلس به آن رأی داد.

از مطالبی که در پیمان نامه به آن اشاره شده بوده یکی این بود که اقرار کرده بودند حضور نیروهای متحد خارجی در ایران به معنای تسلط و اشغال نظامی کشور نیست، همچنین این نیروها به هیچ عنوان در امور اداری، اقتصادی، امنیتی، قانونی و... کشور ایران مداخله نخواهند کرد. البته رفتار آشکار شوروی در زمان جنگ در آذربایجان و کردستان، اگرچه بنام توسعه طلبی و جاه طلبی نبوده، بخشی از این پیمان را نقض کرد. این دخالت و تعرض ایران را ناچار نمود که در بهار سال ۱۹۴۶ به شورای امنیت شکایت برده و نیز اینکه گفته می شد تا دوم مارس ۱۹۴۶ تمام قوای نظامی خارجی خاک ایران را تخلیه خواهند کرد خود دلگرمی بزرگی بود. هنگامیکه تا موعده مقرر نیروهای روسی از جای شان تکان نخوردند و همچنان ماندند، حکومت بریتانیا در چهارم ماه مارس رسماً "به روسیه اعتراض نموده و پس از

دوروز آمریکا نیز عین این اقدام را انجام داد پس از مدتی که این اخبار به پایتخت‌های غربی می‌رسیده، قوای نظامی روس در آنزربایجان بوسیلهٔ چند ستون زرهی تقویت می‌شده، — نیروهای کمکی از مسیر اطراف تهران، مرزهای ترکیه و عراق می‌آمدند. در روز نهم ماه مارس بیانیهای در مسکو انتشار یافت که در آن آمده بود: از اینکه مرکز مبارزه بر علیه توسعه طلبی روس‌ها از لندن به واشنگتن تغییر مکان پیدا کرده، آمریکا بسیار خوشحال است. تغییر حالت شدیداً آمریکا در نیویورک نیز، که قرار بود شورای امنیت در آنجا نشست داشته باشد و در آن جلسه سفیر ایران « حسین علاء » از سیاست دولت متبوع خود پشتیبانی نماید، مشاهده می‌شود.

در این هنگام که حوادث و رویدادها ناشی بسوی بحران می‌رفت، ناگاه « آندره گرومیکو » نمایندهٔ اتحاد شوروی در شورای امنیت، از سوی اتحاد شوروی اعلام کرد که از بیست و ششم ماه مارس در فاصلهٔ پنج یا شش هفته قوای روسی ایران را تخلیه خواهند کرد، البته مشروط بر اینکه حادثهٔ غیرمنتظره رخ ندهد.

در چهارم ماه آوریل نخست وزیر ایران « قوام السلطنه » با سفیر شوروی در تهران « آی. جی. ساد چیکوف » موافقت نامه‌ای امضاء کردند که در آن قبول شده بود که شوروی تا ششم ماه مه نیروهای خود را از ایران خارج سازد، نیز طرح استقرار و ایجاد شرکت نفت « ایرانو - سوویت » برای تصویب تقدیم مجلس پانزدهم شود و مجلس نیز از ۲۴ مارس تا هفت ماه مه است برای انجام اینکار ناهت. مسئلهٔ آنزربایجان هم بعنوان

يك مسئله\* داخلی ایران مطرح گردید و گفته شد که راه حل آن هم این است که بین مردم منطقه و حکومت مرکزی يك موافقتنامه به امضاء برسد.

در میان اکراد هیچ کس فکرایین را نمی کرد که درست برعکس تصمیم يك سال پیش، اتحاد شوروی تمام منطقه و سرنوشت مردم آنرا در برابر نفت به دولت ایران بفروشد، تنهائی سستی کمی از ترکها متوجه مسئله بودند.

طرح نفت شوروی مسئله\* نوینی نبود و با طرح پائیز سال ۱۹۴۴ فرق چندانی نداشت. در سال ۱۹۴۴ شوروی ادعای حاکمیت بر بخشی از شمال ایران را داشت، و هنگامی که ایران آن را نمی پذیرفت و منطقه\* خود را مطالبه می نمود، شوروی درازا\* آن امتیازات خاصی میخواست!

دولت ایران برای چاره اندیشی به کابینه متوسل شده و از آن خواست که تا پایان جنگ به هیچ گونه درخواست امتیاز نفت اهمیت و پاسخی ندهد، اما از جانب دایره\* تبلیغات شوروی به حدی مورد حمله قرار گرفتند که نخست وزیر مجبور به استعفا گردید. از ترس هجوم نظامی روسها، مجلس با عجله قانونی به تصویب رسانید که در آن هر نوع مذاکره درباره\* اعطاء امتیاز نفت به يك دولت خارجی ممنوع اعلام شده بود.

بدینسان در سال ۱۹۴۵ راه دادن امتیاز نفت بسته شد و ناچار شوروی متوسل به جنبش جدائی خواهان آنزبایجان و کردستان گردید، اما باز در سال ۱۹۴۶ به سوی اخذ امتیاز برگشت. از نقطه نظر شوروی ها هدف اصلی دست یافتن به خلیج فارس بود، و بسنا

بر نظرات و اعتقادات خودشان، هر راهی آسان تر  
 و میمان برتر بوده، آن راه را انتخاب می کردند.  
 در موافقتنامه‌ی امضا شده میان "قوام السلطنه" و "ساد -  
 چیکوف" اشاره به مسئله "نفت شده بود که اینهم ظاهراً"  
 مفایر قانونی بود که به تصویب رسیده بوده، اما قوام آشکارا  
 کاری کرد که بجای تحقق یا فتن قولهای مبهم، آن علی که  
 باعث ادامه "استقرار قوای روس در نقاط حیاتی ایران بسود  
 از میان بروند.



طبق فراری که در خانه مذاکرات نخست وزیران ایران و شوروی در مسکو نهاده شد تا این مذاکرات در تهران دنبال شود ساعت ۳ و نیم بعد از نیمه شب پنجشنبه ۱۵ فروردین ۱۳۲۴ در کاخ وزارت امور خارجه مذاکرات بین ایران و شوروی با امضاء قراردادی بین قوام نخست وزیر و سادچیکف سفیر جدید شوروی در ایران بشرح زیر منتهی گردید:

۱ - فستهای ارتش سرخ از تاریخ ۲۴ مارس ۱۹۴۶ مطابق يكشنبه ۴ فروردین ۱۳۲۵ در ظرف يكماه و نیم تمام خاك ایران را تخلیه مینمایند.

۲ - قرارداد ایجاد شرکت مختلط نفت ایران و شوروی و شرایط آن از تاریخ ۲۴ مارس تا انقضای مدت ۷ ماه برای تصویب مجلس با نهم پیشنهاد خواهد شد.

۳ - راجع به آذربایجان چون امر داخلی ایران است ترتیب

۴ - مسالمت آمیزی برای اجرای اصلاحات بر طبق قوانین موجوده و با روح خیر خواهی نسبت با اهالی آذربایجان بین دولت و اهالی آذربایجان داده خواهد شد

## در تبریز

تا ماه مارس سال ۱۹۴۶ فقط مسئله\* آنزبایجان بود که در واشنگتن ، لندن ، نیویورک و مسکو بعنوان يك مسئله\* مهم مورد بحث و تبادل نظر بود و بسیار به نشواری به فکرها خطور می کرد که ناگاه منطقه\* کوچکی چون کردستان ، ادعای ناحیه\* شمال غربی ایران را بنماید، اما در مهاباد رویدادها بسیار بالاتر و بیشتر از آن حدیکه روسها می پنداشتند جلو می رفت .

مدت کوتاهی پس از تشکیل کابینه ، دوتن از اعضا\* بلندیایه حزب بنامهای : " محمد امین شرفی" و " خلیل خسروی " هم برای کارهای شخصی وهم کارهای حزبی به تبریز رفتند .

در بیمارستان روسها دکتر صمدوف با حالت بسیار درهم و خشمناکی به آنها گفت : چرا شما بدون اجازه و رضایت اتحاد شوروی در شهر مهاباد حکومت خود مختار ایجاد و اعلام کرده اید؟

آنان پاسخ ندادند ، اما روسها از پاسخ آنان راضی نبودند ، گفتند که قاضی شخصاً " باید به تبریز بیاید و با پیشه وری دیدار و گفتگو نماید . در تبریز جعفر پیشه وری رئیس حکومت آنزبایجان به هتل قدیمی " گراند هتل " آمد تا با رئیس جمهوری کردستان بحث و گفتگو کند . پاسخ ها و دفاعیات قاضی ساده بوده نمایند سیاسی روسها در تبریز " برما کوف " از چگونگی احساسات مردم پیش از ۲۲ ژانویه مطلع بوده ، وهم در داخل ماشین جیب خود ش در " جوارچرا "ی مهاباد شاهد انجام گرفتن مراسم جشن بود . (در اینجا توضیحی مختصری را لازم می دانم پیش از اینکه بسه بخش ملحقات برسیم ، بیان نمایم . روزی که به خدمت جناب

ملاقات در مدرسی رفته بونم و در مورد این مسائل از ایشان -  
 سؤالاتی می کردم ، به این بحث که رسیدیم ایشان چنین -  
 گفتند : روز ۲۲ ژانویه همینکه مراسم آغاز گردید، پیرماکوف  
 همراه با دوتن دیگر روسی از ماشین جیب شان خارج شده و به  
 جانب کنار روخانه مها باد که در آن روزگار پیل روی آن احداث  
 نشده بود، رفتند و در میان گیاه و علفزار کنار رود خانه نشستند  
 و شروع به سیگار کشیدن نمودند. این امر بخاطر این بود که  
 در عکسهای که از این مراسم گرفته می شد آنها دیده نشوند  
 و در آینده مدرکی نال بر تاء تید و بر سمیت شناختن حکومت  
 مها باد از سوی آنان نگردد. مترجم ) .

پیرماکوف از روز اول بشدت مخالف این امر بود که منطقه ی  
 آزادی بنام کردستان وجود داشته باشد، اما گفتگو و -  
 مباحثات قاضی تا اندازه زیادی ژنرال آتاکیچوف را راضی  
 به این امر کرده بود و نیز وعده هائی از او گرفته شده بسود  
 که در هنگام اجراء این برنامه پیشه وری هم اعتراض نکند.  
 قاضی پس از مراجعت از این سفر در فکر تحکیم و استوار ساختن زیر  
 بنای حکومت افتاده و برای این کار هم بیش از هر چیزی بسبب  
 وجود آوردن ارتشی مرتب و منضبط را ضروری می دانست .  
 مدت زمان کوتاهی پس از تشکیل کابینه ، روبه او اخر ماه فوریه  
 سال ۱۹۴۶ دورقم از سفارشات به مها باد ارسال گردید که در  
 حدود پنج هزار قبضه سلاح روسی بود که عبارت بود ند از :  
 تفنگ ، مسلسل ، هفت تیرهای برنو و کلت .

اگرچه قرار قبلی بر این بود که تانک و توپخانه نیز ارسال شود  
 اما آنها فرستاده نشدند، تنها نوعی ضد تانک ، بطری هائوسی

پرازبنزین که با فتیله کاری کرد (کوکتل مولوتف) ارسال  
گردید. درمهاباد مقدار زیادی از سلاحهای روسی موقتاً  
در انبار دخانیات مهاباد قرار داده شده و انتظار تشکیل  
ارتش کردها می رفت.

دیگر هدایای روس پس از یک ماه رسیدند. این قسمت شامل  
ابزار و آلات موزیک نظامی بود که برای انجام رژه و سرود  
ملی لازم بود. اشعار سرود ملی را مدتی قبل "هزار شاعر"  
آماده کرده بود و آهنگ آن ترکیبی از آهنگ ایرانی - کردی،  
و مقداری هم غربی بود، که از سوی دوتن از وزیران کابینه  
"مناف کریمی" و "محمود ولی زاده" تنظیم شده بود.

شعرا و سرود همانگونه که انتظار می رفت تعریف و توصیف  
و احترام فراوانی برای مام مینهن، پرچم کردستان و پیشوا  
قاضی محمد را در برداشت، اما شعر بعدی جای دقت و تأمل  
بود و اندازه‌ی جاه طلبی و توسعه طلبی حکومت و گردانندگان  
آن را بخوبی نشان می داد:

نه فتم‌ته وی ژیا نه	له سرت و کرماشانه
بابا گورگورده زانی	له موسلیش با هه مانه .

یعنی:

نفت را که مایه حیات است میخواهم - در "سرت" و کرمانشاه  
یافت می شود. "بابا گورگور" خبردار دکه در "موصل" هم  
آن را داریم. (سرت، منطقه ایست در ترکیه - بابا گورگور  
و موصل مناطقی در عراق اند).

## بارزانی ها در مهاباد

قسمت ارزشمند و حیاتی ارتغرا کرد در دست بوده رؤسای -  
بارزانی در حین عبور از ایران در سال ۱۹۴۵ مهاباد را دیده بودند  
بخش بزرگی از آنان که با زن و فرزندانشان به حدود ده هزار  
نفر می رسیدند، در آن ناحیه اسکان داده شدند و امتداد آنها  
در جهت شمال غربی بطرف مرزهای عراق یعنی خانه (پهرا نشهر) و  
اشنویه می رفت، در حالیکه عده ای از جدجویان آنها نیز در  
روستای لهبوکری ها (قم قلعه) ده کیلومتری شمال مهاباد در  
نزد یکی روهانه مهاباد قرار داده شده بودند. در اوایل ماه  
مارس ملا مصطفی بخشی از افراد رزمنده خود را (بهترین رزمنده)  
که در حدود سه هزار نفر بودند به مهاباد آورد. بعداً مقرر  
فرماندهی نظامی (ستاد) خود را در محلی که اکنون (زمان نگارش  
کتاب - مترجم) هتل جهان نما می باشد تشکیل داد.  
یکی دیگر از ساختمانهایی که از جانب بارزانی ها اشغال شد  
خانه ای بود که یک فرستاده ای آمریکائی ساخته بود، ویس از  
رفتن او، "میس دال خانم" در آن می زیست، که او هم زمانی  
که متوجه گردید فضا و جو منطقه و جنبش ملی اکراد متمایل به  
روسها می شود، همراه با خانواده خود در ماه اوت سال ۱۹۴۵ به  
تهران عزیمت نمود و فقدان او در مهاباد اندوهی برای قاضی  
بود. در منطقه مهاباد با این سه هزار نفر به بهترین وجهی  
رفتار می شده، یعنی با وجود اینکه زبان و فرهنگ و آداب آنها  
با مردم منطقه تفاوت داشت، بخوبی با مردم آمیخته بودند  
و می جوشیدند و مردم آنها را پذیرفته بودند.  
در این مدت ملا مصطفی اطمینان داد که برخلاف نظریه روسها



ثابت کند که لازم نیست به او بدگمان باشند، و او هم در مسیر آنان می باشد. بخاطر این امر بسیار محظوظانه رفتار میکرد و نهایت کوشش خود را بکار می برد که هیچگونه برخوردی بین او و قاضی محمد بوجود نیاید، و نیز به چند نفر از اطرافیانش گفت: من می ترسم که رئیس جمهور با همکاری روسها، نامی برای من برگزینند.

کسانی که با ملا مصطفی بودند به او گفتند که بسیار ضرورت دارد با روسها گفتگو نماید و از جانب آنها مطمئن گردد که از جمهوری واقعا پشتیبانی خواهند کرد. دونفر بسیار شدید مخالف با این گفتگو بودند و اظهار می داشتند که هرگز آمریکا و بریتانیا اجازه نخواهند داد که يك منطقه خود مختار کرد آنها تحت نفوذ روسها وجود داشته باشد. اما هر چه کردند نتوانستند ملا مصطفی را قانع نمایند.

پس از چند ماه از سوی ملا مصطفی توضیح و تفسیری منتشر گردید که در آن اعلام شده بود که او (ملا مصطفی) بسیار خوب متوجه شده است که از کجا و به چه علت، به این زودی وسرعت مسئله جمهوری کردستان مطرح و اعلام گردید.

## بازهم در تبریز

باید به این مطلب اذعان نمود که گفتگوی قاضی با همیشه‌وری در ماه فوریه، این حق را برای اکراد مشخص نمود که می‌توانند حکومتی داخلی داشته باشند، اما ترکهای آذربایجان، آنزمان نیز می‌گفتند که کردستان ایران تنها باید یک نهمه خود - مختاری تحت نظارت حکومت آذربایجان داشته باشد.

در اواخر ماه مارس افراد مسئول روسی که در تبریز بودند - به قاضی اطلاع دادند که خونا و باسا یر مسئولین حکومت مهاباد به تبریز بیایند. البته لحن و نوع این اطلاع دادن، نوعی جلب کردن بوده، تا به تبریز بروند و در آنجا با وزیر فرهنگ آذربایجان شوروی " میرزا ابراهیموف " و ژنرال " قلی اوف " که از باکو آمده بودند گفتگو کنند. بنا بر این رئیس جمهور قاضی محمد، نخست وزیر حاجی باباشیخ، وزیر جنگ سیف قاضی، وزیر فرهنگ مناف کریمی، وزیر بهناری سید محمد ایوبیان، عبدالله قادری رئیس اهل قادری مامش، کاکه سوار منگور، و کاک حمزه امیر عشایری مامش، به تبریز عزیمت نمودند.

در آنجا ابراهیموف برایشان سخنرانی کرد و منافع استفاده‌های اتحاد ملت کرد و ملت آذربایجان را برایشان تشریح نمود، نیز یادآوری نمود که این آرزوهائی که شما دارید تنها زمانی تحقق می‌یابد که با مبارزه، اکراد عراق و ترکیه برای آزادی هم - آهنگ باشد. پس از این گفتار ابراهیموف از آنان پرسید که : چه کسی به شما اجازه، ایجاد و اعلام حکومت مستقل داد؟

پاسخ آنان همانگونه که قبلاً نیز گفته بودند این بود که : پرماکوف از اول در جریان امر بوده است. روسها روی این مسئله

تا کپی‌داشته‌اند که قاضی ضعف از خود نشان داده که نتوانسته است يك مدت خودداری کند و فوراً " همه چیز را آشکار و اعلام کرده است و به این ضرب‌المثل استناد می‌نمودند که:

" شخص بیمار باید مطابق دستور پزشک عمل کند" .

سپس قاضی و حاجی با باشیخ موافق این نظریه نبودند. آنان از راه منطقی دلیل آورده می‌گفتند: شما مردم روسیه بسیار از ما پیشرفته تر هستید، فریاد آزادیخواهی شما دنیا را بر سر کرده است، ما مطابق همین گفته‌های شما عمل کرده ایم، آنگاه اعلام جمهوری هم خواست مردم کرد بوده نه خواست شخصی ما. آیا شما می‌گوئید که ما می‌بایست در برابر خواست مردم می‌ایستادیم، که اینگونه ما را مواخذه می‌کنید؟ آیا می‌گوئید ما می‌بایست در جهت عکس خواست آنان گام برمی‌داشتیم؛ اگر هم می‌گوئید که مردم کرد يك ملت ضعیف و محتاجی هستند و باید حتماً " به يك قدرت خارجی متکی و آویزان باشند، در این صورت چرا ما بار دیگر به قدرت مرکزی ایران متکی نگردیم؟

روسها از این هیئت خواستند که مدت بیست و چهار ساعت صبر و تحمل داشته باشند تا دستورات مقتضی از باکو ارسال گردد. رأس موعده مقرر پاسخ ارسال گردید و آنهم این بود که: اگر اد می‌توانند حکومت مستقل داشته باشند.

در طول مدت اقامت قاضی در تبریز، روسها او را با يك ماشين سواری كوچك که ساخت شوروی نبوده، به اینجا و آنجا می‌بردند. مدت کوتاهی پس از این دیدار قاضی مجبور شد که به میاندوآب - عزیمت نماید تا در آنجا به جنگ بین اکراد طایفه‌ی " شیخ آقائی" و ترکهای آذربایجانی منطقه، که تازه بوجود

آمده بود، خاتمه دهد تا آتش آن زیاد شعله ورنشده و هم‌ه‌ی منطقه را فرا نگیرد. این امر آخرین کدورت و برخورد بین افراد مسلح حکومت جمهوری کردستان و جمهوری آذربایجان نبود نیز آخرین مسافرت ابراهیموف به تبریز و تشویق طرفین به ادامه گفتگو در مورد اتحاد دو یگانگی هم نبود.



سریدرز بولارد سفیر انگلیس در ایران  
(۱۳۲۴ شمسی)

## ارتش مهاباد

مدت کوتاهی پس از منصوب نمودن سیف قاضی بعنوان وزیر جنگ، اقداماتی در جهت ایجاد ارتش انجام گرفت و تصمیم بر این گرفته شد که در این قوای نظامی از وجود بارزانی‌ها و بعضی از افراد عشایر استفاده نشود و چنین تصوری شد که بدین ترتیب حکومت بهتر محفوظ خواهد شد.

همیشه این شیوه<sup>۶</sup> جنبشهای ملی اکراد بوده که در اعلامیه‌های رسمی شان بسیار رشیداً للحن و جنگ طلبانه سخن گفته‌اند و در حالی که چیزی از حکومت مرکزی می‌خواستند، ندیده و شنیده با همان حکومت نیز برمی‌خواستند. بخاطر همین امر نیروی مرکزی همیشه در برابر هر نوع خواستهای آنان ایستاده و هرگز از خود خویشتن داری و شکیبائی نشان نداده است.

از سوی دیگر اغلب روستائیان عملاً نشان داده‌اند که در این گونه مواقع بدنبال هرج و مرج و بی بندوباری هستند و برای دلسوز بودن نسبت به جنبش ملی اکراد چندان محل اعتماد نمی‌باشند. بخاطر همین مسائل رهبران کرد تصمیم گرفتند که ارتش کاملاً از روی برنامه و قواعد نوین آنطوریکه دلخواه خودشان بود بوجود بیاورند.

قاضی محمد همراه با سیف قاضی برای ایجاد ارتش نوین، افسران ستاد مرکزی را از معتمدین منطقه برگزیدند. سران عشایر درجه‌های افتخاری گرفتند و همچنان در میان ایل خود ماندند، نه حقوقی می‌گرفتند، نه هیچ فرد نظامی مهابادی را از خود بزرگتر یا مقتدر می‌دانستند.

تمام ارتش مهاباد عبارت بود از هفتاد افسر فعال، که چهل

نفر درجه نار و یک هزار و دویست نفر سرباز (پیشمرگ) همکاری آنها را برعهده داشتند. بیشتر افسران برای اداره کارهای حکومتی منصوب شده بودند. دوازده نفر جوان که قبلاً "ارتش عراق" بودند مدتی هم با ملا مصطفی همکاری داشتند، گفتند: مامی خواهیم به ارتش مهاباد ملحق شویم، اگر نپذیریم از منطقه خارج خواهیم شد. بعضی از آنان بارزانی بودند برخی دیگر نیز افسران ارتش عراق بودند که "نوری سعید" و "مجید مصطفی" آنها را تعیین کرده بودند که بروند و با اکراد شمال عراق درباره خواست‌هایشان مذاکره و گفتگو نمایند. در میان آنان سرهنگ "مصطفی خوشناو" و سروان "محمد محمود" زود به پایه مستشاری رسیدند و مشغول کار شدند دیگران نیز در میان نیروهای کرد در قسمت جنوب فرمانده نظامی گردیدند.

در ماه مارس سروان "صلاح الدین کاظموف" از ارتش شوروی آمد تا ارتش ملی اکراد را نظم و ترتیب بخشد. در ارتش نوپا زود به درجه سرهنگی ارتقا یافت و دوستان کردش به او لقب "کا کاغا" دادند. تعلیمات در مهاباد بسیار ابتدائی بود اما بتدریج بهتر می‌شد. بغیر مشق و ژوه نظامی چگونگی استفاده از تفنگ، مسلسل، نارنجک، راندن ماشینهای بزرگ، که ده دستگاه از کمیسیون معاملات روس در تبریز خریداری شده بود، نیز ده کامیون حمل و نقل و ده دستگاه ماشین جیب کهنه آمریکائی که از جانب روس‌ها به اکراد هدیه داده شده بود، به سربازان یاد داده می‌شد.

در روزهای آخر ماه مارس روزنامه \* کردستان چهار ژنرال را  
 بدین ترتیب معرفی کرد : محمد حسین سیف قاضی - امرخان  
 شکاک - محمد رشید خان بانه - و ملا مصطفی بارزانی .  
 ملا مصطفی می توانست یکهزار و دویست نفر مرد رزمنده \* بسیار  
 منضبط به میدان بیاورد . امرخان شکاک که آن زمان شصت و  
 پنج سال داشت و مسن ترین مرد کردستان شمال ایران بود  
 هفتصد سوار مسلح در اختیار داشت . محمد رشید خان که  
 چنین بنظر می آید درجه \* ژنرالی را در طول جنگهای منطقه ای  
 سقز که با ارتش ایران داشت (در بین سالهای ۱۹۴۲ تا ۱۹۴۴) -  
 بدست آورده باشد ، در سال ۱۹۴۶ تنها دویست مرد مسلح در اختیار  
 داشت . البته آن موقع در ما \* موریت بود و در شهر مهاباد نبود .  
 دیگر درجات نظامی بتدریج داده می شدند . فقط "کا کا غا"  
 و "محمد نانو زاده" مهابادی ، و چند نفر از افسران قبلی  
 ارتش عراق به درجه سرهنگی رسیدند . در آن موقع "جعفر کریمی"  
 جوانی از دهبکری های مهاباد با درجه \* سرگردی رئیس ستاد  
 بود ، همانگونه که شیخ نفر از اشخاص با نفوذ دیگر نیز سرگرد  
 بودند . چند نفر از اعضا \* کمیته \* مرکزی حزب دمکرات کردستان  
 که در کابینه بودند ، درجه \* سرهنگ دوم افتخاری داشتند و  
 هرگاه که لباس اونیفورم می پوشیدند درجه و مدالهای  
 فراوانی روی آن دیده می شد . در اوایل ماه مارس سرگرد  
 "محمد امین شرفی" برای آوردن این لباسها و درجات و مدال و  
 علائم نظامی به تبریز عزیمت نمود . می شود گفت تا ماه آوریل  
 اکثریت قریب به اتفاق مردم به حکومت و به ارتش پیوستند  
 رنگ لباسهایشان خاکی (زیتونی) و چکمه و کلاه به فورم روسها

بوده. بیشتر سران عشایر نیز عین این اونیفورم را می پوشیدند. راستی که بهترین و عالیترین موقعیت برای خیاطان مهسا باد اورمیه، و حتی تبریز پیش آمده بود زیرا اکثریت قوای نظامی آذربایجان نیز می بایست عین این لباسها را بپوشند. در طول ماه مارس معلوم گردید که ارتش اکرادا زجه روحیه ای برخوردار است. دسته ای از افراد عشیره ای حزبی روجا نب پادگان که از سوی ارتش ایران تقویت می شده، راه افتادند.

در طول هفته دوم ماه مارس يك درگیری بین زیرو بیگ و هرکی های همراه او، با چند روستا که بست های ژاندارمری ایران در آنها مستقر شده بود بوجود آمده البته عشایر این روستاها نهزبه کمک زیرو بیگ برمی خاستند. این یورش که حدود دویمت نفر کرد در آن شرکت داشتند، بسیار بد توجیه شد و حکومت منطقه از آن جانبداری نکرده، البته حرکت هم زیاد موفقیت آمیز نبود و درهم شکست.

پس از يك ماه در ۲۱ آوریل پادگان سردشت توسط يك ستون سرباز اعزامی ارتش ایران تقویت گردیده، در حالی که تا آن وقت جبهه اکرادا هم مثل اول نمانده بود و قوی تر گردیده بود.



## اوضاع عمومی جهان

در طول ماه آوریل سال ۱۹۴۶ حکومت ایران به همه جا بادهه بد بینی می نگریست و تا حدودی هم چشم براه ماه مه، که در آن ماه قرار بود قوای روسی از آذربایجان خارج شوند، بود. در این مدت شورای امنیت بجای اینکه مسئله را با آندره گرو-میکو به گفتگو گذارده، درباره آن به خاموشی گرائیده، زیرا گرومیکو با دولتمردان ایران در مسائل زیربنائی به توافق رسیده بود. آقای گرومیکو روی این مسئله تا کید داشت که تخلیه ایران از جانب قوای روس در فاصله پنج یا شش هفته پس از ۲۴ مارس بدون قید و شرط انجام خواهد گرفت، در حالیکه در تهران به خوبی پیدا بود که این نیروهای روسی همچنان خواهند ماند تا بهانه‌ای برای گرفتن امتیاز نفت شمال باشند. نیز چگونگی اوضاع آذربایجان را به همه ایران بشناسانند. موافقتنامه چهارم آوریل بین سفیر روس در تهران و نخست وزیر ایران بسیار مخفیانه و نهانی بوده، نیز موعد خروج روسها بسیار آشکار نبوده، وبخاطر همین مسئله هم بود که هیچ حزبی صحیح نمی دانست به اقدامات خود سرانه بپردازد.

د شواریه‌های منطقه کردستان - آذربایجان

تازه زمان به عقب بر نمی‌گشت، آب رفته به جوی بازمی‌آمد  
و امکان نداشت مردم را به حالت قبل از اعلام حکومت خودمختار  
برگرداند. "کاکاغا" با حرارت و اشتیاق فراوان مسئول  
تعلیم دادن ارتش بود و قرار چنین بود که ارتشی ایجاد گردد -  
که پس از رفتن قوای نظامی روس از منطقه بتواند حقوق  
مردم کرد را در آذربایجان محفوظ نگاه دارد.

پادگان مها با دکه در زمان اشغال منطقه از جانب روسها در سال  
۱۹۴۱ فروریخته بود، به سر بازخانه ارتش جمهوری مهاباد  
تبدیل شد. در اوایل ماه آوریل یک هزار و دویست بارزانی آمدند  
در حالیکه زیباترین و عالی‌ترین نوع تغذیه را داشتند، و هفت  
تیر، مسلسل، نارنجک و... دیگر سلاحهای ارسالی از روسیه  
نیز در اختیارشان بود.

بارزانی‌ها قبلاً در جریان شورش‌های سال ۱۹۴۳ و ۱۹۴۵ در شمال  
عراق به اندازهٔ نیاز فنون جنگهای پارتیزانی را آموخته  
بودند، بویژه سران آنها انضباط بسیار شدید و محکم را اجرا  
می‌کردند، و مجموعهٔ این مسائل آنان را بسیار بهتر و ورزیده  
تر از قوای مسلح عثمانی و قبایل کرد و نیز سربازان تازه‌کار  
حکومت مهاباد، بار آورده بود.

در طول ماه آوریل آنان روبه‌جانب سقز، که گفته می‌شد یک  
پادگان نظامی ایران در آنجا تقویت شده است، حرکت کردند.  
در این اثنا ایل بزرگ شکاک و هرکی از کوهستانهای غرب اورمیه  
به اتفاق هم حرکت کردند تا به پشتیبانی بارزانی‌ها بپردازند  
و جنبهٔ دست‌راست آنها را روبه‌غرب و در جهت مرزهای عراق، -

محکم و تقویت بنمایند.

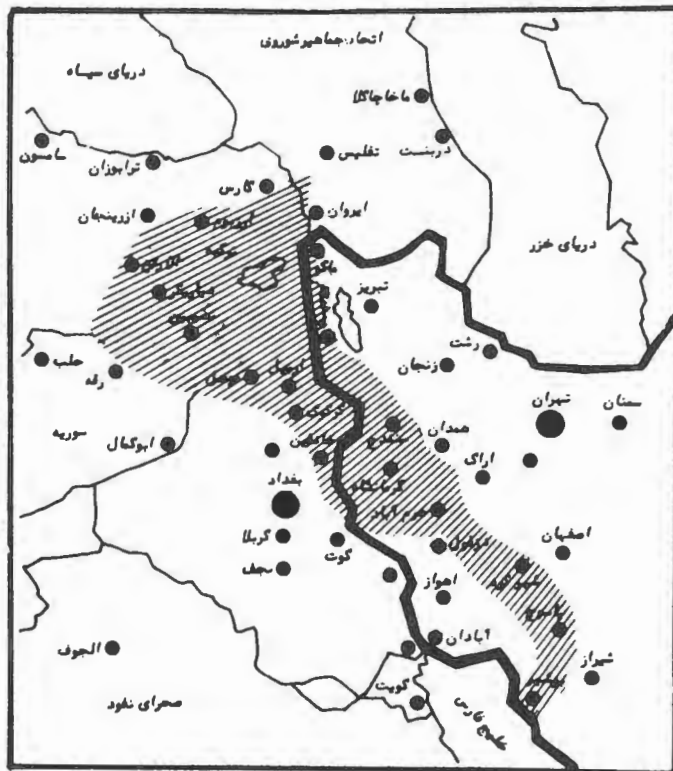
در این هنگام قاضی محمد بانگرانی و اندوه عمیقی ست به گریبان بوده، او از اینکه ترکهای آذربایجانی که به خواست حقیقی اکراد یا اهمیتی نمی دادند و یا اینکه پاسخهای سربالای دادند، می ترسید که بین اکراد و آنان برخورد - های خونین بوجود بیاید.

قوای آذربایجانی، مناطقی را که بعنوان مرزهای دو ملت تعیین شده بوده، همچنان در اختیار داشتند.

این محلها عبارت بودند از: شهر "خوی" که سی و پنجهزار نفر جمعیت داشت، در قسمت شمال غربی دریچه، اورمیه واقع شده، اکثر ساکنان آن آذربایجانی، ولی بخش غربی آن متصل به کوهستانهای کردستان بود. "شاهپور" (سلماس) واقع در ۳۰ مایلی جنوب آنجا، با جمعیتی در حدود دوازده هزار نفر بخش بیشتر ساکنان آن ترک و بقیه کرد. اورمیه (رضائیه) واقع غرب دریچه، با جمعیتی در حدود پنجاه و پنجهزار نفر، بخش حاکم و اکثریت ترک، که همراه آنان هشت هزار خانواده - مسیحی می زیستند، به اتفاق موافق مهاباد نبودند چون آنجا مرکز حکومت بود. "میاندوآب" واقع در چند مایلی جنوب شرقی دریچه، با هشت هزار نفر جمعیت و آنچنان که پیدا بوده، عموماً "آذربایجانی بودند، اما از جانب اکراد به امور آنجا رسیدگی می شده، بیشتر بخاطر اینکه در آینده جزو قلمرو آنان گردد.

به هر ترتیب بوده، اکراد در جستجوی یک خط جغرافیائی بودند که نود مایل در طول دریچه مرزهای آنان شود، حتی اگر دوشهر

اورمیه (رضائیه)، و سلماس (شاهپور) که قسمت اعظم ساکنین - آنها ترک‌های آذربایجانی بودند، هم شامل آن می‌شدند. در این مدت این امکان وجود نداشت که ساکنان این چهار شهر ترک زبان ضمیمه قلمرو کردستان گردند، چون خود مردم آنجاها راضی به این امر نبودند. آنگاه در میان مردم همان شهرها نیز افرادی ستجاتی وجود داشتند که هرگز راضی نبودند با فضای ایجاد شده درمها باده‌ویا با کمونیست‌ها ی برادعی تبریز شدت عمل نشان داده شود.



نقشه کردستان بزرگ

## پیمان اکرادو آذربایجانی ها

دراواسط ماه آوریل مستشاران روسی در تبریز، اورمیه، مها -  
باد، اقداماتی درجهت رفع دشواریهای دو حکومت کردستان  
و آذربایجان از طریق مذاکره و گفتگوهای دوستانه، بعمل آوردند.  
نمایندگان کرد عبارت بودند از: قاضی محمد، محمدحسین سیف -  
قاضی، سیدعبدالله گیلانی، امرخان شکاک، رشید بیگ هرکی،  
زیرو بیگ هرکی، و قاضی محمد خضری اشنویه.

ترکیب هیئت، که کونسول روس "هاشموف" نیز یکی از آنان -  
بود، پذیرفته بودند که مشکلات منطقه بخش بزرگی مربوط به  
ایلات و عشایر غرب دریاچه اورمیه می باشد.

نمایندگان جمهوری آذربایجان که در طرف مقابل میز نشسته  
بودند عبارت بودند از: جعفر بیسه وری - حاجی میرزا علی شبستری  
صالح پادگان - سلام الله جاوید - و محمد بی ریا.

برابراظهارات منابع کرده، این پیمان دوستی و همکاری که در  
۲۳ آوریل ۱۹۴۶ به امضاء رسیده، نفوذ نمایندگان روس در آن -  
وجود نداشت زیرا که مسئولان روسی در تمام مدت گفتگوی نماینده  
های اکراد و ترکها، در اتاقی در مجاورت آنها نشسته بودند.

با دلگرمی که اکراد به روسها داشتند، بیشتر روی حاکمیت در  
مناطق غربی دریاچه اورمیه اصرار می نمودند. روسها مجدداً -  
روی این امر پافشاری کردند که تاروزی که اکراد ترکیه و عراق -  
نیز با اکراد ایران هماهنگ قیام نکنند، بهیچ عنوان نمی -  
توان در مرزهای کردستان تغییری داد و یا آنرا مشخص و مجزا  
نمود.

مواد آخرین موافقتنامه که بالاخره در بوتهی فراموشی نهاده شد

و برای فروکش کردن آتش نا ملا یما ت منطقه لازم الا جرا بودند و  
تصویب شدند، بسدین ترتیب بود ند :

ما ده ۱) درهرجائی که دو حزب لازم تشخیص دهند، نمایندگان رسمی  
طرفین در هر دو منطقه، اختیارات کافی داشته باشند.  
ما ده ۲) در نقاطی از آذربایجان که ساکنین بیشتر آن کرد باشند  
کارا دارا ت دولتی بعهدہ \* اکراد خواهد بود و بلعکس .  
ما ده ۳) برای حل مسائل اقتصادی کمیسیون مختلطی تشکیل  
و تصمیما ت کمیسیون با مساعی سران هر دو حکومت اجرا خواهد شد.  
ما ده ۴) در صورت لزوم بین حکومت ملی آذربایجان و کردستان  
اتحاد جنگی منعقد و طرفین از کمکهای متقابل برخوردار خواهند  
شد .

ما ده ۵) هرگونه مذاکره با حکومت تهران با موافقت هر دو حکومت  
آذربایجان و کردستان مقدور خواهد بود .  
ما ده ۶) حکومت آذربایجان برای پیشرفت زبان و ترقی فرهنگ  
اکرادی که در آذربایجان زندگی می کنند کوشش خواهد نمود  
و بلعکس .

ما ده ۷) هرکسی برای برهم زدن مقام دوستی و تاریخی دونژاد  
آذربایجان و کردستان و از بین بردن اتحاد دمکرات ملی یا  
خده دار کردن آن اقدام کند وسیله \* طرفین مجازا ت خواهد  
شد .

تمام افراد یا نشده در آغا زاین مبحث زیر این پیمان نامه را  
امضاء کردند . اکرادی که زیر قرارداد را امضاء کردند زیاد به  
دولت دوست ( روسیه ) دلخوش نبودند، اما چنان بنظر می آمد  
که دیگر راه بازگشتی وجود ندارد .

در تهران يك حالت غامض و ناراحت کننده‌ای وجود داشت ، به ویژه از وقتی که متوجه شده بودند این دو استان ایـرـا ن همچون دو دولت جداگانه نمایندگان رسمی بین هم رد و بد کرده و يك چنین پیمانی را امضاء نموده اند.

اما قوام السلطنه توانست که از تمایل آذربایجانی ها به اهمیت ندادن به ماده پنج قرار داده ، بهره برداری کند. نیز حکومت مرکزی از اینکه ترکها به خواست اکراد پاسخهای درست و کامل نداده بودند ورنجشی در بین شان وجود داشت به نفع خود بهره برداری نموده ، بویژه که می دیدند تمایل اکراد به تهران بسیار بیشتر است تا به تبریز.

یکی از ماده هائی که قاضی به آن اهمیت خاصی می داده‌ای چهارم پیمان بود که در آن اشاره به همکاریهای نظامی در بین طرفین در مواقع لزوم شده بود. قاضی وقتی به مها با دبرگشت دسته‌ای نظامی و رؤسای آنان را دعوت کرد و از آنان خواست که سوگند یاد کنند که هرگاه آذربایجان مورد هجوم قرار گرفت آنان برای دفاع از آن آماده باشند.

قاضی نمی توانست تنها به این امر امیدوار باشد که آذربایجانی ها در مواد مربوط بخودشان درست و صادق خواهند بوده البته نیروی نظامی و غیرت و رشادت آنان را چیزی چندان قابل توجهی نمی دانست ، اما به این امر اطمینان داشت که حکومت تبریز که درست کمونیست‌ها بوده ، هم از نظر تئوری و اندیشه ، وهم از نظر کردار ، کاملاً در اختیار روسها است . نتیجه‌ای که جا داشت به آن دلخوش و امیدوار باشند ، تنها زمانی تحقق می یافت که همکاری نظامی بین کردستان و منطقه‌ای وجود می داشت که

زنده ماندن و ادامهٔ حیات آن منطقه ، از سوی یکی  
از ابرقدرتها تضمین شده بود .



آندره گرومیکو نماینده دولت اتحاد جماهیر شوروی  
در سازمان ملل متحد نیویورک - مارس ۱۹۴۶



## اعزام دانشجویان شوروی

آوریل همچنان ماه اعزام دانشجویان بود که برای ادامه‌ی تحصیل عازم باکو شدند. لازم این مطلب یادآوری گردد که در ماه نوامبر یک هزار و دویست قبضه تفنگ وارد مهاباد شد در ماه دسامبر چاپخانه تا میس و دستگاه چاپ که بسیار ضروری بود شروع بکار کرده و یک ماه پس از آن از سوی مسئولین حکومت اعلام گردید که هشت دستگاه کامیون بارکش نظامی وارد شهر گردیده که دو هفته بعد پنج دستگاه دیگر نیز به آن اضافه گردید.

اگراد مجدداً درخواست تانک و توپخانه کردند تا در صورت لزوم بتوانند با ارتش ایران مقابله کنند. روسها هرگز پاسخ رد نمی دادند و اعلام کرده بودند که به زودی هشت عراده توپ خواهند فرستاده اما هیچوقت این توپها ارسال نشدند. داستان تانک عجیب و جالب توجه بوده روسها اصرار داشتند که ما از نمونه تانکهای قدیمی ایران، ویاتانکهای کهنه آمریکائی خواهیم فرستاده، آنها بخاطر اینکه دست ما آشکارا در مسائل دیده نشود، اما تانکها نیز همچون توپها - هرگز نرسیدند. شاید از روز اول نیز این تصمیمات جسدی نبوده اند. اگرچه در باکو قول کمکهای اقتصادی داده شده بود، اما در این زمینه نیز اقدامی صورت نگرفت.

یکی از وعده‌ها که بسیار به درد بخور آرزوهای دیرینه و دور دراز اتحاد شوروی بود، این بود که جوانان کرد را برای ادامه‌ی تحصیلات به شوروی بفرستند، و "با قروف" در باکو گفته بود که هر چند نفر را که میل دارید بفرستید.

نامبرده توانست این مقدار را نسبت بخرچ بدهد، چون خوب می-  
دانست که میزان تحصیلات جوانان کرد محدود است و ایمن  
جوانان آمادگی دارند که درشوروی در رشته نظامی یا هر رشته  
دیگر نامه تحصیل بدهند.

درمهاباد در طول ماه مارس و آوریل، قاضی محمدباهمکاری  
وزیر فرهنگ مناف کریمی، شروع به جستجو در مورد یافتن  
جوانانی که در آینده می توانستند افسران خوب و ورزیده  
شوند، کردند. چون سطح معلومات و تحصیلات پائین بود، هر  
کسی که شش کلاس ابتدائی را گذرانده بود می توانست برده‌ی  
انتخاب شوندگان قرار گیرد. بنا بر این خیلی زود شماره  
انتخاب شدگان به شصت نفر رسید.

اواسط ماه آوریل بود که اولین گروه چهل نفری آماده اعزام  
شدند، بدران آنان هیچ گلهائی نداشتند، اما وقتی می دید  
ند که در تبریز هم دانشکده افسری وجود دارد، تمایل بیشتری  
داشتند که فرزندان شان به آنجا اعزام شوند. اواخر ماه آوریل  
گروه چهل نفری وارد تبریز شدند در حالیکه تمام خرج حساب-  
خوران داده بودند. پانزده روز پس از آن، دسته دوم که  
بیست نفر بودند بدنبال دسته قبلی اعزام شدند. در تبریز  
روسها آنان را با قطار به باکو فرستادند و در آنجا در محلی که  
دانشکده افسری نام داشت استقرار یافتند. در واقع در آن  
محل دروس دبیرستانی و تمرینات نظامی به جوانان داده میشد.  
فرمانده آن مدرسه ژنرال "مال چانوف" و مسئول جوانان  
کرد سرهنگ "حسین حاجی اوف" بود.  
اکرا دلپاس او نیفورم نظامی گرفتند و از روی استعداد به چند

دسته و رسته تقسیم شدند، مخارج آنان پرداخت شده بود -  
حتی بعضی جیره\* اضافی نیز گرفته بودند.

مطالب کمونیستی آشکارا به آنان تدریس نمی شده، ما چگونگی  
اوضاع داخلی شوروی، جا نبداری استالین از مسئله\* اکراد -  
بخشی از پروگرام روزانه بوده، در این میان از مسائل ملی نیز  
گفتگومی شده. اکراد با آنر بایجانی ها با کو میانه خوبسی  
داشتند، اما با دوستان و پنجاه ترک آنر بایجانی ایرانی که در  
آنجا بودند اصلاً\* میانهشان خوب نبود و ایمن امر بیشتر بخاطر  
سوابق کدورتی بود که در دل های هر دو طرف مانده بود.

از میان شصت نفر دانشجوئی که به باکو اعزام شدند، چند نفر  
برنگشتند که عبارت بودند از: سلطان اطمیشی که امروز در باکو  
پزشک است. سید کریم ایوبی که او نیز تحصیلش را در آنجا  
به پایان برد و در باکو ماند و اکنون پزشک جراح پلاستیک -  
( ترمیمی ) است. رحمان گرمیانی اکنون در باکو می باشد.

حسن حسامی اکنون در عراق پزشک است. رحیم سیف قاضی  
امروزه در شوروی است، جوانی به نام " گلاویژ " که در  
سال ۱۹۶۱ به زبان کردی در رادیو برلین برنامه تبلیغی علیه  
ایران اجرا می کرد. یک پسر و یک دختر هم در اورمییه به نامهای  
حامد خسروی - و هاجر زندگی بعنوان خبرنگار از سوی " جغراف  
منصوب شدند.

سه نفر دیگر از جوانان مهاجری برای ادامه تحصیل در دانشگاه\*  
باکو بورس گرفتند که عبارت بودند از: رحمان حلوی - خسرو  
ذوالفقاری - و مصطفی شلماشی. از میان آنان تنها فرد آخری  
هم اکنون در اتحاد شوروی است.

گروه شصت نفری که در ماه آوریل سال ۱۹۴۶ به روسیه اعزام  
روانه شدند، شاید تنها گروهی بودند که برکسب تعلیمات  
وتحصیلات عالی رفتند، تا بعداً برگردند و آواره کنندگان متما -  
- یل به روس ارتش یا سایر ادارات شوند. سته دوم اگرچه  
انتخاب شدند اما سست روزگار هرگز اجازه نداد که پای آنان به  
خاک روسیه برسد.

این مسئله هم جالب و جای توجه است، مسئولین حکومتی  
در مهاباد تصمیم گرفتند که پسران آندسته از رؤسای  
عشایر را که در آغاز جانبدار حکومت بودند اما کم به سردی  
می گزاشیدند، به عنوان گروگان مانند به روسیه بفرستند.  
اما رؤسای عشایر هزار و یک دلیل برای امتناع و اجتناب از -  
این امر می آوردند، سته ای می گفتند برای رسیدگی بسه  
امور ایل لازم است حتماً " فرزندانمان در محل باشند، گروهی  
دیگر اظهار می داشتند که فرزندان ما آن جریزه و استعداد را  
ندارند که به چنین جاهائی فرستاده شوند، بالاخره  
بهانه ای سته ای هم این بود که تاخر منها برداشه نشوند ما  
نمی توانیم پسرانمان را بفرستیم .

این گونه به تعویق انداختن ها بسیار به نفع آنان بود چون -  
آفتاب عمر جمهوری کم کم به لب بام می رسید و روزهای آخرین  
آن داشتند فرامی رسیدند و این احتمال می رفت که از سست  
دوست دیرینه اشان خلاصی یابند. در این هنگام جوانان کردی  
که در باکو بودند انتظار فرار رسیدن فصل تابستان را می کشیدند  
بیخبر از اینکه قمار سیاسی فضای دیگری بوجود می آورد این -  
مدت تحصیل در آنجا نتیجه مورد نظر آنها را برایشان نخواهد داشت .

## قاراوا (قادرآباد)

تا ۲۹ آوریل پادگان تقویت شده\* ارتش ایران در سقز آماده بود که نیروی خود را در جلوجشم همه\* مخالفین به نمایش بگذارد و عملاً میزان روحیه\* ارتش ایران را نشان دهد، از سوئی نیز اطمینان داشت که بعضی از قبایل و عشایر منطقه مخفیانه متحد نیروهای دولتی هستند و در صورت لزوم از آنان پشتیبانی خواهند کرد. از جانب میان دو آب جاده ای پس طی سمت جنوب غربی در دامنه\* کوههای منطقه به مها باد می آید، و در جهت جنوب جاده ای دیگر مقابل جلگه\* رودخانه "تتهو" تا چهل مایل به جانب بوکان می رود، نیز از آنجا دوباره در جهت جنوب سی مایل دیگر ادامه دارد تا اینکه وارد سقزی گردد و چنین به نظرمی آید که ادامه اش به سنندج و کرمانشاه برود.

در فاصله\* مرغوبترین محلهای بزمین میان دو آب تا سقز که دارای آب کافی نیز می باشد، روستاهای حاصلخیز و املاک خانوادها ایلیخانیزاده\* بوکان (نه بکری) و فیض الله بیگسی های دورو بر سقز، قرار گرفته اند.

صبح روز ۲۴ آوریل، سرهنگ کسری فرمانده\* ایرانی در سقز - بایک واحد ششصد نفری سواره که توپخانه نیز پشتیبانی آنها را برعهده داشت، به جانب شمال، بطرف قوای خصم بر راه افتاد و واحد موسیقی نظامی، راه بیمانی آنان را روح و حالتی خاص داده بود. تا هنگام ظهر، ستون قریب به هشت مایل در جهت شمال حرکت کرد و به روستای کوچک قاراوا (قادرآباد) رسید.

در آنجا تجهیزات و کوله بارها را زمین گذاشتند و در میان بیشه ای در کنار رودخانه اردو زدند.

از نقطه نظر بازرانی ها این نقل و انتقالات فقط برای ترساندن آنها بوده و در آن لحظه بازرانی ها در قسمت بالایی شهر سقز و در سمت غربی جا ده بودند. در این هنگام که قوای ایرانی سرگرم برپا کردن چادر بودند، بازرانی ها که تا آن وقت خود را استتار کرده بودند از چهار طرف آنان را در محاصره گرفته و به سوی شان آتش گشودند. همان لحظه بیست و یک سرباز کشته و هفده نفر زخمی و چهل نفر اسیر شدند. بقیه را نیز تعقیب کردند تا آنها را بیرون سقز راندند.

بعد از ظهر آن روز اسرار با ما همین روز با به مها با دفرستان در شهر مراسمی عمومی وجود داشت که با رسیدن این اسیران مراسم تبدیل به جشن و سرور گردید. مردم بیشتر به چشم هدیه به آنان می نگریستند تا به چشم دشمن. پس از مدتی افسران اسیر را به سقز نزد یاران شان برگرداندند، سربازان نیز به تبریز روانه شدند تا از آنجا آزاد شوند و به تهران برگردند. مسئله قارا و بیشتر شکل دامی کهن و از مدافته نبردهای - کردی داشت تا یک جنگ به شیوه نوین و امروزی، اما روی - همرفته نشان می داد که قدرت نظامی و مقاومت در منطقه وجود دارد. قوای ایرانی در آنجا بطور کلی درهم شکستند اما بیشتر بخاطر موقعیت آنجا، نه اینکه ایرانیان از جنگ - واهمه ای داشته باشند. در هر صورت موفقیت اکراد در این درگیری، دلگرمی و ضعف فراوانی برای جمهوری نو پا بوجود آورد.

## توتون

تا ماه مه چنین پیدا بود که قدرت نوینی درمها با د شکل گرفته -  
است . کابینه ، یا بهتر بگوئیم کمیته \* مرکزی حزب دمکرات -  
کردستان ، چه بصورت فردی ، چه بصورت دسته جمعی شبانروزی  
کاری کردند . بعضی از اعضا \* بیشتر بخاطر کسب مال مسئولیت  
قبول می کردند ، و زیادهم کوشش می کردند .

زمانی که حکومت شکل گرفت ، حزب ما هانه سه هزار تومان  
معا دل هفتصد دلار حقوق برای قاضی تعیین کرد ، اما او در برابر  
خدمات خویش هیچ پولی نخواست . وزرا \* کابینه ماهی دوست  
وهشتاد تومان معا دل شصت و پنج دلار حقوق می گرفتند . اجلاس  
روزانه \* آنان به ریاست قاضی محمد تشکیل می شده ، اگر چه  
قاضی رئیس جمهور بود ، نه نخست وزیر .

از نقطه نظرا قتصادی فشار زیادی روی حکومت نبوده ، زیرا که  
محصولات سال قبل بسیار خوب و رضایت بخش بوده ، نیز وسائل  
ارزشمندی همچون : سلاح - مهمات - ماشین چاپ - کامیونهای  
بارکشی بدون اخذ وجهی از سوی شوروی ارسال گردید .  
مالیات همچون گذشته از جانب اداره \* دارائی که به وزارت  
دارائی ایران وابسته بوده ، زیر نظر " احمدعلی " اخذ و جمع  
آوری می شد و تمام اینگونه درآمدها در اختیار حزب حاکم  
قرار می گرفت ، و از سوی احمدعلی و شرکت ترقی نظارت دقیقی  
بر آن می شد .

شرکت ترقی يك کمپانی رسمی تجارتی بود که صادرات را زیر  
نظر داشت و انجام همه \* معاملات رژیم با اتحاد شوروی در اختیار  
آن بوده که کلا " بوسيله \* " محمد امین معینی " وزیر داخله

(وزیر کشور) اداره می‌شده (سوابق و دفاتر شرکت ترقی امروزه در بایگانی اداره\* دارائی مهاباد می‌باشد مترجم).

مهمترین شهادت و جرئت معامله کردن این شرکت در طول عمر جمهوری، فروختن توتون محصول سال ۱۹۴۵ بود که این کار در اوایل سال ۱۹۴۶ انجام گرفت. این توتون هم در انبار اداره\* ذخایر مهاباد قرار داشت.

حکومت ایران ده درصد (۱۰٪) پول این توتون را برداشته بود اما هیچگونه اقدامی برای اتمام معامله انجام نمی‌داد.

ناچار در آخر ماه آوریل قاضی، محمد امین شرفی را به تبریز فرستاد تا در آنجا به دکتر صدوف بگوید که توتون کردی برای فروش آماده است. دکتر صدوف در حالیکه خود را بسیار بیساز از حد دلسوز اکراد نشان می‌داد به حرفهای نماینده\* مهاباد گوش فرا داد و در راهنمایی‌های لازم را در این زمینه به او متذکر گردید. و گفت در این کار احتیاط فراوانی لازم است، درست ترین راه انجام این کار این است که قبلاً مسئولین کرد تلگرافی به تهران ارسال دارند و در آن درخواست بقیه\* پول و اتمام معامله را بنمایند، و رونوشتی از تلگراف را برای نماینده\* کردها در مجلس "صدر قاضی" بفرستند. اگر تا پنج روز پس از ارسال تلگراف پاسخی فرستاده نشده، یک افسر تجارתי روسی به نام "آقابیک اوف" از تهران فرستاده خواهد شد تا بیاید و در باره\* انجام این معامله با مسئولین کرد گفتگو نماید.

بدین سان در اوایل ماه مه تمام توتون کردی به مبلغ نزدیک به هشتصد هزار دلار خریداری گردید، که بخشی از آن را



بول رایج ایران پرداخت کردند، وبقیه را وسائل مورد نیاز  
اگراد همچون : شکر، پارچه های کتان، و وسائل ولوازم بلوری  
وسائل ولوازم چینی ساخت روس و... تحویل دادند.  
اگرچه این بولی که داده شد کمتر از مقداری بود که از سوی  
انصار دغا نیاات ایران پیشنهاد شده بود، اما اگراد را پیشرفت  
و چگونگی توزین صحیح آموخت و باعث شد که در آینده محصول بیشتری  
تولید نمایند. آنگاه معامله کردن با شوروی هم مشکلات بسیار -  
کمتری بر سر راه داشت .

بالاخره ده درصدی (۱۰٪) که ایران پرداخته بود همچنان در -  
مهاباد نگهداشته شد و هرگز به حکومت مرکزی مسترد نگردید.  
چند روز پیش از اینکه ارتش روزها آنرا با یگان را برای همیشه  
ترك گوید، چند کامیون بزرگ در حالی که در مهاباد بارگیری  
کرده بودند، به میاندوآب و از آنجا به تبریز حرکت کردند.  
در مدت چهل و هشت ساعت يك میلیون و هشتصد و هفتاد و پنج هزار  
کیلو توتون به آنسوی رود ارس برده شد. پس از آن ارتش  
شوروی منطقه را تخلیه نمود و بیرون رفت .

## ایران و آذربایجان

برابر گفته\* را دیومسکو تمام نبروهای روسی روز ۹ ماه مه خاك ایران را تخلیه نمودند، ولی این امر تا چند روز پس از نهم ماه مه از جانب ناظران بی طرف تأیید نگردید. تخلیه\* ایران از جانب روسها به این شرایط بود که يك رابطه\* خوب و دوستانه بین آذربایجان خودمختار و حکومت مرکزی ایران بوجود بیاید به همان شکل و ترتیبی که قرار بود مجلس ایران آن را تعیین کند. نیز مسئله\* امتیاز نفت شمال در همان مجلس به بحث و گفتگو گذارده شود. روسهای چنین فکرمسی - کردند که تخلیه\* ایران تا حدودی فشار را کم خواهد کرد و در آن صورت ایران در مورد امتیاز نفت خود را به کوچه علی چپ میزند بخاطر همین امر بود که نمی خواستند مسئله\* آذربایجان - ن - به سادگی و فوری حل و فصل شود.

نخست وزیر ایران قوام السلطنه آشکارا اعلام کرد و گفت: - تا زمانی که قوای دولتی ایران بر سر تا سر کشور حاکمیت نداشته باشند، هیچ نوع انتخاباتی برای فرستادن نماینده به مجلس صورت نخواهد گرفت.

اگرچه فشار سازمان ملل متحد و دول غربی به شدت مخالف و روبروی نقشه\* شوروی در ایران بوده از نظر شوروی تمام درها بسته نبود. شوروی هامي پنداشتند که نفوذ حزب توده بسیار است و می تواند از همه\* نقاط ایران بویژه آذربایجان نماینده به مجلس بفرستد و بدین ترتیب بالاخره مملکت بجان روس کشیده خواهد شد. دولت شوروی بسیار عجله داشت که نتیجه\* موافقتنامه\* پنهنایی بین قوام و حکومت آذربایجان را به چشم ببیند.

در روز بیست و هشتم آوریل پیشه‌وری به تهران رسید و مدت پانزده روز را در آنجا به گفتگو دربارهٔ شواربهای آذربایجان و کردستان خود مختار گذراند. البته از نظر اینکه با اکراد هم‌پیمان بود بحث آنها را به میان می‌آورد. مبنای گفتگوها بریک طرح هفت‌ماهه‌ای بود که از سوی قوام پیشنها دگر دیده بود و در آن فوق‌العاده تا کید شده بود که ارتش و ژاندارمری باید در تمام نقاط آذربایجان مستقر شوند در واقع تسلیم بدون قید و شرط حکومت تبریز را خواسته بود.

روز سیزدهم ماه مه قوام در بیانیه‌ای از هیئت نمایندگانی مردم آذربایجان انتقاد کرده و آنها را متهم کرده بود که در جهت بهم‌خوردن مذاکرات گام برمی‌دارند. در بخشی از آن بیان نامه آمده بود: «... برابر قانون، و توافقنامه‌ای که با روسها داریم، دولت شوروی مراتب رضایت خاطر و خرسندی خود را از گفتگو دربارهٔ مسئلهٔ نفت شمال اعلام نموده است، پس از امضاء توافقنامهٔ فوق‌هفت‌ماهه فرصت هست که مجلس تشکیل گردد و نظر نهائی را تا عهد و اعلام نماید. بخاطر همین امر بسیار ضروری است که هر چه زودتر انتخابات مجلس انجام پذیرد، و من از نمایندگان آذربایجان انتظار دارم که شرایط لازم برای این امر مهم را بوجود آورند...»

در چهاردهم ماه مه پیشه‌وری به تبریز برگشت و طی بیانیه‌ای مراتب سوءظن خود را از این گفته‌ها اعلام داشت.

با توجه به این امر که در حکومت آذربایجان وزیر امور خارجه و وزیر جنگ وجود نداشت، آذربایجانی‌ها چنین نشان داده بودند که می‌خواهند همیشه با ایران بمانند. پیشه‌وری اعلام کرد

درحقیقت قوام السلطنه تسلیم شدن بدون قید و شرط ما را -  
می خواهد و مسئله ی نفت شمال و مجلس بهانه ای بیش نیست .  
طرفین مسئله یعنی ایران و آذربایجان بسیار خواهان این امر  
بودند که مشکلات از طریق مذاکره و گفتگو حل شوند، دولت  
شوروی نیز چنین نشان می داد که همچون طرفین مسئله ، دوست  
دارد که گفتگوهای دوستانه ادامه داشته باشد .  
از آن پس گفتگوها در تبریز دنبال می شده و از ماه مه ، نماینده  
ایران و دوست جانبدار روس قوام السلطنه ، مظفر فیروزه ، در  
جلسات شرکت می کرد .



## یورش بزرگ

پس از ماجرای قاراوا که نیروی اکراد يك ستون ارتش -  
ایران را بکلی تاروما ر کرده، اعتبار، نام عضویت، و.....  
حزب دمکرات کردستان اهمیت ویژه‌ای یافت، این بارروئسای  
سیاسی کردها توانستند که بیشتر قبایل را با هم متحد  
کنند و آنان را تشویق نمایند که به يك پیشروی نظامی بسه  
جانب جنوب دست بزنند، بلکه بتوانند کرمانشاه را نیز  
آزاد ساخته و به جمهوری ملحق نمایند.

در بیستم ماه مه يك دسته شناسائی ارتش ایران به فرماندهی  
سروان " خسروی " که خونازا اکراد سمنجی بوده، در خارج سقز  
اردوگاه برپا کرده بودند. ناگاه از سوی بارزانی ها مورد  
حمله قرار گرفتند که در این حمله سروان خسروی همراه با دو  
نفر سرباز کشته شدند و در آن ناحیه ارتش ایران بکلی روحیه‌ی  
خود را باخت و از دست داد.

تا اوایل ماه ژوئن واحدهای ارتش ایران مجدداً "در سقز" استقرار  
یافتند و این بار فرماندهی را رئیس ستاد ارتش ایران  
ژنرال " رزم آرا " بمعهد داشت و سه گردان (در حدود پنجاه نفر  
سرباز در اختیار داشت که توسط هواپیما و توپخانه و تانکهای  
قدیمی از آنان پشتیبانی می شد.

اکرادی که در فاصله بین سقز و مرز عراق مستقر بودند و ارتش  
ایران می خواست آنان را مورد حمله قرار دهد، در حدود  
سیزده هزار مرد مسلح بودند. چنین پیدا بود که این آخرین  
قدرت جمهوری باشد. در میان قوای کرده، نیروهای عشایری کاملاً  
نمایان بودند. لازم است از اول به این مطلب اشاره کنیم

که تا امروز اکراد در بیشتر جنگها حالت مقاومت کردن داشته اند. همچون اروپای قرن نوزده، اکراد رزمنده\* کرد سوار بر اسب و مجهز به سلاحهای آن روزگار بودند. کسانی که از کشورهای غربی برای دیدن آنها می آمدند، سوارکاری و چوگان بازی روی اسب آنها بیش از هر مطلب دیگری توجه خارجیها را جلب می کرد. پس از سال ۱۸۸۰ که تفنگ مارتینی اختراع گردیده، جنگاوری سواران اهمیت خود را از دست داد و قدیمی گردیده، و این واقعیتی است که در اکثر نقاط دنیا پذیرفته شده است.

حتی امروز هم سواران رزمنده\* کرد می توانند که دسته‌ی نظامی را که تعلیمات کافی ندیده باشند، بترسانند. اما اگر طرف مقابلشان سلاح خوب در اختیار داشته و به کوهستانهای منطقه هم آشنائی داشته باشد، بسیار مشکل خواهد بود. اگر اکراد بتوانند با او هم مقابله نمایند. اسب همانگونه که در یورش و حمله بسیار مفید و ضروری بوده، در عقب نشینی نیز نقشی حیاتی بر عهده داشت. در روزگار ما هم اسب در مناطق کرد نشین وسیله\* خوبی برای سواری، کار، و بارکشی می باشد. چند سال قبل آنهمه جنب و جوشی که محمدرشدخان بعمل آورده، بخش اعظمش با کمک سواران بود.

برابر بعضی از مدارکی که امروزه درست هستند، اکثر نیروهای مسلح کرد در سال ۱۹۴۶ در جنوب مهاباد تمرکز داده شدند تا از میان آنان سواره نظام انتخاب شوند. البته روی این امر تا\* کید نمی شد که این عده حتما\* باید روی پشت اسب به نبرد ادامه دهند، آنها می بایست در مواقع ضروری بتوانند اسب را رها کرده و با استفاده از سنگروجان پناه‌های طبیعی جنگ را ادامه

دهند. به سواره نظام اکراد نمی شد گفت يك نیروی منضبط ،  
 اما بسیار فعال و قابل اعتماد بودند. چگونگی نبرد آنان  
 بیشتر با چگونگی محل ونحوه\* فرماندهی رابطه داشت .  
 این واقعیتی آشکار بود که در آن هنگام بیش از هر دسته و  
 گروهی روی بارزانی ها حساب می کردند. چون آنان پس از -  
 چندین سال مبارزه با قوای عثمانی ونیروهای عراقی ، استاد  
 مسلم جنگهای پارتیزانی و کوهستانی شده بودند. آنان می -  
 توانستند مهدتها درسنگرساکت و بیحرکت بمانند تا اینکه  
 دشمن کاملاً در دسترس آنها قرار می گرفت . در آن واحد  
 نقشه ها و حقه های عجیبی طرح می کردند و وسیله ای این حقه ها -  
 بسادگی و بادادن کمترین تلفات وزخمی يك یا سگاه دولتی  
 را تسخیر می کردند. البته این را باید پذیرفت که گاهی  
 اوقات بخاطر تضعیف نشدن روحیه\* رزمندگان آنان اما رکشته های  
 خودی را بسیار کمتر از عدد واقعی بیان می کردند، اغلب می -  
 گفتند زبان طرف مقابل یکدنیا بوده ولی ما اصلاً ضرر و آسیبی  
 ندیده ایم و به این وسیله عده\* دیگری را نیز بسوی خویش می -  
 کشیدند. مسئله\* دیگری نیز در میان آنان وجود داشت ، هیچ  
 گروهی میدان فعالیتش از آخر فاصله با عشیره اش دورتر نمی رفت  
 شایدگاهی اوقات تا پنجاه مایل دورتر می رفتند .  
 رهبری بارزانی ها با باشیوخ خودشان بوده ، یا افسران  
 قبلی ارتش عراق ، اما این حالت تنها در جبهه\* سقز رعایت نمیشد .  
 تا واسط ماه مه ، ترکیب ارتش اکراد برابر لیست زیر بود که  
 به ترتیب از اکراد شمال آمار آغاز می گردد :  
 بارزانی های تحت فرماندهی ملا مصطفی یک هزار و دو بیست نفر

پیا ده - بارزانی های تحت رهبری شیخ احمد (که درجبهه نبودند)  
 نهندنفر پیا ده جلالی ، وچهارصدنفر سواره میلانی - شکاک  
 های تحت رهبری امرخان هشتصد سوار - شکاک های تحت فرماندهی  
 طاهرخان (پسر اسماعیل آقاسمکو) پانصد سوار - هرکی های تحت  
 رهبری رشید بیگ و بیگ زاده های تحت نظارت نوری بیگ -  
 یک هزار سوار - هرکی های تحت فرماندهی زیروبیک هفتصد پیا ده -  
 پیروان شیخ عبدالله اقلندی تحت نظارت سید فهم دوست سوار -  
 زرزا های تحت رهبری موسی خان سیصد سوار - ترکهای قره باق  
 تحت فرماندهی یا شاخان و خسروی خان پانصد سوار - ماشهای  
 تحت فرماندهی عبدالله قانری چهارصد سوار - ماشهای تحت  
 فرماندهی کاک حمزه نلوس امیر عشایری پانصد سوار - پیسران  
 تحت نظارت محمد امین آقا و قرنی آقا سیصد سوار - مذگورها  
 تحت فرماندهی عبدالله با یزیدی سیصد سوار - مذگورها  
 تحت فرماندهی سلیم آقا اجاق دوست سوار - مذگورها  
 تحت نظارت علی خان ، و ابراهیم سالاری چهارصد سوار - گورک سردشت زیر  
 نظر کاک الله دوست سوار - گورک مهاباد تحت نظارت با یزید  
 عزیز آقا سیصد سوار - گورک - قز تحت فرماندهی علی جوانمردی  
 مانند آقا ، وحاجی ابراهیم آقا چهارصد سوار - عشایر متفرقه  
 اطراف سرلشت پانصد سوار - ایل سوسنی یکصد سوار - نهبکری های  
 مهاباد تحت رهبری جعفر کریمی چهارصد سوار - نهبکری های بوکان  
 تحت نظارت آقا های ایلخان زاده پانصد سوار - فیض الله بیگی  
 های بوکان و سقز هشتصد سوار - طایفه \* بیداغی - قز دوست سوار -  
 عشایر متفرقه \* منطقه \* مهاباد و شاهیندر سیصد سوار - پیروان -  
 محمد رشیدخان با فیه سیصد سوار - پیشمرگهای جوانرود و اورامان



جنوب جمهوری ، یکصد و پنجاه سوار . جمع کل ارقام و آمار  
فوق الذکر دوازده هزار و هفتصد و پنجاه ( ۱۲۷۵۰ / - ) نفر .  
این چنین نیروئی رسیدگی ویژه لازم داشت ، خوراک و مهیات  
می خواست که همه این امور بخوبی انجام می گرفت .  
برای هر دسته يك افسر تعیین شده بود که این افسر جدا از -  
آموزشهای نظامی ، آماده نمودن غذای کافی برای افرادش  
نیز جزو وظایفش بود .  
بدین ترتیب حکومت نوپا توانست بر بسیاری از مشکلات و  
دشواری های میان عشایر فائق آید ، و جنبش خود را در سطح  
وسیعی ، در يك مسیر درست بحرکت درآورد .

## گفتگوها

تاسوم ماه مه سرلشکر " رزم آرا " به جبهه " سقز رسید به - منظور اینکه فرماندهی قوای تقویت شده " آنجا را برعهده بگیرد و اگر امکان داشته باشد با نمایندگان اکراد نیز در مورد يك آتش بس موقت گفتگو نماید تا راه رساندن آذوقه به آنجا باز شود.

در این اثنا يك هیئت مختلط آذربایجانی و کرد در سقز با مسئولین منطقه درباره " این دشواریها گفتگو می کردند. اعضا " هیئت نمایندگی اکراد عبارت بودند از: سرهنگ دوم عزت عبدالعزیز (عراقی) - سرگرد ابراهیم صلاح - رئیس ستاد ارتش کرد ها جعفر کریمی از ایل نهبکری های مهاباد.

اعضا " هیئت نمایندگی آذربایجان عبارت بودند از: ابراهیم علیزاده - خلیل آذربادگان - و حسن جودت .

چند روز قبل جعفر کریمی ترتیب این امر را داده بود که از سقز يك جاده " اضطراری و موقتی برای پادگانهای ایران در بانه و سرنش گشوده شود، اما مقامات ایرانی نوشته ای بعنوان تضمین این کار و باز شدن راه مذکور مطالبه می کردند.

خواسته می شد که نیروی اکراد چهار کیلومتر از سقز، و سه کیلو متر از جاده " که به سردشت می رفت عقب بروند، نیز نمایندگان دائمی اکراد در سقز تعیین شوند تا آتش بس به خوبی رعایت شود . اگرچه قوای دولتی تضمین کرده بودند که در جهت شمال پیشروی نکنند، بس از مدتی این راهم از یاد بردند، با توجه به این امر پیش بینی می شد که حکومت مهاباد موافقت نامه را نپذیرد و آن را رد نماید .

چنین پیداست که رهبران حکومت کرنا زوعده‌های مبهم که  
دربارهٔ خود مختاری از فرماندهان نظامی ایران درحین  
گفتگو از شواربهای مرزی می شنیدند، بسیار خوشحال  
و شاد بودند، اما آنان هیچ توجهی به عقب کشیدن نیروهای  
ایرانی نکردند، همان نیروهایی که برای هجوم  
به سنج (سنه) تقویت می شدند .



تصویر دیگری از سکو در روز گاراوج قدرت

## موافقتنامه ایران و آذربایجان

در این اثناء، اواخر ماه مه و اوایل ژوئن، پیشه‌وری و مظفر فیروز، مشغول گفت‌وگو دربارهٔ مسائلی بودند که در ۲۲ ماه آوریل از سوی قوام اعلام شده بود، که آنهاست یابی به راهی برای توافق بین حکومت آذربایجان و حکومت زم‌مرکزی بود.

در طول این مدت چگونگی اوضاع رسمی آذربایجان از نقطه نظر کسب خودمختاری دچار نوعی رکود گردیده، چون با کوششهای سفیر ایران در سازمان ملل متحد « حسین علاء » که سعی داشت مسئله آذربایجان را در دستور کار خود بگنجانده، مخالفت می‌شد.

بناگاه مسئولان تبریز و روزنامه‌ها شروع به انتشار و تاءکید روی این مسئله نمودند که: آذربایجان همیشه يك بخش جدائی‌ناپذیر از خاک ایران بوده و خواهد بود، و تمام مشکلات و دشواریهایی که پیش آمده‌اند، همه مسائل داخلی ایران می‌باشند. وقتی که در ۲۷ ماه مه پیشه‌وری اعلام کرد و به مسئولین آذربایجان گفت که: امضاء موافقتنامه‌ای با دولت مرکزی ایران ضرورت دارد، زیرا آمریکائی و انگلیسی‌ها می‌خواهند با بهره برداری از مسئله آذربایجان و مشکلات آن توطئه‌ای علیه دوست بزرگ ما شوروی بچینند، دست‌روسیها بطور بسیار روشن و آشکاری در مسائل آنجا دیده شد.

اتحاد شوروی در حالیکه بسیار آرزو داشت، غرب هیچگونه نفوذی در سازمان ملل متحد نداشته باشد، بسیار از این امر شاد و خوشحال بود که هرچه زودتر موافقت‌نامه‌ای در ایران به امضاء برسد که زمینه برای انتخابات فراهم گردد، چون

می پنداشت که از این طریق توده‌ای‌ها فراوانی بدرون مجلس راه خواهند یافت و در آنجا هم راه را برای تصویب مسئله نفت ایران - سوویت هموار خواهند کرد.

سرانجام در سیزدهم ماه ژوئن موافقت نامه‌ای دربارنژده ماهه از جانب پیشه‌وری و مظفر فیروز به امضاء رسید. در این موافقت نامه حکومت ایران از بعضی مسائل که در پیشنها ۲۲ آوریل قوام داده شده بوده عدول کرده بود. آنرا بیجان باردیگر به ایران ملحق گردیده بوده مجلس ملی آنجا به نام " شورای استانی " شناخته شده بوده قوای مسلح آنجا جزئی از قوای مسلح ایران گردیده بوده اما درباره مقامات بلندیایه نظامی و فرماندهان عالی صحبتی نشده فقط اشاره شده بود که در آینده هیئتی از نمایندگان دولت مرکزی و شورای استانی به کارآنان رسیدگی خواهد کرد. دسته‌ای از افراد مؤمن و متمهد از سوی شورای استانی به دولت مرکزی معرفی شوند دولت از میان آنان یکی را بعنوان استادنار آنرا بیجان تعیین نماید.

تنها در ماده سیزده این پیمان اشاره‌ای به اکراد شده بود - و آنهم اینکه اکرادی که در آنرا بیجان زندگی می کنند می توانند از مزایای این موافقتنامه بهره یابنده نیز در ماده سه پیشنها د مورخ ۲۲ آوریل حکومت مرکزی تصویب شده بود که اکراد می توانند تا کلاس پنجم ابتدائی به زبان مادری خویش درس بخوانند و آن را بیاموزند. بیشتر جاهای این موافقت نامه مبهم بوده و اجرای بیشتر مواد نیاز به آزمایش تا یک زمان محدود داشت و اختیارات نیمه رسمی که داده می شد .

هیچ صحبتی از شورای استانی مهاباد نشده بود و به مسئله‌ی  
خود مختاری آنان کوچکترین اشاره‌ای نشده بود .  
دیگر قوای نظامی روس در شمال رود ارس بودند و آنرا با «جاناسما»  
بخشی از ایران شده بود، و از سوی حکومت مرکزی سلام الله جاوید  
بعنوان استاندار آنجا تعیین شده بود .  
اما حکومت مهاباد، در بدترین وضع ممکنه تنها گذاشته شد ،  
حالت لرزان و ناپایداری داشت و هر آن بیم سرنگونیش میرفت  
و موجودیت آن بهیچ عنوان جای باور نبود . از این لحظه بعد  
مسئولین حکومت در مورد ادامه جمهوری امیدشان فقط به آثار  
دوستی با شوروی ، و نیز نصایح و راهنمایی های آنان بود .  
چگونگی حقیقی برخورد روس ها با مسئله ، اگر آده در این روزهای  
آخر شکل حقیقی و واقعی خود را نمایان می ساخت .  
از قبل يك درگیری نظامی پیش بینی می شده که بین قوای تقویت  
شده ، ایران در سقز با بارزانی ها که در قسمت بالائی شهر مستقر  
بودند ، بوجود آید .

## مامشا

در فاصله نیمه نخست ماه ژوئن بارزانی ها آرام آرام به بالای -  
بلندیها و تپه های سمت شمال و مغرب که مسلط بر سقز بودند  
رفتند و تصمیم این بود که تا حدودی نیروهای ایران را که در  
بانه و سرشت تقویت می شدند، بترسانند.  
از این نقاط بلند هر گونه حرکتی را که در جهت تقویت قوای -  
درون سقز انجام می گرفت، زیر نظر داشتند.  
ژنرال رزم آرا که خود فرماندهی جبهه را در دست داشت متوجه  
شده بود که ضربه کاری را امکان ندارد از طرف بانه یا سردشت  
به آنها وارد آورند، بویژه که اگر اد در پناهاگاههایی بودند  
که کاملاً از دید و تیرینشان بودند ولی آنها امکان این را داشتند  
که نیروهای در حال نقل و انتقال ایران را بزنند. اگر پادگان  
هیچ اقدامی نمی کرد امکان داشت که هیچ زبانی نبیند، اما  
در عوض روحیه سربازان بکلی درهم می شکست، نهز عسائری  
که اندک تمایلی بجانب دولت داشتند آنهم از میان می رفت.  
استورما در گردیده بود که به جانب تپه مامشا پوروش شدیدی به  
طرف بارزانیها برده شود. قبل از حرکت نظامیان، ژنرال رزم آرا  
نطق بر حرارت و هیجان انگیزی برای آنها ایراد کرد و گفت که :-  
آبروی ارتش ایران در گرو عمل کرد شماهاست. سحرگاه روز پانزده  
ژوئن دو گردان نیروی ایرانی که توسط توپخانه، تانک و نیروی  
هوایی از آنان پشتیبانی می شده بطرف دامنه مامشا سرازیر  
شدند، برابر گفته منابع کردوایران، این عمل تصمیم بسیار  
شدیدی بود و بسیار دقیق هم اجرا گردید. نهز هر دو طرف  
تائید می کنند که بارزانی ها با لباسهای خاک، رنگ بستکرد

خودشان بسیار خوب استتار کرده بودند، اما همچون همیشه دو سوی نبرد هر یک می گوید دیگری آغازگر بونه است. به استناد به منابع کردی با شروع شدن درگیری و آغاز تیراندازی بلند می مامشا از سوی سیزده نفر بارزانی به رهبری "خلیل خوشاوی" که تفنگ و مسلسل در اختیار داشتند تصرف گردیده، باز با تکیه بر منابع کرد در طول جنگ سی نفر بارزانی دیگر بمنظور کمک دادن خود را به سیزده نفر فوق رسانیدند، اما آنطوریکه منابع نظامی ایران می گویند بارزانیان رزمنده برتیه مامشا از سوی پانصد تا هشتصد مرد مسلح عشا بر کرد پشتیبانی و تقویت می شدند. اما هر دو سو انعان دارند که بارزانی ها همچون همیشه بر خود مسلط بودند و تا هر چه ر طرفشان محاصره نگردید دست از ادامه نبرد نکشیدند. خلیل خوشاوی به افراد خود اطلاع داد که تنها در یک چهارچوب دوپست یاری روی دشمن آتش بگشایند و قسمت بالایی جاده کمر بندی هد فشان باشد. نزدیکی ها غروب ارتش ایران داشت برتیه تسلط کامل پیدا می کرد و بارزانیها مجبور به عقب نشینی گردیدند، تا آن لحظه ارتش دو کشته و چهل نفر زخمی داشت.

اگرچه منابع نظامی ایران می گویند که کشته و زخمی افراد در این نبرد زیاد بوده، منابع کرد اظهار میدارند تنها کشته این جنگ "خلیل خوشاوی" بود که هدفه گلوله قرار گرفت و فوراً به بیمارستان روسها در تبریز انتقال یافت و پس از دو روز در آنجا فوت نمود.

زمانه که خبر جنگ سقز را به ملا مصطفی دادند، او در تبریز بود. نام هر سیزده رزمنده را به او گفتند، ملا مصطفی پیش بینی



این امر را کرد که خلیل خوشاوی تا لحظه‌ای که زنده بوده از محل خود بخوبی محافظت نموده و آنجا را رها نکرده است. از نظر موقعیت تقویت شده \*کرنه‌ها در جبهه جنوب در واسط ماه ژوئن می‌بایست علت شکست آنها در این جبهه روشن شود، نه‌بسیاری حمله متقابل و جبران این شکست و فتح دوباره \*بلندیهای ما مشا بررسی‌های لازم انجام گیرد.

در این هنگام سرهنگ میر حاج وعده‌ای از بارزانیها نامنه‌ی غربی ما مشا را در اختیار گرفتند، اما همینکه زد و خورد آغاز گردید میر حاج برای این عقیده راسخ گردید که اگر اد برای يك حمله وسیع وهمه جانبه آماده شوند تا ارتش را از تمام مناطق کرد نشین پاکسازی نمایند و به یکباره از میان‌برند.

مشکل بزرگ اگر عدم وجود يك جبهه متحد و واحد، نه‌بسیار به موقع نرسیدن بیانه‌ها و دستورات لازم در مورد اینک نیروهای عشایری همچنان حالت دفاعی داشته باشند یا خیر، بود. آنگاه تا دستورات ما با د ما نر نمی شد هیچ کسی جرئت حمله به ارتش ایران را نمی داشت. چنین پهناسست که در نبرد ما مشا بارزانی‌ها رشادت فوق العاده‌ای از خود نشان داده باشند و بسیاری از نقاطی را که می‌بایست در اختیار ارتش باشند آنان در تصرف خود در آوردند.

مسئله ما مشا برای طرفین ظاهراً خوب و قانع کننده بود و هر دو سوازا اقدامات خویش رضایت خاطر داشتند. ارتش ایران از این امر خشنود بود که بالاخره هر طور باشد توانسته بود در برابر دشمن بایستد، خصمی که اینهمه از آن وحشت داشتند. همچنین روحیه افراد برای پورشهای مهدی آماده قوی میشود.

از سوی دیگر اگر اد مسلح هم به هیچ عنوان با من و دلسردی را  
به خود راه نمی دادند بویژه از اینکه فقط يك كشته داده -  
بودند و در عوض آن ارتش ایران را که بمراتب قویتر از خودشان  
بود دچار زیان فراوان کرده بودند بسیار احساس غرور میکردند.  
بعد از مسئله ما مشاجره چیزی می توانست جلوگیری از حمله  
به سنندج گردد؟ اما این امر بسیار ساده و آسان هم نبود.

## درباره\* یورش

رهبران کرد چنین می اندیشیدند که بغیر از مردم شه—  
سندج که به "سنه" معروف است، راهنمایان روسی نیز  
از طرح آنان در جنوب کردستان ایران پشتیبانی خواهند کرد.  
"اسدوف" رابط سیاسی روسها که بنام افسر تجارتي در شهر  
مهاباد می زیست، بطور بسیار دقیقی حرکت عشایر کرد را در  
جهت جبهه\* جنوب زیر نظر داشت، نه از جمله اینکه قرار بود  
ماه ژوئن انجام پذیرد اطلاع کافی داشت.  
وزیر فرهنگ، مناف کریمی، بهمراهی چند نفر از همکارانش  
در راه رفتن به سرلشت بودند برای اینکه دستور ادامه ی  
جنگ را به آنجا برسانند، در حالیکه بناگاه نحوه\* برخورد  
روسها با مسئله\* اکراد تغییر یافت که این امر باعث شد  
دومین قاصد بدنبال آنان روانه شود تا استورات لازم را برای  
برگشتن وعدم جنگ بدهند.

این مسئله تصادفی نبود که در ماه ژوئن (۱۳ ژوئن) موافقت  
نامه ای بین پیشه وری و مظفر فیروز به امضا رسید که در بخشی  
از آن آمده بود: "۰۰۰ امکان دارد راهی با مقیاس های ملی  
برای نفوذ روسیه در ایران گشوده شود...".

یک هفته پس از امضا\* این موافقتنامه و چند روز پس از مسئله  
ماشا، کونسول روس در اورمیه "هاشموف" به سرعت خود را  
به روستای "سرا" در شمال سقز رسانید و در آنجا با: قاضی محمد  
ملا مصطفی - امرخان شکاک - میرحاج - و مصطفی خوشنا و ملاقات  
و گفتگو کرد. در این لحظات حماسی هاشموف به آنان هشدار داد  
که اگر آنان در پائین سقز، از فشار خود روی ارتش ایران -

نگاهند، احتمال برخورد با بریتانیا برایشان پیش می‌آید  
 چون در آنجا در نزدیکی های کرمانشاه، بریتانیا مناسبت  
 حیاتی نفت را در اختیار ندارد. لازم بیادآوری است که در آن  
 زمان روسها هم بدنبال امتیاز نفت بودند و هیچ نمی‌خواستند  
 اکراد باعث شوند که بریتانیایی‌ها با زهم جلوتر بیایند.  
 در آغاز یورش، هاشموف به آنان اطلاع داد که اکراد نمی‌توانند  
 زیاد روی پشتیبانی روسها حساب کنند، نه‌شوروی نمیتواند  
 جلو حمله ارتش ایران را از سایر جبهه‌ها به جمهوری، سد-  
 نماید. این سخنان قاضی و همکارانش را متاثر ساخت، اما پیش  
 از اینکه دست از جنگ بردارند، يك گفتگو و مشورت را بر سطح  
 مقامات بلند پایه، حکومت بسیار ضروری دیدند. بدین ترتیب  
 قاضی به مه‌باد برگشت و از رؤسای عشایر و اعضا، کمیته‌ی  
 مرکزی حزب دمکرات کردستان دعوت بعمل آورد.  
 پس از بحث و تبادل نظر در مورد گفته‌ها و هشدار هاشموف، قاضی  
 گفت که من فقط سه راه بنظر می‌رسد: ۱- قوای اکراد به  
 حرف روسها اعتنائی ننماید و به سفندج حمله کند ۲- به حرف  
 روسها توجه شود و آن قوای مسلح برگردند ۳- تسلیم حکومت  
 مرکزی ایران شوند. استفاده، انتخاب راه دوم این است که  
 دلگرمی و امید زیادی به روسها باقی می‌ماند، نیز به فرمانده  
 ارتش ایران درجبهه‌خیلی زود از تهران دستور داده می‌شود که  
 شهرهای مرزی را به دست قوای مسلح اکراد بسپارد. قاضی پس از  
 این توضیحات که چنین پیدا بود راه ترك مخاصمه را بهتر میدانند  
 تصمیم گیری نهائی را به گردن حاضران در جلسه انداخت.  
 حاجی باباشیخ که نخست وزیر چندان مقتدری نبوده، درباره‌ی -

نتایج حمله صحبت کرد. درحالیکه تنها چهار رئیس عشیره سا -  
افرادشان از گفته های او پشتیبانی می کردند و چنین می -  
بنداشت که می توانند بدرون سندنج راه یابند و چنین گفت :  
اگر روسها از این کار انتقاد کردند، حکومت اکراد می تواند  
بگوید که حاجی بابا شیخ به همراهی چند نفر از عشایر خوسرانه  
دست به انجام این کار زده است . و نیز تا آن زمان می توان  
اکثریت قریب به اتفاق اکراد را بدرون حکومت کشانند .  
اکثریت راه میانه روی را پیشنهاد می کردند، می گفتند اگر  
ما از راه دوم برویم هم ارزش ما محفوظ خواهد ماند، هم  
از نظر نظامی و جنگی بدنامی بیار نمی آوریم ، نیز می توانیم  
مدت درازی را به گفتگو مذاکره بگذرانیم ، و از همه مهمتر  
دوست مقتدرمان شوروی از ما هیچگونه رنجشی پیدا نمیکنند .  
سته ای از سران عشایر به مهاباد آمدند و تشکیل جلسه دادند  
و چنین پیدا بود که راه نوینی یافته اند و نیز ظاهرا " اینطور  
به نظر می آمد که اشتیاق شدید به جنگ کم کم به سردی گرائیده  
است . آنان در فکر خود می پنداشتند که هیچ شکی نیست که  
می توانند ارتش ایران را از تمام منطقه خارج نمایند .  
همدردی تمام اکراد را بیدار کنند و تمام منطقه کردستان را  
بصورت یک واحد در آورند ، اما با خود می گفتند : پس از همه ی  
این کارها چی ؟ تبریز بخوبی از طریق قانونی با تهران به  
توافق رسیده بود ، و آنز با بجائی ها بنام بخشی از ملت ایران بار  
دیگر به آغوش مام میهن برگشته بودند . نیروهای روسی هم که  
در شمال رود ارس مستقر شده بودند ، بسیار خوب پیدا بود که در -  
جائی که آنز با بجان را رها کرده اند ، چگونه از یکسسته ی نامتحدو

پراکنده\* کرد جا نبداری خواهند کرد؟ دسته‌ای از اکرانهم -  
که روی مسئله\* جنگ و دامه\* آن با فشاری می کردند دلیلشان  
این بود که می گفتند: ارتش ایران حکومت کمونیستی تبریز  
را دشمن اصلی خود می داند، همینکه آنرا ساقط کرده، مسئله\*  
مهاباد تنها برای يك حمله\* آن کافی خواهد بود، آن وقت  
است که تلافی مشکلات آنرا با یجان و تبریز را نیز برسرما  
درخواهند آورد .

بعضی از رهبران کرد که زیاد به اخبار رادیوهای خارجی  
گوش می دادند بخوبی درك کرده بودند که دوستان قدرتمند  
ایران کم نیستند، بنا بر این عاقلانه ترین راه را چشم پوشی  
از نبرد می دانستند . حکومت مهاباد حتی تصمیم گرفت که  
در این راه يك گام هم به جلو بردارد و آتش بس در جبهه\* جنوب  
را تضمین بنماید و در این مورد با فرماندهان ایرانی گفتگو  
نماید. با این حال چطور امکان داشت که نیروهای ایرانی  
آنگونه که راهنمایان روس پیش بینی می کردند از سقز  
بانه، و سردشت عقب نشینی نمایند؟

ظاهرا " چنین پیدا بود که صبر و تحمل و حوصله داشتن ممکن -  
است به نفع جمهوری تمام شود .

## آشتی و آتش بس

وزیر فرهنگ مناف کریمی ، در راه عزیمت به سرشت بود که فرستادگان از پی او آمدند، در نیمه های راه به او رسیدند و پیامی درست برعکس پیام قبلی به او دادند که در سرشت به قوای مسلح اکراد بگوید دست نگه دارند و ادامه نبرد خودداری نمایند ، پس از دریافت پیام همچنان به راه خود بجانب سرشت ادامه داد.

در آنجا قبل از هر کاری به قوای کرد اعلام کرد که دست نگه دارند و حمله نکنند. دو هفته در آنجا ماند و در این مدت با افسران ارتش ایران : ژنرال " آبروم " و سرهنگ " بزشکیان " دیدار و گفتگو کرد. فضای گفتگوها دوستانه بود، افسران ارتش ایران پیشنهاد کردند که لازم اکراد هماهنگ با تمام مردم ایران بر علیه رژیم آنر بایجان وارد نبرد شوند. در حالیکه از نظر بیشتر اکراد این کار روش خوب و پسندیده ای - بود ، از نظر اعضا کمیته مرکزی حزب کمکرات کردستان این طور نبود و این خبر فتوانست آنان را همچون سران عشایر شاد و خوشحال نماید.

در این مدت گفتگوهای بسیار جدی بین قاضی محمد و ژنرال رزم آرا در روستای " سرا " انجام گرفت. قاضی از جانب رانمایان روسی در فشار بود که باید در برخورد با مسئولین ایرانی بسیار نرم و صبور باشد، ناچار آتش بس را پذیرفت و نهز نبول کرد که راهی برای رساندن آذوقه به پادگانهای L نه و سرشت گشوده شود.

سه نفر نماینده را برای اقامت در سقز انتخاب کرد

این سه نفر عبارت بودند از: حاجی باباشیخ - هزار شاعر -  
و حاجی محمد آقا .

این سه نفر تا آخر درسقزماندندوبی هوده منتظر رسیدن  
نستور از تهران برای فرماندهان ارتش بودند دایر برای نکه  
شهرهای مرزی را در اختیار قوای مسلح اکراد قرار دهند تا -  
آنان به حفاظت و نگهداری از آنها بپردازند .



## اوضاع داخلی جمهوری

در اواسط ماه ژوئن به نقشه های انامه دادن به جنگ مسی -  
بایست خاتمه داده شود، و با آغاز ماه جولای معلوم بود که  
فضای منطقه از مسیر اولیه خود منحرف می گردد. قبایل زورمند  
و متحد جنوب مدت زیادی را در حال آماده باش برای جنگ  
نگذرا میدنند و اندک اندک چراگشتشان روبه شمال آغاز گردید.  
حضور آنان بار سنگینی بر دوش روستائیان منطقه بوده برای  
اهالی آن روستاها جدا از آذوقه خودشان از مها باد نیز فرستاده  
می شده، اما رویهمرفته چنین پیدا بود که این وضع انامه زیاد  
نخواهد داشت.

همینکه عقب نشینی سواران قبایل در خط دفاعی شکاف بوجود آورد  
با رزانی های متمهد و قدرتمند به جاهای اولیه خود بازگشتند.  
بغیر از این مسائل، متلاشی و پراکنده شدن سریع سواران رزمنده  
عشایر، حکومت و کمک دهندگان روسی را ناچار کرد که با تردید  
به بعضی از سران عشایر مراجعه نمایند و این را آخرین تلاش  
و کوشش می دانستند، تا این لحظه ملا مصطفی هم توانسته بود  
هم در میان سران جمهوری وهم نزد روسها اعتباری برای خود به  
دست آورد.

با رزانی ها بخاطر اینکه عراقی بودند، از جنگ با ارتش ایران  
هیچ واهمه ای بدل راه نمی دادند و همین امر سبب گردید که  
یعنوان نیروئی که بسیار جای امید جمهوری بود ماندگار شوند.  
در این مدت در مها باد نیز تحولاتی بوجود آمده بود. از سوی  
سلام الله جاوید، سیف قاضی بعنوان فرماندار مها باد  
منسوب شده بود، که لازم به یادآوری است خود سلام الله جاوید

نیز پس از امضا شدن موافقتنامه سیزدهم ماه مه بین جعفر  
پیشه‌وری و مظفر فیروز، بعنوان استاندار آنریباجان تعیین  
شده بود. اما همچون گذشته کارهای حساس درست قاضی محمد  
بود که از سوی اعضا کمیته مرکزی حزب به او کمک کرده -  
می‌شده. نارائی حزب بسیار زیاد نبود، اما این مقدار بود که  
جوابگوی مخارج روزمره آن گردیده. مبلغ بیست هزار تومان  
(معادل چهار هزار و چهارصد دلار) چندماه قبل از حکومت تبریز  
وام گرفته شده بوده که درازا آن چنددر به کارخانه‌ی  
قندمیاندا آب تحویل داده بودند.

مالیات و حق عضویت در حزب مرتباً اخذ می‌شده بویژه از -  
سران عشایر که بسیار علاقمند بودند که وفاداری خود را به  
رژیم نشان دهند. کمکهای مالی نیز از بعضی از خانواده‌های  
ثروتمند اخذ می‌شده همچون خانواده "شافعی" که از روز  
بسته شدن نطفه این جمهوری تا روز سقوط آن مخالف بودند.  
چگونگی اوضاع بازار و معاملات بسیار خوب بود و اجناس عراقی  
و قاچاق به آزادی وارد مهاباد می‌شد و از آنجا به بازارهای  
تبریز و حتی تهران نیز می‌رسید و بفروش می‌رفت.

مردم عادی شهر می‌توانستند به راحتی به هر جایی که دلشان -  
می‌خواست بروند، چه منطقه تحت نفوذ جمهوری وجه غیر آن.  
اما مسئولین حکومتی و اشخاص سیاسی بسیار مواظب خود بودند  
که در دام قدرت مرکزی تهران نیفتند.

سیاست اقتصادی حکومتی غیر محدود و اجتماعی بسود که  
مردم شهر قبلها این روش را آزموده بودند. حمل اسلحه برای  
همه آزاد بود و تقریباً می‌شود گفت تمام مردان و پسران ناحیه

مسلح بودند. مردم شهر با خیال راحت می توانستند به تمام رادیوهای خارجی گوش دهند درحالیکه این امر به هیچ عنوان در میان ترکهای آنر با یجان امکان نداشت. پلیس مخفی بخشی جدائی ناپذیر از رژیم تبریز بوده درحالیکه در مهاباد اصلاً وجود نداشت. سروان "حامد مازوجی" رئیس نژبان مهاباد، در طول یکسال خدمت، تنها چند نفر از دشمنان قاضی را بازداشت کرد که شماره آنان از تعداد انگشتان دست تجاوز نمی کرد.

قاضی بهیچ عنوان معتقد به این امر نبود که در منطقه باید - اداره ای وجود داشته باشد که مردم از آن وحشت داشته باشند و آن اداره حافظ رژیم یا جان او باشد. بخاطر همین همیشه به مردم می گفت: باید حرکات شما نشان نهند، نرك و فهم سیاسی شما باشد. قاضی اطلاع بسیار خوبی از مسائل داشت، می دانست که این حکومت جوشیده از آرزوی دیرینه يك ملت است، بنابراین قبل از هر چیز بایستی روش و عملکردهای آن باشد که بتواند پشتیبانی اکثریت ملت را بخود جلب کند. آن گاه این نیروی عظیم مردم از هر اداره و پلیس مخفی و... بهتر حافظ رژیم و وضع موجود خواهند بود.

در ماه جولای ماشین چاپ از جانب روسها تحویل حکومت مهاباد گردید، این ماشین آغاز بکار کرد و روزنامه "کردستان" - بطور مرتب انتشار می یافت. نیز هفته نامه و ماهنامه هائی چون: هاوار (فریاد) - ناگر (آتش) - و هه لاله (آلاله) در تمام کردستان ایران و عراق پراکنده می شد. نیز برای چاپ اسناد - رسید - قبض و سایر امور ادارت از این

چاپخانه استفاده می شده. نوشتجات، کتب و دیگر لوازم تحریر از عراق ارسال می شدند اما نوشتجات عراقی چون از نظر لهجه بازبان مردم مهاباد فرق داشت، تا ۴۰ هزارچندانی برجسای نمی گذاشت.

فرستنده رادیوئی که شوروی به آنها داده بود، هرروز از ساعت ۴ تا ۱۰ بعدازظهر برنامه پخش می کرده، اما قدرت آن به حدی نبود که صدای اکراد را به آنسوی مرز وبه میان اکراد عراقی وترکیه برساند، دراین باره چند پیشنهاد به روسها داده شده که همه آنها بدون پاسخ ماندند.

اخبارمنتوج درروزنامه ها ویا رادیو، ازروی منابعی همچون رادیو یا روزنامه های خارجی اقتباس می شده. نه در رادیو و نه در روزنامه ها کوچکترین صحبتی از مرام کمونیسم نبوده، اما به شکلی عجیب و مبالغه آمیز از استالین توصیف وتمجید بعمل می آمدوارتن سرخ مورد ستایش فراوان قرار می گرفت.

## تاثير شوروی و تمايلات سياسی

اگر در مقايسه با تبريز سخن بگوئيم بايد انعان کنيم که در -  
مها با حضور روسها بسيار کم بوده، حتی تما ویر ژوزف استالين  
که همراه با عکسهای قاضی محمد در بیشتر منازل و ادارات وجود  
داشت، کمتر بود.

در خاور میانه پراکنده شدن عکس يك نفر بیشتر با زور مندی او  
رابطه دارد تا با نيکی و خدمتگزاری او به مردم، اگر آدم که  
در فاصله چهار سال قدرت روسها را خوب شناخته بودند.

رهبران کرد چندین بار جانبداری خویش را از روسها اعلام کردند  
بيوندها شان با روسها رسمی بوده، اما هیچ کسی چنان نشان  
نمی داد که با قدرتی مساوی خود شان در رابطه می باشند.

در مدتی که کااغا مشغول نظم و ترتیب دادن به ارتش مها باد  
بود، با بایوف و اسدوف در سازمان دادن حزب نمکرات کردستان  
کمکهای فراوان می کردند. لازم به یادآوری است که جمعیت  
ژ. کاف به نام انجمنی نمکرات و غیر رسمی همچنان فعالیت می کرد  
و هر چند برای رهائی کردستان بزرگ کوشش می کرد يك خط مشی  
سیاسی روشنی نداشت. حزب نوین نمکرات کردستان اگرچه -

با مترقی ترین احزاب شرق و غرب رقابت می کرده از نقطه نظر  
تئوری سیاسی زیاد قوی نبود. اعضا حزب برای نظم و سازمان  
دادن حزبشان، آگاهانه یا ناآگاهانه، حزب کمونیست مدل  
شان شده بود. برای مثال بخش زنان داشت که همسر قاضی  
گرداننده آن بوده و بخش جوانان که "علی خسروی" مسئول  
آن بود. برای اعضا يك نوع کارت ویژه ما درمی گردید که خیلی  
زود این کارت درست اکثریت اعضا، چه شهری و چه روستائی دیده

شده. بخش جوانان جایی بود که در آنجا جوانان برای رسیدن بر سطح بالاتر و کمیته مرکزی تحت انضباط خاصی تربیت میشدند اما این بخش خیلی زود شخصیت و استعداد واقعی خویش را بروز داد و حتی از نقطه نظر نظامی توانست از تشکیلات ما در جلو بزنند. در ماه مه چنین تشخیص داده شد که بسیار بهتر خواهد بود اگر برای عضویت در حزب رفع محدودیت شود و توسعه پیدا کند. نهز برای ایجاد و شکل گرفتن سلسله مراتب و رسیدگی به شکایات مردم، يك انجمن با شرکت دوازده نفر بنام "شورای عالی" بوجود آید. ترکیب این شورا همچون کمیته مرکزی حزب بیشتر شامل رؤسای عشایر و افراد خانوادها ی رده بالایی مهاباد بودند. نهز تشخیص داده شد که محل شورا شهر مهاباد باشد.

اگرچه این شورای عالی هرگز تبدیل به يك مرکز مهم تصمیم گیری نشده توانست تا حدودی از فشاری که بر دوش اعضا کابینه وجود داشت، بکاهد.

حزب کمکرات کردستان اگرچه برای سروسامان دادن ظاهر خود از روشهای کمونیستی بهره گرفته بود، در دادن هرگونه راهنمایی سیاسی آزاد بود. در آن روزگار در سراسر مهاباد تنها يك نفر با افکار مارکسیستی آشنائی داشت، آنها دانشجوئی بودند که در تهران دچار حزب توده شده بود. اگرچه شعار دادن و به جانبداری از اتحاد شوروی برخاستن عملی مترقیانه بشمار می رفت، در عمل هیچ صحبتی از سوسیالیزم نبوده، هیچ خبری از تقسیم زمین، یکسان نمودن دهقان و مالک و اینگونه مطالب که روزنامه می نوشتند و را دیوتبریز تبلیغ می کرد در میان نبود.

ولی سرمداران جمهوری توانستند تا حدودی عداوت و مخالفت -  
خود را با سران عشایره از آنان مخفی نگاه دارند. کمیته مرکزی  
وروشای ادارات حکومتی اکثراً " از مردم مها باد بودند و آنان  
هم از اینکه می دیدند امتیازات سران عشایر از آنان کمتر است  
بسیار شاد و خوشحال بودند.

بغیر از نیروی کم و محدود داخل شهر مها باد و بارزانیهای عراقی  
تمام بارمخارج ارتش جمهوری بردوش محصولات روستائی سنگینی  
می کرد. هرگونه اقدام در جهت کم کردن نفوذ سران عشایر  
بسیار با دقت، غیر مستقیم، و ملاحظانه انجام می شد. مثلاً  
فرزندان آنها را به تبریز یا باکو اعزام می کردند، یا بهترین  
سلاح و مهمات را در میان افراد مها بادی یا بارزانیهای مورد  
اعتماد تقسیم و توزیع می کردند.

روسها بخاطر اینکه خودشان را داره حکومت دخالت داشتند  
نمی خواستند که رفتار تند و شدید با سران عشایر و قشودالها  
داشته باشند. البته هیچ دلیلی هم درست نیست که نشان دهد  
که به كمك و جانبداری از سران عشایره، بناگونه که انگلیسی ها  
در طول جنگ در عراق می کردند و برای ایجاد پشتیبانی مردم  
از قوای متفقین، سران عشایر کرد را با پول خریداری می کردند  
برخاسته باشند. روسها این کار را نمی کردند اما از راه های  
دیگر وارد می شدند، با مثلاً با بعضی ها دوستی خاص بوجود می-  
آوردند به خیال اینکه بتوانند از دوستی او در جهت اهداف خود  
بهره برداری کنند. برای مثال در غارت بسیار بر نفع و بهره ای  
که زیروبیدگ هرکی در روستاهای آنر با یجان و آرامنه نهنن غرب  
دریاچه اورمیه انجام داده، روسها خود را به آن راه (کوچه علی چپ)

زدند. روسها وقتی دیدند که تنها دوستی صرف نمی توانستند  
انگیزه‌های باشدوکاری از پیش ببرده، بوسیلهٔ تهدیدیه‌ها  
هائی که می دادند، نظیر: پشتیبانی ما از جمهوری قطع میشود،  
توانستند قاضی محمده، قوای مسلح، و تصمیمات داخلی همهٔ  
مسئولین حکومتی را تحت اختیار خود درآورند.  
چون روسها خوب می دانستند که هر نوع معرفی نمودن برنامه -  
های سیاسی یا اقتصادی سوسیالیستی، شهریان و روستائیان  
را به کوششهای وامی دارد و بدون تردید این امر بر قاضی و  
سایر مسئولین اثر خواهد داشت، از انتشار هر نوع نشریه ای  
در این زمینه خودداری می کردند. ولی از بسیاری جهات موفق  
نشوند که رهبران کرد را بطور کامل در مسیر مورد نظر خود  
بکشند. این آثار بی‌ویژه در هنگام گفتگوی اکراد با نمایندگان  
آذربایجان، یا در ماه ژوئن که روسها قصد داشتند دست کشیدن  
اکراد از جنگ را به آنان تحمیل نمایند، بخوبی مشهود بود.  
در بسیاری از نواحی روسها کوشش داشتند که تا شیرخود را بر جای  
بگذارند و در پشت سر بیشتر کارها ایشان، جاه طلبی آنان بخوبی  
هویدا بود. به همین دلیل بعضی اوقات راهنمایی های آنان  
محدود بوده بنا بر این در بیشتر مسائل که در آینده بوجود  
می آمدند، آنان نیز سهم داشتند و به هیچ عنوان امکان  
تبرئه آنان وجود نخواهد داشت.



## جبهه شمالی

بخوبی مشاهده می شد که هر جا طالبی روسای اکراد نزدیک -  
مرز شمالی دریاچه اورمیه ، دربین کردستان و آذربایجان  
درجهت جنوب توسعه پیدا می کنند و در نظر دارنند برای رسیدن  
به اهداف خود با حکومت آذربایجان که بعنوان آزمايش اکراد  
را بعنوان حکام منطقه تعیین کرده بودند، وارد جنگ شوند.  
روز نوزدهم ماه جولای سواران رزمنده هرکی وشکاک بطرف  
شهرماکو در شمال دور و نزدیکی مرز شوروی پیشروی کردند  
نیز بداخل شهر وسیع خوی در غرب دریاچه اورمیه نیز نفوذ  
کردند. همینکه واحدهای ارتش ایران در مسیر خود پیشروی را  
آغاز کردند اکراد بسیار به آرامی شروع به عقب نشینی کردند  
در ضمن ادعای شرکت داشتن در اداره امور این شهرها را  
نیز مرتب تکرار می کردند. از جانبها عموف کونسول روسها  
اقداماتی درجهت جلوگیری از حمله عشایر کرد شمال به  
همسایگان آذربایجانی انجام گردید که مسئولین حکومت مهاباد  
نیز در انجام این اقدامات سهم بودند. کینه و کدورت قبایل  
کرد با ترکهای آذربایجانی سابقه های کهن ملی، فرهنگی، و  
تاریخی داشت. مخصوصاً که بدگمانی نوینی از جانب حکومت  
چپگرای تبریز در مورد تقسیم املاک و زمین های زراعتی برایشان  
پیش آمده بود. بیشتر اکراد چنین فکری کردند که آذربایجانی  
ها دارای روح ملیت خواهی قدرتمندی نیستند و برای اثبات  
نظریه خویش اظهار می داشتند که پیشه وری با آنها دعاهای  
عریض و طولیل کمونستی که داشت، يك ملی گرای وابسته بود  
و بسیار به سادگی وسهولت الحاق مجدد به ایران را پذیرفت.

اما برای اکراده، هر ناسیونالیستی پیش از هر مسئله‌ای  
دیگری بوده از آغاز جنگ جهانی دوم، آنان نتوانسته بودند  
آرزوهای جدائی طلبانه‌ی خویش را، در هیچ نوشته‌ای مخفی  
نمایند و آنرا پوشیده نارند.



صدیق حسینی

## ملاقات در تهران

بر اساس راهنمایی های اتحاد شوروی در اوایل ماه اوت قاضی به تهران عزیمت نموده تا در آنجا راهی بیابد که از مسیر قانونی يك حکومت نیمه خود مختاری برای اکراد در يك استان واحد ایران به رسمیت شناخته شود. در آنجا قاضی دوبار با قوام السلطنه و يك بار با ژنرال رزم آرا دیدار و گفتگو کرده و نیز هر دو دفعه به سفارت خانه شوروی دعوت شد و در آنجا به او گفته شد که تاملی تواند رفتارش با دولتمردان ایرانی آرام، متین، و صبورانه باشد.

رفتار قوام السلطنه منطقی بود. او گفت که تمام کردن استان ایران با سنندج يك واحد جغرافیائی محسوب خواهد شد، که يك استاندار که از سوی دولت تعیین خواهد گردید، مور آنجا را اداره خواهد نمود. موقعیت و وضعیت کردنستان با آذربایجان مساوی خواهد شد و بيك قاضی اولین استاندار آنجا خواهد بود.

اگرچه قاضی برای پذیرفتن این نظریات تا حدودی از مسیر واقعی بدر برده شده بود، متوجه گردید که روسها هر نوع اقدامی را که در خلاف جهت اتحاد اکراد و آذربایجانی ها باشد نمی پذیرند و تا نسیدمی کنند.

در سفارتخانه روسها در تهران، قاضی با آن گرمی که خود انتظار آن را داشت مورد استقبال قرار نگرفت، نیز بسیار از قاضی گلایه کردند که چرا رفتار اکراد با آذربایجانی هائی که در میان شان زندگی می کنند، خوب نیست؟

بخوبی پیدا بود که پذیرفتن پیشنهادهای قوام از جانب مسئولین آذربایجانی جز خیانت نمی باشد، زیرا امکان نداشت که هم

آن پیشنهائات را پذیرفت و هم جانب روسها را نگه داشت .  
سرنوشت و آینده \* اگراد بی قدرت و بی دوست تنها بستگی به  
حسن انسان دوستی و ترحم همسایه \* قدرتمند شمالشان داشت .  
قاضی بهیچ عنوان حاضر نبود مسئولیت شکست را بگردن بگیرد ،  
بنا بر این درحالی که سفرش بی نتیجه بود و هیچ حاصلی  
نداشت به مهاباد برگشت .  
قوام السلطنه \* هفت خط و رئیس دیپلوماسی ایران شایمید  
پیش بینی این امر را کرده بود که امکان دارد پیشنهائات  
رد شود و نتواند در تسلیم کردن کامل احزاب منطقه  
موفق و کامیاب گردد .

## تصمیم ایران

در طول ماه اوت، مه‌باد اواسط تابستان پرسکوت و آرام خود را می‌گذراندید در حالیکه روزنامه‌های جهان و افکار عمومی دنیا بسیار مشکل می‌دانستند که از دور مسائل داخلی ایران را - تفسیر و از جریان آنها پشتیبانی نمایند.

اما در تهران کوشش ببری تسلط و دست‌یابی کامل و مجدد بر منطقه بطور مرتب در جریان بود. در دوم ماه اوت قوام تغییراتی در کابینه‌اش را دوبرای اولین بار سه نفر از کمونیست‌های حزب توده را وارد کابینه کرد. در آن هنگام مظفر فیروز بخاطر جانبداری از روسها تا حدودی بدنام شده بود، بعنوان معاون نخست‌وزیر و وزیر کار و تبلیغات منصوب گردید.

همزمان با این مسائل، توطئه‌گران حزب توده در چند شهر و منطقه نفت‌خیز شمال، شروع به یک حرکت مستقیم سیاسی نمودند که در نتیجه این کارآنان در ماه جولای سال ۱۹۴۶ یک اعتصاب وسیع علیه شرکت نفت "انگلو-ایران" ایجاد گردید که در رابطه با آن عده‌ای کشته و زخمی شدند. با عقب‌نشینی ارتش شوروی از آذربایجان، آرزوی تسلط کمونیسم بر ایران به یکباره در ناریکی فرو رفت.

اما بریتانیا از دیداد و توسعه خطر را در مناطق نفت‌خیز ایران و خلیج فارس بخوبی احساس کرده بود، و بسیار خوب می‌دانست که این مسئله تا کجا برای خاورمیانه خطرناک است، به همین خاطر نیروهای خود را به نزدیکی "بصره" در عراق منتقل نمود. توطئه حزب توده همچنان ادامه داشت، و در بیست و چهارم ماه اوت قوام عده زیادی از رهبران کمونیست را بازداشت کرد.

اما چنین پیدا بود که اینگونه اقدامات برای ریشه کردن امر نیست، البته هنوز تمام حقه های سیاسی در این راه بکار برده نشده بود. عشا و ایلات جنوب با قشقائی و بختیاری ها ائتلاف کرده بودند که دست به يك حرکت ضد توده ای و ضد حکومتی بزنند. بعضی از رهبران این حرکت می گفتند که قبل از اقدام لازم است با مسئولین بریتانیا نیاثی تماس بگیریم و برای اینکار روپیشنهای خود دلائلی هم داشتند.

همینکه جنبش ضد کمونیستی جنوب اندک توسعه ای پیدا کرد احساس شدید منهبی و محافظه کاری اشخاص با نفوذ منطقه بیشتر از پیش فزونی گرفت.

در این لحظات غامض و حساس، شاه از قوام درخواست کرد که از مقام خویش استعفا دهد. قوام در حالیکه برای تشکیل کابینه ی بعدی از اول قول مساعد گرفت، به گفته \* او عمل کرد. نیز در این موقعیت مجبور گردید که سه نفر توده ای را از کابینه حذف نماید. و تمام هم و کوشش خود را در راه بازگرداندن آنر با یجان به آغوش مام میهن صرف نماید.

کابینه \* جدید روز نوزدهم اکتبر تشکیل گردیده، این هیئت تازه نفس توانست به اغتشاشات عشایری ها تمه دهد، قدم های مثبت در جهت رفع اوضاع بحرانی کشور بردارد، و سرانجام دست به يك سلسله اقدامات مهم و حیاتی برای تسلط مجدد قوای دولتی بر سر تا سر خاک ایران بزنند. در اواسط ماه نوامبر در حدود یکصد نفر از سازمان دهندگان حزب توده در تهران دستگیر شدند و در روز شام نزد هم نوامبر و احدهای ارتش ایران از سوی مردم زنجان، که در میان راه تبریز به تهران

واقع شده است، به گرمی مورد استقبال قرار گرفتند، همان شهری که در آنجا جاوید و پیشه‌وری سرانجام تسلیم حکومت مرکزی گردیدند.

مشکله آنزرباجان داشت آخرین لحظات پایانی خویش را می‌گذرانید.

## آخرین تنظیمات

اگراد جمهوری مهاباد، چنین می اندیشیدند که بحران - تهران و مشکلاتی که توده‌ای‌ها در جنوب ایجاد کرده بودند باعث خواهند شد که دولت مرکزی نتواند با آذربایجان روبرو شود، بویژه در مرزهای بی‌دفاع شمالی و در اطراف منطقه سقز.

در این مدت عثمانی‌ها اطراف مهاباد، اقلیت‌های مهم همچون: مامش و منگور که سران آنها با قاضی محمد کدورت‌های شخصی داشتند، بی لطفی خویش را آشکار کردند، اما فشارهای جانبی باعث شد که خود و قبایلشان بطرف مرزهای عراق رانده شوند. جنبه جنوب در حالت سکون باقی مانده، منطقه سردشت و بانیه آرام بود و بطور کلی سکون و سکوت انتخاب شده بود.

درست برخلاف این امر که روسها اگراد را مطمئن و خاطر جمع کرده بودند، ارتش ایران شهرهای مرزی را برای تحویل دادن به اگراد تخلیه نکرد. از جانب شمال شاکا و هرکی‌ها به روستائیان آذربایجانی فشار می آوردند، و در تبریز برای چهار شهر که مورد اختلاف بوده، قانون همکاری مشترک وضع کرده بودند، مثلاً "از اوایل ماه اکتبر فرماندهی نظامی نیروهای داخل شهر شاهپور (سلماس) به دونفر داده شده بود: سرهنگ زیروبیدگ هرکی، و ژنرال دانشیان (غلام یحیی) آذربایجانی.

در اوایل ماه سپتامبر، حکومت مرکزی آخرین تلاشهای خود را در جهت دست یافتن به توافق با قاضی بر اساس پیشنهادهای قوام در تهران، بجای آورد. در روز عید رمضان، که در میان مسلمین روز یایان یا فتن ماه روزه است، و عید بسیار محترمی است، ژنرال رزم آرا، سرهنگ دوم "علی اصغر فیوزی" را -



به مها با دفتر ستاد تا در مورد الحاق مجدد کردستان به ایران  
و نیز آزادی اسرائیل که توسط اکراد در سقز و بانه دستگیر شده بودند  
با قاضی و سایر مسئولین حکومتی دیدار و گفتگو کند.  
سرهنگ فیوزی دستور داده بود که تا حدی که امکان دارد نیروی  
نظامی به منطقه بیاید.

ورود فیوزی با يك گره هم آبی عشیره ای و يك تجمع نظامی بر خورد  
داشت و در آن روز قاضی از تمام واحدهای نظامی باز دید بعمل  
می آورد. گفتگوها کوتاه مدت بودند، پیشنهادها را این بود  
که: اکراد سلاح بر زمین بگذارند، الحاق مجدد به ایران را  
تائید نمایند، اما جدا از آن ربايجان، یعنی کاری به کار حکومت  
آن ربايجان نداشته باشند. قاضی در برخورد نخست روی موافق  
به این پیشنهادها نشان داده اما لازم بود که رضایت کابینه را  
نیز جلب نماید. روز بعد قاضی به فیوزی گفت که پیشنهادها  
قابل پذیرش نیستند و وسائل نظامی که در نزدیکی های بانه  
به غنیمت گرفته شده اند قابل استرداد نمی باشند. او (فیوزی)  
تنها می توانست بر آوردی از قوای اکراد بنمایند هر چند این امر  
تا حدودی ایجا بدگمانی می کرده، بویژه اگر این سوال شد  
و ناخوشایند مطرح می شد که: آیا جمهوری اکراد قادر به دفاع  
از موجودیت خویش، آنهم در برابر حمله تندو قاطع ارتش ایران  
می باشد؟

در ماه سپتامبر سال ۱۹۴۶ سروان "آرشی روزولت جونیر" معاون  
وابسته نظامی آمریکا در تهران، یکی از غربیانی که در طول  
مدت جمهوری از مها با دیدن کرده بود، وارد مها با شده، اما  
خیلی دیر بود. رفت و آمدهای آرشی روزولت جونیر به مها با

پرمفعت و بسیار ارزشمند بوده، زیرا او توانست خاطرات بسیار مستندی از اوضاع داخلی حکومت و مردم کرد، از زبان اکراد مطلع و آگاه جمع آوری کند. آنچه آرشی روزولت جونیر را - بسیار به تعجب واداشته بوده، فضای آزاد مهاباد بوده، چیزی که اصلاً و بهیچ عنوان قابل مقایسه با رژیم کمونیستی - آذربایجان نبوده، و وعین مطلب را به خود قاضی نیز گفت.

قاضی به سهم خویش این چنین به نماینده آمریکائی گفت: - اکراد ایران استانی به معنای واقعی کلمه "تمکرات" می - خواهند که زیر نظر رژیمی فدرال اداره گردد، همانگونه که در ایالات متحده آمریکا وجود دارد، اگر حکومت آمریکا نمی - تواند از این آرزوی مردم کرد پشتیبانی نماید، اقلاً به دشمنی با اکراد برنخیزد. در طول مدت این دیدار اعضا کمیته مرکزی سعی فراوان داشتند که کمترین آثار و نشانی از روسها نمایان نگردد، این کار هم زیاد دشوار نبود، بویژه که در آن وقت تنها اسدوف در مهاباد می زیست.

اگرچه پس از این دیدار و آشنائی نزدیک با اوضاع، آرشی روزولت می توانست مطالب را با دولت متبوع خود در میان بگذارد و همه چیز را به آنها بگوید، اما هیچ دلیلی نداشت که آمریکا خود را بایک جنبش ملی در گوشه دور افتاده ای از ایران گرفتار نماید. در این مدت احتمال دارد که خط مشی سیاسی ایران از جانب بعضی از رؤسای عتبات شمال همچون امرخان شکاک خوب درک شده باشد. اگرچه در آن لحظات هنوز به شدت تحت تاثیر فضای ناسیونالیستی موجود در مهاباد بودند. حکومت مهاباد بخوبی می توانست حس همدردی را در اکراد بیدار و تحریک نماید، ما بیشتر نیاز زمندی های

آنان را نمی توانست تا همین نماید.

امرخان وقتی متوجه جانب شرقی گردیده، تنها کمونیستهای -  
آذربایجانی بودند که بچشم می آمدند، و این نشان می داد که  
انجام يك همکاری با عشایر بختیاری و قشقایی های جنوب کاملاً  
ضرورت دارد. دلیلی نداشت اگر ادعا می کرد که در بیان نامه اخیر  
قوام حقوقی برایشان در نظر گرفته شده بود، و از حزب توده نهز  
بیمزار و متنفر بودند، همراه با تمام ایران علیه دشمن مشترك  
وارد نبرد نشوند. در این هنگام امرخان برای دست یافتن به  
يك موافقت مصلحتی، همانند سران عشایر همفکرش، از کونسول  
آمریکا در تبریز درخواست کرد که پیامی برای قوام ارسال  
نارد که در آن پیام بگوید دولت در برابر رفتار صبورانه و آرام  
خود در منطقه می تواند به وفاداری اکراد امیدوار و مطمئن  
باشد. پاسخ قوام این بود: چگونگی برخورد دولت با مردم  
منطقه بستگی به نشان دادن عملی وفاداری اکراد در حال و آینده  
می باشد، بویژه در این هنگام اغتشاش و ناامنی منطقه.

روز دوازدهم نوامبر نماینده امرخان با عجله فراوان تبریز  
را بجانب منطقه شكاك ها ترك گفت تا خبر برساند که در آینده  
نزدیکی ارتش ایران به آن نواحی بر خواهد گشت.

در مهاباد قاضی متوجه این امر گردیده بود که امرخان از بس  
وجود آمدن يك خودمختاری تحت نظارت روسها هیچ خوشحالی  
نیست، البته باید اقرار کرد که تا آن هنگام قاضی نیز در افکار  
و عقاید خویش تجدیدنظر کرده بود. اما امرخان به نام يك  
رئیس قبیله که افراسلح فراوانی نیز در اختیار داشت، از -  
تمام مزایای آزادی و استقلال را می که حتی قاضی هم تا حدودی

فاقد آن بوده، بهره داشت.

روسها در مهاباد دفتر نمایندگی ویژه داشتند. در اینجا لازم است که اشاره شود که جای تردید است که قاضی در اواخر از مشورت و رایزنی با مستشاران روسی سردی از خود نشان ناده باشد هنوز قاضی به شدت در برابر مردم احساس مسئولیت می کرد و می خواست که او عامل اصلی درستیابی آنان به خود مختاری باشد و همین مسئله او را به میان پهلای کفای که بنظر عده ای خوباً آنرا بدور خویش ننید.

روز بیستم ماه نوامبر، عموزاده<sup>۱۰</sup> او محمد حسین سیف قاضی که برای معالجه<sup>۱۱</sup> چاقی بیش از حد و ناراحتی معده به باکو رفته بوده، به مهاباد برگشت. شاید اگر کمی دیرتر به مهاباد برمی گشت، دچار این سرنوشت دلخراش ورنج آور نمی گردید.

## سقوط آذربایجان

آخرین روزهای عمر جمهوری داشت سپری می شده، و نفسهایش به شماره افتاده بود، و حوادث غیرمنتظره یکی پس از دیگری روی می دادند.

سفیر روس در تهران چندبار به حکومت ایران هشدار داد که ناامنی ها و اغتشاشات در مرز روسیه، و در ناحیه استراتژیکی آذربایجان بهیچ عنوان قابل تحمل نیست. بعضی از مفسران بر این عقیده بودند که حتی اگر با زور هم شده باشد، اتحاد شوروی از انجام یافتن تصمیمات قوام جلوگیری خواهد کرد.

در روز بیست و هفتم ماه نوامبر، سفیر آمریکا در ایران جورج وی آلن آشکارا اعلام کرد که این مطلب را که ایران گفته است: " ... حکومت ایران مجبور است برای ایجاد امنیت، نیروی نظامی به تمام نقاط ایران گسیل دارد. ... "، مطلبی کاملاً طبیعی و درست است.

همان روز قاضی طی تلگرافی مراتب مخالفت خود را از اعزام نیرو به آذربایجان و کردستان اعلام کرده، اما قوام از تصمیم خود برنگشت.

زمانیکه روزهای تسلط ارتش ایران بر آذربایجان نزدیک می شدند راهنمایان و کمک دهندگان روسی در مورد مسئله هم پیمانی نظامی بین اکرا و آذربایجان ها سکوت اختیار کردند.

در اوایل ماه سامبر، یک هیئت نمایندگی از جانب اکرا دبیرای گفتگو با هاشموف، عازم اورمیه گردیدند. در آنجا هاشموف به آنان اطمینان داد که دولت حداقل نیرو را به کردستان خواهد فرستاد و این نیروها فقط تا پایان انتخابات مجلس امنیت را

در منطقه نگاه خواهند داشت، پس از پایان انتخابات دوباره از منطقه خارج خواهند شد. به استناد بعضی از منابع روسها چنین نشان دادند که به گفته های قوام با و دارند.

بنا برای این قاضی روز پنجم ماه اسامبر دعوت برای ایجا شورائی بنام "شورای جنگ" نمود که در آن ده نفر از رهبران، وزیر جنگ سیف قاضی، و نماینده مجلس صدق قاضی، شرکت داشتند.

تصمیم در این شوراجان اتخاذ گردید که قبایل کرد و قوای مسلح جمهوری در برابر دولت ایستادگی نمایند. اما تصمیم نهائی را به فردای آن روز که قرار بود در حیاط "مسجد عباس آقا" ی - مهاباد گرد آیند، موکول کردند، و در آنجا نیز اکثر رؤسای عشایر و اعضا کمیته مرکزی حزب انتظار آخرین تصمیمات را می کشیدند. در مسجد صدر قاضی گفت با توجه به این امر که من در تهران بوده ام می توانم به شما اطمینان دهم که حضور ارتش ایران در منطقه نمی تواند سد راه نیروهای متحد قبایل و ارتش جمهوری مهاباد گردد. در آغاز که تصمیم و گفته او، که اظهار داشت نیروی خصم یا رای رو برو شدن با ما را ندارند، بسیار از جانب حاضران مورد استقبال قرار گرفت و از آن پشتیبانی شد. اما ناگاه از گوشه و کنار صداهای اعتراض آمیز بلند شد و گفتند که تازه برای این سخنان خیلی دیر شده است، و سر نوشت جمهوری رابطه مستقیم با اوضاع آنر با یجان و نیز قدرتهای بزرگ خارجی دارد. گر هم آئی در حالتی بی پایان رسید که تصمیم قطعی اتخاذ نگردید و روحیه مردم برای ایستادگی و مقاومت تا حدودی نیز متزلزل گردید. ( توضیح: بنا بگفته بیشتر شاهان عینی - که در آن روز در حیاط مسجد عباس آقا بوده اند، در آن روز صدر

قاضی در حیات مسجد عباس آقا سخنرانی نکرده، بلکه تنها قاضی محمد طی سخنرانی مردم را دعوت به خونسردی و آرامش نمود و گفت که هرگونه تصمیم عجولانه‌ای عواقب بسیار وخیم و اسفباری بدنبال خواهد داشت. نیز اعلام داشت با وجود این که خطر بسیار نزدیک است و من هرگونه اختیار و امکان لازم را برای خارج شدن از منطقه دارم، از میان شما نخواهم رفت و جانم را فدای شماها خواهم کرد. (مترجم).

در تبریز نیز این چنین شورائی (شورای جنگ) تشکیل گردید که در آن استاندار "جاوید"، رئیس شورای استانی "شبستری"، بی‌ریا، و ژنرال دانشیان شرکت داشتند اما در تمام مدت جلسه آنان جو سراسر بدبینی و یأس بر نهشتان سایه افکنده بود.

پیشه‌وری واقع بین تر و رفتارش میانه‌روانه بود.

سرگاه روز ۱۱ سا مبر در تبریز شایع گردید که مردم بایسد ایستادگی کنند، اما همان روز چند ساعت دیرتر خبری رخس گردید که سلام الله جاوید تلگراف تسلیم شدن به تهران ارسال داشته و دیگران سران و مسئولان حزبی به جانب شمال گریخته‌اند.

فردای آن روز که دوازدهم سا مبر بوده، يك عكس العمل شدید ضد کمونیستی براه افتاد. وزیر فرهنگ بی نام و نشان قبلی "محمد بی‌ریا" که از چند عده‌ای که دنبالش می‌کردند گریخته و خود را به بیمارستان روس‌ها رسانده بود، جمعیت به دنبال او به داخل بیمارستان هجوم برده و او را گرفتند و بیرون کشیدند، سپس او را به پشت ماشین جیبی بسته و در تمام خیابان - های شهر او را بدنبال او - تو موبیل کشیدند. نزدیکی های غروب روز ۱۳ سا مبر در روزیسا تسلیم شدن جاوید و ولین واحدهای ارتش وارد شهر گردیدند.

## سقوط مهسباد

متلاشی شدن ناگهانی حکومت آذربایجان، اگراد مهسباد را گنج و مبهوت کرد. اما درهنگامیکه باهم مشغول ششور و بررسی بودند و انتظار راهنمائی های قاضی رامی کشیدند شکاک و هرکی های غرب دریاچه، اورمیه همچون گل آفتابگردان روبه آفتاب قرار گرفتند. روز ۱۱ سامبریه نشت های پائین هجوم بردند و درجهت تبریز و اورمیه راه افتادند، تا در پیروزی ارتش ایران سهمی داشته باشند.

در مهسباد همینکه بخوبی روشن شد که روسها پشت حکومت تبریز را که ساخته و پرداخته است خودشان بود نگرفتند، قاضی و همکارانش هرگز بطور جدی در مورد ایستادگی در برابر قوای دولتی تصمیم نگرفتند. برابر دعوت مسئولین حزب، دسته ای از افراد نظامی جمع شدند و درباره گریختن و به عراق یا شوروی پناه بردن، گفتگو و تبادل نظر نمودند.

آنان آماده رفتن شدند و نزدیکی های غروب روز ۱۴ دسامبر به منزل قاضی رفتند تا از او هم بخواهند که به همراهی آنان از شهر خارج گردد. قاضی پیشنهاد رفتن آنان را پذیرفت و گفت هرچه لازم دارید با خود بردارید، اما اضافه کرد: " ... من همسراه مردم مهسباد می مانم، چون سوگند یاد کرده ام که همراهشان باشم و از آنان نگهداری کنم. حکومت مرکزی باخشم و کینه برخوردار است، اگر مرا بگیرد خشم خود را روی من خالی خواهد کرد و دست از سر مردم برخوردار داشت، بهمین دلیل برای اینکه مردم شهر دچار ضرر و زیان نگردند، من مجبورم که بمانم." (این بخش قابل توجه تمام کسانی است که خود را نامه



بهنده\* راه قاضی محمد معرفی می نمایند. مترجم ) .  
پس از آن گفتگو در باره\* اوضاع عمومی آغاز گردیده، همگی بر  
این امر تا\* کید داشتند که اگر چنانچه برای قاضی هیچگونه  
مشکلی ایجاد نکنند و ایشان زنده بمانند، برای دیگران  
که از نقطه نظر شفلی و مقام پائین تراز او بوده اند، هیچگونه  
جای ترس و نگرانی باقی نخواهد ماند.

جنگ و مقاومت یا گریختن در کناری نهاده شده و تسلیم شدن -  
بدون قید و شرط پذیرفته گردید. روز چهاردهم دسامبر  
اولین گروه از اکراد شهرنشین و رؤسای عشایر پنجاه کیلو  
متر در جهت شمال شرقی راه پیمودند و به میان دو آب رفتند تا در  
آنجا با ژنرال "هایونی" که از مسیر سقز آمده بود دیدار  
و گفتگو نمایند. این هیئت عبارت بودند از: میرزا رحمت شافعی  
شیخ حسن شمس برهان، علی آقا امیر عشایری و چند نفر دیگر، که  
دلسوزی نشان ندادند آنان به جمهوری، آنان را مطمئن ساخته  
بود که با رفتار خوب و صحیح مسئولین ارتش ایران روبرو خواهند  
شده. هیئت نمایندگی اکراد حالت گذشت و اغماض را در قیافه  
ی ژنرال دیدند، به مها باد برگشتند تا به مردم بگویند که کسانی  
که تسلیم دولت شوند، می توانند در امان باشند.

روز پانزدهم دسامبر نماینده\* تجار تری روس در مها باد اسدوف  
به اورمیه رفت و در آنجا به کونسولگری روسها ملحق گردید.  
یکی از مقامات رسمی اکراد اسدوف را متهم به این امر کرد که  
او در بحرانی ترین شرایط دوستان خود را بگیرانداخت و آنها  
را تنها گذاشت. اسدوف پاسخ بسیار درهم و پیریشانی داد و گفت:  
چگونگی اوضاع جمهوری به چگونگی اوضاع جهان بستگی دارد -

اگر هم نام حزب دوباره به " جمعیت ژ. کاف " تغییر یابد، امکان دارد روسها بتوانند کمکی به آن بکنند!

روز بعد، قاضی محمد، سیف قاضی، حاجی باباشیخ و چند نفر دیگر با اتوموبیل عازم میاندوآب شدند و در آنجا تسلیم ژنرال همایونی گردیدند. ژنرال از قاضی سوال کرد: چرا اگر اد را در جهت تجزیه ایران راهنمایی می کردی؟

قاضی پاسخ داد: هر عملی در آنجا تحت نظارت و فشار روسها انجام گردیده است. ژنرال این بار گفت: برای صورت، شما چند ماه قبل در تهران بودید، چرا موضوع را به همین شکل که بود به قوام نمی گفتی؟ گفتگوها برای روز تبدیل شدن عمل نگه داشته شدند. قاضی به ژنرال همایونی هشدار داد و گفت که بارزانی هنوز در مهاباد می باشند و بر نظر نارندک از شهر دفاع کنند، نهزمی خواهند دوباره بوکان را درست بگیرند. ژنرال همایونی بهتر دانست که به قاضی، حاجی باباشیخ، و سیف قاضی بگوید که خودتان به بوکان عزیمت نمائید و آنجا را ببینید. در بوکان مشاهده گردید که بارزانیها چند روز قبل شهر را تخلیه کرده اند و از يك راه میان برازسمت شمال غربی به جانب مهاباد رفته اند. افراد همراه همایونی به جانب روستای دهبکری ها، " حمامیان " راه افتادند. آنجا محل زیست سران ایلخانیزاده بود و بیشتر آنان در سال پیش با ژنرال همایونی رابطه داشتند.

ساعت چهار صبح روز شانزدهم دسامبر قاضی و حاجی باباشیخ به ژنرال همایونی اطلاع دادند که می توانند از يك راه میان بر به جانب مهاباد حرکت کنند، اما رؤسای دهبکری اطلاع

دادند که برف جاده را مسدود کرده است. بنا بر این به میان دو آب برگشتند و در آنجا تلفنی به آنان اطلاع داده شد که در مهاباد در انتظار ورودشان می باشند. قاضی پس از تماس با مهاباد به ژنرال گفت که بابتخت اکراد زیاد آرام نیست و بارزانی ها در شهر هستند و خیال مقاومت کردن دارند. ژنرال به قاضی گفت که به مهاباد برگردد و شهر و منطقه را برای ورود ارتش ایران آماده نماید.

موقعی که در ۱۱ دسامبر نیروی مقاومت آنر بایجان متلاشی گردیده، چند هزار سرباز ترک آنر بایجان که برای تقویت جبهه‌ی شمال فرستاده شده بودند، بجانب تبریز عقب نشینی کردند. همزمان با این امر ملا مصطفی در حدود یک هزار و پانصد نفر بارزانی و دسته‌ای از عشایر کرد را به همراه داشت از مسیر میان دو آب بجانب بوکان راه افتادند. در بوکان تصمیم گرفت که از یک مسیر میان برکوهستانی به مهاباد برود.

در بوکان بود که یکی از سران ایلخانی زاده به او گفت که: ارتش ایران نمی تواند نیروی اکراد را درهم بشکند، این نیروی اتحاد شوروی است که توسط بریتانیا و آمریکا درهم میشکند موقعی که سرهنگ "غفاری" همراه با یک دسته "مجهز از ارتش در روز ۱۲ دسامبر وارد بوکان گردیده نیروی عشایر منطبق به آنان پیوستند و برای اینکه وفاداری خویش را بخوبی به اثبات برسانند درخواست کردند که همراه با ورود ارتش بداخل شهر آنان نیز دوش بدوش ارتش وارد شهر گردند.

بدین سان روز پانزدهم دسامبر غفاری با عشایر هم پیمان در اطراف مهاباد مستقر گردیدند، در حالیکه دلواپس بودند که

شاید ورود آنها بداخل شهر به آرامی صورت نپذیرد.

قاضی محمد روز ۱۶ دسامبر، جعفر کریمی را نزد غفاری روانه کرد و به او گفت که به غفاری بگوید برابرتو افقی که باژنرال همایونی حاصل گردیده است، قوای نظامی دولتی باید نخست وارد شهر گردند و بر اوضاع مسلط شوند، نیز به غفاری هشدار داد که بازرانی ها همچنان بداخل شهر هستند و نیز از جانب قبایل مخالف کوششهای فراوانی برای ورود به شهر انجام میگیرد. این اولین بار نبود که قاضی از هجوم و غارت عشایر جلوگیری می کرد و اجازه نمی داد آتش جنگ و کشتار بیسوده شعله ور گردد.

سرهنگ باروش بسیار زیرکانه ای تا روز ۱۷ دسامبر کار را به تأخیر انداخت، تا ژنرال همایونی و قوای نظامی همراه او از جانب شمال شرقی به نزدیکی پایتخت جمهوری رسیدند.

روز ۱۶ دسامبر بطور بسیار سریع و فوری ملا مصطفی برای گفتگو با قاضی محمد در پیرامون خروج او از منطقه وارد مهاباد گردید و گفت اگر تصمیم بر رفتن اتخاذ شد تا مرز عراق همراه قاضی خواهم بود. اما پس از گفتگوهای بسیار پاسخ قاضی همان بود که قبلاً گفته بود: «... می دانم که با ماندن من زندگی به خطر می افتد، اما هیچ اشکالی ندارد، من به سوگندم پایبندم و مردم را تنها نمی گذارم...» بدین سان روز ۱۷ دسامبر قاضی محمد و سایر سران کرد از جاده شمال شرقی سیزده کیلومتر به جانب روستای «گوکتپه» رفتند تا در آنجا رسماً از مقامات نظامی ایران استقبال بعمل آورند، سپس ارتش ایران از سمت شمال و قوای همراه سرهنگ غفاری با تفاق عشایر از سمت شرق با سرعت وارد شهر شدند. با حضور آنان مرگ و پایان

جمهوری اعلام گردید و منطقه بار دیگر به ایران ملحق شد .  
تا آن لحظه همه چیز به خوبی پیش می رفت .  
در این مدت بارزانی ها با تمام افراد وقوای رزمنده ی خود  
در بخش غربی خارج شهر چا لرزه بودند ، نیز بعضی در شمال غربی  
نقده ، در مسیر راهی که بسوی مرزهای عراق می رود ، مستقر  
شدند .

در مهاباد و دیگر جاها بسیار سریع مسئولین کرد کوشش می کردند  
که تمام عکسها - اسناد - پرونده و ... را از میان ببرند و نابود  
نمایند . در منازل مردم خود بسیار بطور دقیق و سریع مشغول  
جستجو بودند و هر نوع سنده حکم ، نامه ، عکس از قاضی و یا  
استالین که می یافتند در آتش می انداختند . سلاحهای کوچک  
پنهان گردیدند ، اما سلاحهای بزرگ آماده تحویل به ارتش  
ایران شدند .

سه هزار قبضه تفنگ خوب - یکصد و بیست قبضه مسلسل - دو عراده  
توپ و مقدار زیادی نارنجک توسط بارزانیها بسوی نقده بسرد  
شده نیروهای ایران در این سرمای بسیار شدید راه درازی را  
پیموده بودند و کاملاً خسته بودند . در مهاباد استقرار یافتند  
و مجبور شدند برجهای بلندی بسازند و از داخل آنها مشغول  
نگهبانی شوند و مواظب حملات ناگهانی بارزانیها یا عشایر اطراف  
مهاباد باشند .

وقتی ژنرال همایونی وارد مهاباد شد ، قاضی به او گفت  
که بسیار دلوایس علی ( کوری ره ) هستم . آن زمان  
علی در تبریز بود . روز نوزدهم ماه دسامبر  
ژنرال همایونی اتوموبیلی به تبریز فرستاد و با آن

علی را به مهاباد برگرداندند. درجیب علی نامه ای پیدا شد که صدق قاضی آن را برای برادرش (قاضی محمد) نوشته بود. صدق قاضی در هشتم ماه دسامبر به اورمیه و از آنجا به تبریز رفته بود، و یکی از کارهایی که برای انجام دادن آنها عازم تبریز شده بود، بازگرداندن دانشجویان کردی بود که در باکو بودند.

در آن نامه صدق قاضی نوشته بود که: "بازنرال هایونی برخوردار خوب و دوستانه داشته باش تا من خود را به تهران نزد قوام برسانم، شاید قول ضمانت حتمی از او در مورد عفو و بخشش مسئولین حکومت مهاباد بگیرم".

هایونی نامه را خوانده، آنگاه آنرا برای قاضی محمد فرستاد.

## مسئله ۶ - سلاحها - آغاز بازنداشت

مدت کوتاهی پس از اینکه ژنرال همایونی وارد مهاباد شد - پیامی بدین مضمون دریافت داشت: ملا مصطفی میخواهد با او دیدار و گفتگو کند. در آن هنگام ملا مصطفی، و بارزانی های - همراه او کلیدی برای حل این مسئله بودند که قبایل کسرد خلع سلاح شوند یا به جنک با - ان ادامه دهند.

ژنرال، سلامتی را امنیت ملا مصطفی را تضمین کرده، و قرار بر این نهادند که روز بیستم ماه دسامبر در مهاباد با یکدیگر دیدار و گفتگو نمایند. در این هنگام قاضی محمد در منزل خود تحت نظر بود و خانه اش از سوی سربازان ارتش محاصره شده بود، تا از هرگونه رابطه او با ملا مصطفی جلوگیری بعمل آورند.

وقتی ژنرال با ملا مصطفی روبرو شد پرسید: یک رئیس عشیره، عراقی (منظور ملا مصطفی) در خاک ایسران چکاری دارد؟ ملا مصطفی پاسخ داد: اگر بریتانیا سلامتی و امنیت ما را تضمین کند، من به همراهی تمام قبایله به منطقه، بارزان بازخواهم گشت. نیز پذیرفت که در مورد تسلیم شدن نامه ای به ارتش ایران بنویسد که آن نامه را بزبان عربی نوشت. سپس ژنرال همایونی پیشنها دکرده: ملا مصطفی، میرحاج - عزت عبدالعزیز، و نوری به همراهی سرهنگ غفاری به تهران بروند و در آنجا نظریات خویش را در مورد حوادث منطقه به مسئولین ایرانی بگویند و هر چیزی که لازم داشته باشند از آنان بخواهند، بعداً " برای گرفتن تا، مین به سفارتخانه، بریتانیا در تهران نیز بروند مسحرگاه روز بیست و یکم دسامبر ملا مصطفی همراه با گروهی از افسراد خویش با ماشین عازم تبریز گردیدند.

بعدا ظهر همان روز ژنرال همایونی، قاضی محمد، حاجی بابا  
شیخ، و سیف قاضی را دعوت کرد و از آنان خواست که تمام  
قبایل را خلع سلاح کنند، و نیز تمام سلاحهای دریافتی از -  
شوروی را تحویل ارتش ایران دهند. در پاسخ اظهار داشتند  
که پنج هزار قبضه تفنگ از روسها گرفته اند که کمیته‌ی  
مرکزی حزب دمکرات هر پنج هزار قبضه را توزیع کرده است، و  
تنها کمیته‌ی مرکزی می‌تواند توضیحات لازم در این باره -  
را بدهد. برابر دستور ژنرال همایونی کمیته‌ی مرکزی حزب  
دیگر رهبران بلند پایه‌ی جمهوری که شماره‌اشان به چهل و پنج  
نفر می‌رسید در ساختمان شهرداری گرد آمدند. ژنرال خلع سلاح  
عمومی را از آنان خواست و گفت که در برابر اسلحه رسیدناده -  
خواهد شد. سپس جوپای اسنادومدارك گردیده پاسخ حاضرین -  
دلخوش کننده نبود، گفتند: چند روز قبل تمام اسنادومدارك  
و بیرونده‌ها به حمام سربازخانه انتقال داده شد و در آنجا همه  
را آتش زدند، بعنوان مدارك خاکستر کاغذهای سوخته در آنجا  
موجود است.

قاضی همه‌ی مسئولیتها را شخصا " به عهده گرفت، اما حاضرین  
در ساختمان شهرداری، همینکه آنجا را ترك گفتند، همگی  
بازداشت شدند.

۵/۴



## طرح الوند

ملا مصطفی - میرحاج - عزت عبدالعزیز، ونوری يك ماه را - بعنوان مهمان درباشگاه افسران تهران گذراندند. نتیجه ی گفتگو با کونسول بریتانیا هیچ جای امیدواری نبود و نمی توانست به آنان اطمینان کافی در مورد بازگشت بمراق بدهد. میزبانان پیشنها کردند که بارزانیها می توانند در گوشه ای از جنوب شرقی کردستان ایران، در دامنه کوهستان الوند نزدیکی همدان مستقر شوند، مخارج نقل و انتقال و خوراک آنان را حکومت ایران برعهده خواهد گرفت، نیز قرار شد که در شش ماه اول اقامت آنان تمام مخارجشان بردوش حکومت ایران باشد. ملا مصطفی مراتب رضایت خویش را اعلام داشت و روز بیست و نهم ژانویه سال ۱۹۴۷ در حالیکه یکی از افراد بلند پایه وزارت دارائی ایران همراهش بوده به مهاباد برگشت. نماینده وزارت دارائی مبلغ یکصد هزار تومان ( تقریباً " معادل هجده هزار دلار) پول بابت هزینه خوراک و انتقال آنان همراه داشت و نامه لاک و مهر شده ای نیز برای ژنرال هایونی آورده بود که در آن تاءکید شده بود که در انتقال بارزانی ها نباید کوچکترین تاءخیری وجود داشته باشد. ملا مصطفی اصرار داشت که در این زمینة نخست لازم است با برادرش، شیخ احمد، گفتگو نماید. برای انجام اینکار به او بیست و چهار ساعت مهلت داده شد. وقتی خبر رسید که بارزانیها حاضر به ترك منطقه مرزی نمیباشند فوراً " سرهنگ غفاری به نقده فرستاده شد تا با ملا مصطفی گفتگو نماید. از آنجا سرهنگ خبر داد که بارزانیها بجای ترك منطقه، خیال دارند به جندگ بپردازند. ناچار روز نوزدهم

ماه فوریه ژنرال هایونی به همراهی سرهنگ غفاری -  
به تنهایی وبدون اسلحه به نقده رفتند تا در آنجا در این باره  
باشیخ احمد مذاکره نمایند. در نقده ژنرال هایونی متوجه  
شده که همانطوریکه قبلاً "حسن زده" بوده، بارزانیها حاضر به  
ترك منطقه نمی باشند. شیخ احمد اظهار داشت: اگر چه  
تضمینی برای ما از بریتانیا گرفته نشده است و ما کمترین  
اطمینانی به سر نوشت آینده خود نداریم، همینکه راه ها  
باز شوند و این برف تمام شده در آغاز بهار منطقه را ترك  
خواهیم گفت و حتی اگر با زور هم شده باشد، سرزمینهای خویش  
را از عراق پس خواهیم گرفت.

ژنرال هایونی با هیچگونه تاخیری موافق نبود. اما سه راه  
به آنان پیشنهاد کرد: ۱- در اسرع وقت بعراق برگردند  
۲- به این شرط می توانند در ایران بمانند که فوراً تمام  
سلاحهایشان را تحویل ارتش ایران دهند ۳- می توانند با  
ارتش ایران وارد نبرد شوند. در طول مدت گفتگو برخورد کوچکی  
بین افراد بارزانی و افراد هایونی بوجود آمد اما در آن کسی  
کشته نشده. ملاقات بدون نتیجه نهائی به پایان رسید  
اما بطور مبهم چنان پیدا بود که قسمت سوم پیشنهاد ژنرال  
هایونی تحقق خواهد یافت و بارزانیها وارد جنگ خواهند شد.  
ژنرال هایونی در حالی که توسط يك بارزانی اسکورت می -  
شده محل خویش در جنوب نقده بازگشت و همدارند که تا دوازده  
آیفته شهر توسط قوای دولتی اشغال خواهد شد. آن شب به  
ژنرال خبر دادند که دسته ای از بارزانیها روبه اطراف  
شمال اشنویه حرکت کرده و از ایل مامش یازده ارباب را کشته اند.

بخوبی پیدا بود که آنان پلهای پشت سرخویش را خراب می -  
کنند و راه برگشت را برخویش مسدود می نمایند .  
پس از چهل و هشت ساعت انتظار ، در بیست و دوم ماه فوریه  
واحد های ارتش ایران بسوی شهر ننده حرکت کردند ، و بارزانیها  
نیز آماه رفتن به جانب مرز گردیدند .



از چپ به راست : سید عبدالله ایوبیان - صدیق حیدری -  
قاضی محمد سید محمد ایوبیان - رحیم جوانمرد قاضی .

## دربا کو

مسئولین حکومت تبریز اکثر به جانب شمال گریختند، اما سران حکومت مهاباد هیچگونه اقدامی در جهت پناه بردن به اتحاد شوروی انجام ندادند. شصت نفر دانشجویی که برای ادامه تحصیل به باکو رفته بودند همچنان در آنجا بودند و مرتب درباره حوادث دلخراش سقوط حکومت آنرا بیجا و انتقامهای خونینی که در آنجا گرفته می شده اخبار ناروا گوار دریافت می کردند. مسئولین مدرسه نظامی آنجا هیچگونه قدمی در جهت تخفیف دادن نگرانی دانشجویان بر نمی داشتند حتی چنین پیدا بود که روسها نخواهند گذاشت که آنان به ایران برگردند. جوانان کرد بخوبی می دانستند که در آنسوی جنوبی مرز، مرگ در انتظار آنان و خانواده هایشان می باشد. همه در این فکر بودند که اگر خانواده هایشان قتل عام نشوند، ممکن خواهد بود همدیگر را در باکو ملاقات نمایند. پس از اینهمه رنج و اندوه، بخوبی پیدا بود که اقامت دائمی آنان در شوروی آنان را برای همیشه از خانواده هایشان جدا خواهد ساخت و این مسئله اثنی نبود که هیچکدام راضی باشند. روسها در مورد بازگشت مجدد آنان به ایران مرتب امروز و فردا می کردند ناچار دانشجویان دست به اعتصاب غذا زدند که این امر خیلی زود آنان را موفق گردانید.

در ماه مارس اجازه ی بازگشت به آنان داده شد.

### نگاهی مجدد به بارزانی ها

ملا مصطفی در نظر نداشت که بدون اسلحه در همدان ماندگار شود از طرف دیگر ترس فراوانی از استقبالی داشت که می دانست در عراق از وی بعمل خواهند آورد! برف زمستانی اکثر راه های اصلی به منطقه\* برادوست عراق را بسته بود، و عبور از آنها به ویژه برای زنان و کودکان دشوار و غیر ممکن بود.

برای دستیابی به شرایطی بهتر، چه در ایران و چه در عراق ملا مصطفی کارها را به تعویق و تاخیر می انداخت. در واقع برنامه\* او این بود که قبيله را به چند دسته\* کوچکتر تقسیم نماید تا هر دسته بهتر و راحت تر بتواند از سترنج و محصولات خویشی در دره های موازی با مرز عراق و ترکیه، در لاجان و ترگور (غرب اورمیه) زندگی کنند. بدین ترتیب می توانستند تا فرارسیدن بهار تجدید رمقی بنمایند و آزادتر باشند.

نزدیکی شهر اشنویه را انتخاب کردند، و از راهی که بسوی مرز عراق می رود، در " دیزج دول " مرگور محل زندگی شیخ عبدالله افندی مستقر شدند. برخوردهای ارتش ایران با بارزانیها از ۱۱ مارس تا ۱۵ آوریل راستی يك حماسه از جنین جنگهای آسی در تاریخ است. بعد از بیست و دوم فوریه که بارزانیها از ننده خارج شدند دسته جمعی در جهت شمال، در جلگه ای لاجان حرکت کردند. گروهی به اطراف اشنویه، دسته ای دورتر به سوی دره های مرگور و ترگور رفتند. در فاصله\* گفتگوی ژنرال همایونسی با شیخ احمد حادته\* بسیار دلخراشی در روستای " سیلوی " مامش درست در شمال لاجان رخ داده. دسته ای از بارزانی ها که از میان روستای سیلوی عبور می کنند از آقا های مامش می خواهند که

همگی سلاحهایشان را در يك جا قرار دهند تا بارزانی ها بتوانند با اطمینان خاطر از آنجا عبور نمایند. یکی از فرزندان " مام حسین " که از پسرنیدگر شنید که گفت: سلاحهایتان را بمن بدهید، فوراً " هفت تیرش را کشیده، حرکت و هفت تیرکشی این فرد باعث سوء تفاهم بارزانی ها گردید، و یکی از آنان دست بسر ماشه مسلسل گذاشت و در يك لحظه یازده نفر از ماشه ها را از پای درآورد. " ابراهیم " برادر کوچک علی امیر عشایری یکی از کشته شدگان بود. این عمل سبب کمفرانه باعث شد که تا اندازه بسیار زیادی از ارزش و اعتبار بارزانی ها کاسته شود. نیروهای مامش و همپیمانان نشان بزرگترین سد در میان بارزانیها و اکراد مهاباد گردیدند، و هر نوع امیدی را دایر بر حمله بارزانیها به مهاباد و نجات دادن قاضی و سایر زندانیان کردار دست حکومت ایران، به یأس تبدیل نمودند.

روز چهارم ماه مارس، گروه بزرگی از بارزانی ها به " ماوانا " در ترگور رسیدند، جایی که رشید بیگ هرکی و نوری بیگ بیگراه برای گردهم آئی و اتحاد با مهمانان عراقی برگزیده بودند. روز بیست و سوم فوریه ارتش ایران اعلام کرد که تمام عساکر و قبایل باید سلاحهای خود را تحویل دهند و روز دوازدهم مارس يك ستون نظامی از اورمیه برای اجرای دستور اعلام شده بجانب ماوانا راه افتاد. پس از درگیری و زد و خورد اندکی، رشید بیگ و نوری بیگ تسلیم شدند و از سوی ژنرال همایونی مورد بخشش قرار گرفتند، مشروط بر اینکه در جنگ علیه بارزانیها به او کمک نمایند. همینکه حمله شدید ایران آغاز گردید، آنان نیز به همکاری پرداخته و کمکهای لازم را نمودند، آن جنگ در-

شمال اورمیة شروع گردیده و دامنه‌های آن به مها باد و نقه  
 نیز کشیده شده. در شروع جنگ قوای هرکی که توسط ارتش  
 مورد پشتیبانی قرار گرفته بودند، علیه بارزانیهای مستقر  
 در جنوب ما و انا اقدامات خویش را آغاز کردند و بارزانیها  
 مجبوره عقب نشینی گردیدند تا بالاخره همه در جلگه "مرگور  
 و اشنویه بهم پیوستند". در روز چهاردهم ماه مارس حمله  
 نظامی ایران به منطقه "نقه و اشنویه" شروع گردیده و راستی  
 بارزانیها با يك دشمن زرنگ و فریبکار درافتاده بودند.  
 جنگ در منطقه و موقعیتی بود که برای هر دو سو آشنا بود.  
 روز شانزدهم مارس بارزانیها در "نلوس" يك افسر و دوازده  
 سرباز را کشتند و پنج افسر و شصت و هشت سرباز را نیز بس  
 اسارت گرفتند.

در بیستم ماه مارس در منطقه "حاجی عمران" بست جنوب -  
 کیله شین، ژنرال همایونی با ژنرال عراقی "علی حجازی"  
 ملاقات کرده. ژنرال حجازی پیشنهاد کرد که در صورت نیاز  
 قوای نظامی عراق که در مرز مستقر هستند آماده‌اند به این  
 سوی مرز بیایند و به ارتش ایران کمک کنند. ژنرال همایونی  
 پیشنهاد را وارد کرد و پذیرفت و گفت که چنین نیازی نیست.  
 در بیست و چهارم مارس در "خلیج" بارزانیها به يك ستون -  
 ارتش ایران حمله کردند، ستوان امامی و سیزده سرباز کشته  
 و ستوان جهانبانی (فرزند ژنرال جهانبانی) به همراه پانزده -  
 نفر دیگر اسیر شدند. ارتش ضعیف و خود باخته دست به حمله  
 متقابل زد که باز هم يك افسر و هفت سرباز کشته شدند. اگرچه  
 بارزانیها خوب مقاومت می کردند، اما حملات سبعانه و شدید

ارتش کم کم روحیه<sup>۶</sup> زنان و مردان آنان را درهم شکست .  
 بمباران منطقه توسط دوازده هواپیمای قدیمی ، بحران و  
 دره می منطقه را بیشتر کرد .  
 بالاخره تصمیم براین امر گرفته شد که به عراق برگردند  
 شاید در آنجا مورد عفو قرار گیرند . آنان گفتند اگر در عراق  
 مورد عفو قرار نگیریم لا اقل قتل عام نمی شویم و تنها  
 چند نفر از سران کشته خواهند شد . حتی چند نفر از افسران قبلی  
 ارتش عراق همچون : مصطفی خوشنا و - سرگرد خیرالله - سروان  
 محمد محمود و سرهنگ عزت عبدالعزیز ، آمادگی خود را برای  
 برگشتن بعراق اعلام کردند و گفتند بسیار بهتر خواهد بود  
 اگر به سوی عراق و سرنوشتی نامعلوم برویم تا اینکه در اینجا  
 به جنگی بی نتیجه با ارتش ایران ادامه دهیم . ملا مصطفی  
 آنان را متوجه تصمیم خطرناکی ساخت که گرفته بود .  
 اما ادامه<sup>۷</sup> وضع موجود هم به هیچ عنوان قابل تحمل نبود .  
 شیخ احمد که آن وقت رهبر مذهبی بارزانیها بود ، از نظر -  
 حکومت مرکزی درست برخلاف برادر کوچکترش ، شخصی بسیار  
 میانه رو و صبور بود ، در آغاز ماه آوریل شیخ عبدالله به  
 او اطلاع داد که بهتر است تمام اسرای ارتش ایران را آزاد نماید .  
 پس از چند روز نامه ای دریافت کرد که در آن صحبت از عفو  
 عمومی از جانب دولت عراق شده بود ، شیخ احمد اجازه داد که  
 دسته ای از بارزانیها از نزدیکی جاده<sup>۸</sup> کیله شین از مرز  
 بگذرند و خود را تسلیم ارتش عراق که مدتها  
 بود انتظار ورود آنان را می کشید ، نمایند .  
 مدتی کوتاه پس از این امر ملا مصطفی



بهمراهی عده‌ای از افراد مسلح خویش، رو بسه -  
 کوهستانهای بارزان حرکت نمود .  
 روز سیزدهم ماه آوریل، سرهنگ ایرانی " فولادوند" بسه  
 افراد بالا است خویش گزارش داد که تمام بارزانیها  
 از رودخانه " گادر" عبور کرده و داخل خاک  
 عراق گردیده اند .



قاضی محمد (نفر نشسته در وسط باکت وشلوار) بهمراهی  
 عده‌ای از مقامات رسمی حکومت جمهوری مهاباد .

## تصمیم گیری درمهاباد

سه هفته پیش از اینکه بارزانیها از ایران بیرون بروند، قاضی محمد، برادرش، و عموزاده اش همرسه نفر در میدان "چوارچرا"ی مهاباد، هر کدام به يك دار آویخته شدند. در ساعت سه بعد از نیمه شب سی و يك ماه مارس سال ۱۹۴۷، درست چهارده ماه پس از اعلام جمهوری، در همان محل اعدام گردیدند. مراسم اعدام بطور مخفی و در زیر تدا بیر بسیار شدید امنیتی اجراء گردید و تنها چند خانواده ای که در اطراف چوارچرا منزل داشتند، آن شب بسیار سیاه و دلخراش را بیا می آوردند. مهاباد ناگاه در سکوت عمیقی فرو رفت، و بیش بینی نهضت عشائری که گفته می شد بعنوان عکس العمل در مورد اعدام قاضی شروع خواهد شد، هرگز جامه عمل نپوشید.

از لحظه بازداشت، قاضی محمد و سیف قاضی، بطور جدا و دور از بیست و هشت نفر زندانی دیگر نگهداشته شدند. در اوایل ماه ژانویه يك دادگاه نظامی ویژه برای محاکمه ی دونفر قاضی - تشکیل گردید. رئیس دادگاه سرهنگ "پارسی تبار" و دانستان آن سرهنگ "فیوزی" بود، که سرهنگ اخیر بعنوان رئیس ستاد ژنرال همایونی همراه با اولین واحدهای نظامی وارد مهاباد شده بود.

ابتدا سرهنگ فیوزی اتهامات قاضی را قرائت کرد، سپس اصرار نمود که برادر قاضی نیز باید بعنوان شاهد از تهران احضار گردد. آن هنگام صدر قاضی مشغول گفتگو با قوام بوده اما دست بسته او را به مهاباد برگرداندند و با رسیدن او شماره زندانیان ویژه به سه نفر رسید. يك اطلاعات کامل و کلی

هرگز از چگونگی این محاکمات بدست نیامده، اما در بعضی از -  
 منابع نظامی، و گفته های فیوزی، و ویا کتابی به نام  
 (از مهاباد خونین تا کرانه های ارس - تا لیف نجفقلی پسیان)  
 مسائلی وجود دارد، اما حقیقت امر هیچوقت روشن نگردید.  
 حوادث کردستان از زمان سقوط جمهوری تا پایان یافتن جنگ  
 بارزانیها در ابهام و تاریکی فرو رفته است.  
 قبل از آغاز محاکمه به آنان گفته شد که می توانند برای -  
 دفاع از خود و کیل انتخاب کنند. قاضی درخواست دوا فرس  
 حقوقدان که در تهران می زیستند و از نظر قضائی بسیار ورزید،  
 بودند و قاضی با آنان آشنائی قبلی نداشت، را نمود. اما در جواب  
 قاضی اعلام گردید که این امر امکان ندارد و نمیشود از خارج  
 وکیل آورد چون این کار محاکمه را به تأخیر خواهد انداخت  
 و این هم چیزی است که اصلاً امکان ندارد. اگر قرار باشد که  
 وکیل از خارج آورده شود، چرا یک وکیل از لندن نمی خواهید؟!  
 قاضی چنین پاسخ داد: اگر وکیلی از لندن بیاید هرگز مرا  
 محاکمه نخواهد کرد چون او اولاً "عقل سلیم دارد، ثانیاً"  
 من دست به عملی نزده ام که نیاز به محاکمه کردنم باشد.  
 با توجه به این امر قاضی یکی از افسران پادگان مهاباد  
 بنام سروان "شریف" را انتخاب کرد. روزنهم ماه ژانویه  
 قاضی بدفاع دور و درازی از خود پرداخت و اعلام داشت که این  
 دادگاه صلاحیت رسیدگی به کار او را ندارد، و اومی بایست  
 در یک دادگاه عادی محاکمه می شده. اضافه نمود: اگر هم  
 دادگاه نظامی ضروری بسود، می بایستی در تهران و یک دادگاه  
 آشکار و علنی نظامی باشد، از این امر نیز گلايه کرد که اجازه -

نداده اند وکیل خوبی انتخاب نماید. دادگاه زیاد به این  
 مسائل توجهی نکرد و به کار خویش ادامه داد. اعلام جرم  
 عریض و طویلی در بیست و دو ماده تنظیم شده بود که از سوی -  
 سرهنگ فیوزی تقدیم دادگاه شد. در جاهای مورد نیاز به -  
 مواردی که با قانون اساسی ایران تضاد داشت اشاره شده بود.  
 مثلاً: «اعلام جمهوری در ۲۲ ژانویه، تعیین درجات نظامی،  
 توزیع اسلحه، تغییر دادن پرچم، مواردی بود که در اعلام  
 جرم به آنها اشاره شده بود. بنا به گفته منابع موثق، قاضی  
 اساس دفاعیات خویش را بر این مطلب بنا نهاد که: حکومت  
 مرکزی ایران از سال ۱۹۴۱ که شوروی منطقه را به اشغال  
 خود درآورده نتوانست در کردستان حاکمیت داشته باشد  
 عدم قدرت ایران در منطقه خلائی ایجاد کرده، برای اینکه  
 هرکس و ناکسی نتواند از این خلا، به نفع خویش بهره برناری  
 کند، با همکاری و کمک شوروی حکومتی در منطقه که خواست -  
 دیرینه مردم کرد بود اعلام گردیده، بهمان طریقی که قدرت  
 های بزرگ جهان هرچه دلشان خواست در تهران انجام دادند.  
 در مورد تغییر پرچم قاضی این چنین گفت: رنگ پرچم، همان  
 رنگ پرچم ایران بود و در مورد محل قرار گرفتن رنگها قانون  
 اساسی ایران چیزی نگفته است، بنا بر این این عمل -  
 هیچ مخالفتی با قانون اساسی ایران به حساب نمی آید.  
 در اعلام جرم آمده بود که شکل سلاح ویژه، اگراد روی پرچم  
 منقوش بوده، و این مطلبی بود غیر قابل انکار. در ادامه  
 اعلام جرم آمده بود که: هرنوع زیان، خسارت جانی و مالی  
 که متوجه ایران گردیده همچون: حمله به شهر بانی در

سال ۱۹۴۳ ، درگیری وزد خورد قاراوا ، اعلام جلوگیری از ورود ارتش ایران به کردستان از سوی قاضی ، مسئولیتش با قاضی ها است ، اما در دفاعیات قاضی ، سلب مسئولیت از تمام موارد فوق آمده بود . وقتی پرونده برای اعلام رأی نهائی آماده شده ، مجرمیت قاضی بطور قطعی و کلی ثابت نشده بود .

همسر قاضی محمد مبلغ چهارده هزار تومان ( معادل حدود دوهزار و هشتصد دلار ) پول به وکیل قاضی پرداخت نمود بلکه بتواند کاری بکند . سروان شریف مجبور شد که پول را به دادگاه تحویل بدهد . آنگاه این موضوع را نیز آشکار کرد که قاضی مبلغ بیست و یک هزار تومان برای رهائی افسران کرد پول پرداخت کرده است . برابر دستور تهران تمام این پولها به همسر قاضی مسترد گردیده ، اما زمانیکه این پولها را به ایشان برگرداننده ، او بیوه شده بود .

اعلام جرمهای سیف قاضی عبارت بود از : پوشیدن لباس ژنرالی ، سه بار مسافرت به باکو ، شرکت در جنگهایی که علیه ارتش ایران انجام شده بودند . او در دفاعیات خویش اظهار داشت : - پس از امضاء موافقتنامه بین پیشه‌وری و مظفر فیروز ، که من به سمت فرماندار مهاباد منصوب شدم ، دیگر لباس نظامی نپوشیدم . آنگاه مسافرتهایم به باکو با تائید مقامات مسئول در تبریز انجام گرفته ، در آخر اضافه نمود که معرفی من بعنوان تنها مسئول جنگهای منطقه کا ر صیحی نیست .

عذر قاضی ، که مدت بیشتر عمر جمهوری را در تهران و دورا زمها باد بعنوان نماینده \* مجلس گذرانیده بود ، اظهار داشت : اگر من در این مدت گناهی نداشته‌ام باید به دادگاه عادی داده شوم

نه دادگاه ویژه نظامی. اما سخنانی که او در روز ششم ماه  
دسامبر در حیات مسجد عباس آقا دایر بر مقاومت کردن در برابر  
قوای دولتی گفته بوده به زبان او تمام شد.

روز بیست و سوم ژانویه بعد از هفتاد و دو ساعت محاکمه نهانی و  
غیرعلنی دادگاه ویژه نظامی هر سه نفر قاضی را محکوم به  
مرگ اعلام کرد. برای بررسی و صدور رأی نهائی پرونده ها  
به تهران ارسال گردیدند و در شهر چنین شایع شد که بیشک در  
تهران رأی به برائت آنان داده خواهد شد. دوهیئت برای  
تجدیدنظر در پرونده های آنان تعیین شدند و آنان پس از بررسی و  
شور همان رأی صادره در دادگاه نظامی ویژه میباد را -  
تائید کردند. اما پاسخ فوری به میباد ارسال نشده ژنرال  
همایونی از این بابت دلواپس شده، برای تحقیق در علت تاخیر  
سرهنگ فیوزی را همراه با مدارك لازم به تهران فرستاد.

در تهران به او گفته شد: اقدامات لازم انجام و پرونده و رأی  
نهائی جهت اظهار نظر به قوام تحویل شده است، و اجرای این  
مسئله به کمی صبر و شکیبائی سیاسی نیاز دارد و نباید زیاد -  
عجله کرد. این امر به این معنا بود که قوام قبلاً با  
سفارتخانه روسها در تهران تماس می گیرد، مسئله را با  
ایران و شوروی، نفت شمال، و ۰۰۰ را دوباره با آنان به گفتگو  
خواهد گذاشت.

وقتی در سی ام ماه مارس دستور اجرای حکم از تهران ارسال  
گردید، ژنرال همایونی همراه با سرهنگ فیوزی در اورمیسه  
بودند و جنگ علیه بارزانی ها را رهبری می کردند. پیامی  
را دیوئی به میباد ارسال داشتند دایر برای اینکه

سحرگاه روز آینده حکم به مرحلهٔ اجراء گذاشته شود. چندروز پس از مرگ قاضی ها، در حدود بیست و هشت نفری که از گردانندگان حکومت اکراد بازداشت شده بودند، محاکمه گردیده و از دو تا پانزده سال به زندان محکوم شدند. تنها سه نفر به حبس ابد محکوم شدند که پس از مدتی حبس آنان نیز با نظر گرفتن بعضی مسائل به پانزده سال تخفیف یافت.

چهارده نفر از ترس مجازات به عراق یا دیگر جاها گریختند. بخیرازه نفر قاضی، در اوایل ماه آوریل پنج نفر دیگر نیز اعدام شدند، یکی از آنان سرگرد "علی خان شیرزاد" بود که در بوکان به دار آویخته شده، چهار نفر دیگر عبارت بودند از: سروان حامد مازوجی - ستوان محمد ناظمی - ستوان رسول نقده - ستوان عبدالله روشن فکر، که هر چهار نفر در مهاباد به دار آویخته شدند. علت محکومیت همه آنها جنگ با ارتش ایران در حدود و ثغور جمهوری کردستان بود. هنوز بخوبی روشن نیست که تصمیم نهائی برای اعدام قاضی ها چگونه اتخاذ گردیده، اما اینقدر پیداست که عقاید ضدونقیض - نرسوی دولت در مورد اعدام آنها وجود داشت، آن دسته ای که رای به اعدام قاضی ها دادند چون بیشتر نظامیان در آن دسته بودند، رای آنها مورد تأیید قرار گرفت.

برابر گفته شاهدان و ناظران این محاکمه، افسرانی که در این دادگاه قاضی را محاکمه می کردند زمانی به آخرین درجهٔ عصبانیت و ناراحتی رسیدند، که نامه ای از قاضی، که دو ماه قبل برای افسران فرمانده درجیهٔ سقز نوشته بوده، قرائت گردید. در این نامه قاضی به شعر مشهور فردوسی اشاره کرده بود

که می گوید :

همه سربرتن به کشتن نهم از آن به که کشور بدشمن نهم  
قاضی نوشته بود که شماها افسران ارتش هستی که تنها در -  
هنگام صلح و آرامش شعارتان این است ، در روز نبرد و وایلا  
اعتقاد شما به این شکل درمی آید :

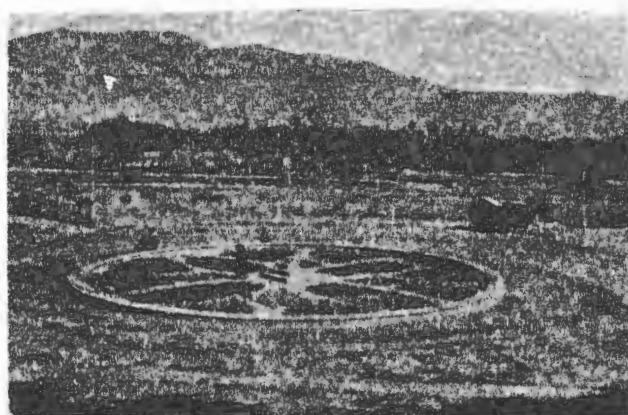
همه سربرشت بدشمن کنیم از آن به که خود را بکشتن نهم  
توهینی به این شدت ، از نقطه نظر افسران ارتش ایران قابل  
گذشت نبود و می بایست گوینده <sup>۶</sup> آن شدیداً " تنبیه شود .

سیف قاضی که نه تنها عموزاده <sup>۶</sup> قاضی بلکه وزیر جنگ نیز  
بود ، از نظر افسران ایرانی بیشتر از همه مستحق تنبیه کردن  
بود . چنین پیدا است که در این میان صدق قاضی از همه بیگانه تر  
بوده زیرا که بیشتر عمر جمهوری را در ازمها باد بوده ، نیز  
تمام هم و کوشش خود را در راه آشتی دادن بین حکومت مرکزی  
و افراد برجسته <sup>۶</sup> جمهوری مها باد بکار برده بوده ، اما یکبار  
در مجلس به شدت ارتش ایران را مورد حمله قرار داده ، نیز  
روز ششم دسامبر در حیات مسجد عباس آقا در مورد ایستادگی  
در برابر حکومت مرکزی سخن گفته بود . بسیاری از اکراد -  
آگاه و ایرانیان بر این عقیده اند که بسیار به نفع حکومت  
می بود اگر این چنین باخسونت با قاضی ها رفتار نمی کرد .

از سوی دیگر نیز گفته میشود که هیچ راهی برای نرمن نشان دادن  
با آنان وجود نداشت . اما امروزه واقعیت چنین نشان میدهد  
که آن رفتار تند و خونین نتوانست شعله های آتش ملی گرائی را  
که در دل اکراد در سالهای ۱۹۴۳ و ۱۹۴۶ زبانه کشیده بود خاموش  
سازد هیچ ، بلکه آن را شعله ورتر نیز نمود



و تا امروز این احساس در شهر مهاباد و بعضی  
جا های دیگر همچنان باقی و پابرجا می باشد.



میدان " چوار چرا "ی مهاباد



شهید رسول نقده \*

## آخرین صحنه

در آنسوی مرز، در کردستان عراق نسته‌ی بزرگی از بارزانی‌ها که عبارت بودند از: شیخ احمد - چهار نفر افسر قبلی ارتش عراق - و شماره ۶ فراوانی زن و مرده، تسلیم ارتش عراق شدند. عده‌ای از بارزانی‌های بسیار ورزیده تحت نظارت ملا مصطفی باقی ماندند، و بصورت پراکنده در شمال شرقی عراق میزیستند. اگرچه قدرت و توانائی نبرد را داشتند، بخاطر مذاکراتی که در پارلمان عراق آغاز شده بود، نمی‌جنگیدند. بعضی از آگاهان سیاسی بر این عقیده بودند که وجود نمایندگان میانه روکرد در پارلمان می‌تواند برای افسران قبلی ارتش عراق که به جمهوری ملحق شده بودند، عفو و اغماض یا لا اقل تخفیفی در مجازات بدست آورد. اما حکومت عراق بسیار سنگدل و تیره‌درون تر از این بود که حتی ذره‌ای ترحم داشته باشد و در ماه ژوئن مصطفی خوشنا و - خیرالله - محمد محمود - و عزت عبدالعزیز محکوم به اعدام شدند. نفر آخر که فوق العاده به ولیمهد عراق خدمت کرده بود، این همه خدمت و حسن انجام وظیفه نتوانست بفریادش برسد و مانع از اعدام او گردد. در اواسط ماه مه که ملا مصطفی اطمینان حاصل کرد انتقام عراق حتمی و شدید خواهد بود، تنها راه چاره‌ای که بفکرش رسید که بوسیله آن جان خود و یارانش را از خطر حتمی نجات دهد پناه بردن به کشوری دوست بود. نظر باینکه با ایران جنگیده و در این جنگ عده‌ای از افراد ارتش ایران را کشته بود، مسئله پناه بردن به ایران غیر ممکن بود. ظاهراً "چنین بنظر می‌رسید که حکومت ترکیه هم یکدسته کرد را که ملی‌گرا بودند، و سرتاسر

وجود شان تولید اشکال و زحمت می کرده، نخواهد پذیرفت .  
 اتحاد شوروی در دوست مایلی آنسوی رود ارس تنها نقطه امید  
 بود. هنوز هم روشن نیست که آنان به چه امیدی و بایشترگرمی  
 به کدام قرار قبلی ، روبه جانب شوروی راه افتادند .  
 بر برابر گفته ، منابع بارزانی وقتی ملا مصطفی افراد خویش  
 را مجاب کرد که تنها چاره اشان رفتن به روسیه است ، آنان  
 هم پذیرفتند و در حالیکه پی هر مسئله ای را به تنشان مالیدند  
 بجانب شوروی راه افتادند. ملا مصطفی اعلام آمادگی برای  
 رفتن نمود، اما گفت تنها مردانی باید همراه من بیایند  
 که خانواده هایشان نیازی به آنان نداشته باشند. سپس  
 آنهائیکه واجد شرایط بودند و شماره شان بین پانصد  
 ناهشتصد نفر بود روبه شمال راه افتادند .

روز بیست و هفتم ماه مه يك افسر عراقی به ایران خبر داد که  
 بارزانی ها وارد منطقه ترکیه شده اند و امکان دارد دوباره  
 سراز ایران در آورند. بعد از ظهر همان روز یکی از فرزندان  
 نوری بیگ بیگزاده اولین سته ، بارزانی ها را در نزدیکی  
 " امبی " ترگور مشاهده نمود. این گزارش در خوی به ژنرال  
 همایونی رسید، و آن زمان ژنرال در خوی انتظار ورود شاه را  
 به آنجا می کشید. پس از الحاق مجدد این مناطق به ایران  
 شاه اکثر شهرهای آن نواحی را مورد بازدید قرار داد. تا روز  
 بیست و نهم ماه مه بارزانی ها بسوی شمال ترگور در حرکت  
 بودند و به ناحیه " سومای " ایل شکاک رسیدند. عها یر منطقه  
 اکثر " گزارش لحظه به لحظه در مورد حرکت بارزانیها به  
 حکومت ایران می دادند، مثلا " اطلاع دادند که : بارزانیها

به آرامی حرکت می کنند - پیاده هستند - فقط بیماران و -  
زخمی ها بر پشت اسب یا قاطر سوارند.

تا روز سی ام ماه مه کاملاً برای ایران مشخص گردید که مسیر  
بارزانیها روبه شوروی است. رئیس ستاد ارتش ایران نستور  
ناد که به هر طریقی که شده دربره "قطور" جلو آنها گرفته  
شود. برای انجام این مأموریت دو گردان از خوی راه افتادند  
در حالیکه چند ستون هم طرف ماکو را گرفته بودند. در فاصله  
مدت سی و یکم مه تا دوم ژوئن مسیر بارزانی به منطقه ترکیه  
افتاد، دوباره وارد خاک ایران گردیدند. هنگام طلوع  
آفتاب روز سوم ژوئن دسته ای از بارزانیها به قطور  
رسیدند. یک شب قبل توانسته بودند بطور پنهانی از میان  
دو گردان بگذرند. شاه که آن موقع از اردبیل دیدن میکرد -  
فرمانی به این مضمون صادر کرد: لازم است بارزانیها  
قبل از اینکه از ایران خارج شوند، به شدت سرکوب گردند  
هر فرماندهی در اجرای این فرمان کوتاهی نماید تحویل ناگاه  
ویژه نظامی خواهد شد. از سوی رئیس ستاد ارتش نیز فرمان  
مشابهی اما بالحنی آرامتر، صادر گردید.

بارزانیها در منطقه بودند و روز نهم ژوئن در بیست و پنج مایلی  
شمال غربی خوی در کوهستانهای "سوسوز" ناگاه از چهار طرف  
با تفنگ و نارنجک به ستونی حمله کردند که برای سرکوبی آنان  
آمده بود. پس از اینکه شماره فراوانی از ارتش ایران کشته و  
زخمی شدند وعده ای نیز اسیر گردیدند، بارزانیها بجانب کوههای  
شمال شرقی رهسپار گردیدند. روز دهم ژوئن به بیست و پنج مایلی  
جنوب شرقی کوهستان "آارات" که مشرف به رود ارس و مرزهای

روسیه است رسیدند و چنین پیدا بود که مهاجرت آنان دارد  
به پایان خود نزدیک می شود، آنها دو بست و بیست مایل -  
مسافت را در مدت چهار روزه روز طی کرده بودند. روز دهم ژوئن  
ملا مصطفی دونفراز افرانش را به مرز شوروی اعزام داشت.  
پس از پنج روز واحد های ارتش بدنبال آنها آمدند تا ببینند  
که آنان در چه حال و موقعیتی هستند. وقتی روز هجدهم ژوئن  
به نزدیکی ارس رسیدند، دیدند که دشمنان آنها به آن سوی  
مرز و بداخل خاک شوروی رفته اند و مقدار زیادی تفنگ  
تارنچک، مهمات از آنها، به اضافه دو جسد که در رود ارس  
غرق شده بودند، برجای مانده است. اینجا درست مقابل  
بست "ساراچولا" ی شوروی بود.

ملا مصطفی و افرانش تا یازده سال و چهار ماه آینده نتوانستند  
دوباره سرزمین اجدادی خویش را ببینند.

## آخرین گفتار

اقدامی که جمهوری کرد در سال ۱۹۴۶ انجام داد يك كوشش -  
قهرمانانه‌ی ملی بود یا يك حرکت خائنانه و جدائی خواهانه؟  
دخالت بازرانی چه انگیزه‌ای داشت؟ يك همکاری برادرانه  
و انسانی یا ارضاء حس توسعه طلبی و نفوذ شخصی؟  
پس از سقوط جمهوری پاسخهای گوناگونی به این پرسشها داده  
شده است، اما آیا برآستی در پشت برده چه خبرهایی بوده و -  
حقیقتی در این باره وجود داشته است یا خیر؟  
حقیقت و راستی اگر هیچ کسی بدنبال پیدا کردنش نرود، بالاخره  
در میان چیزی بچ گم خواهد شد.

از زمان سقوط جمهوری تا امروز (۱۹۶۲) مها با دنا نظر ظاهر و  
باطن تفریاتی فراوانی یافته است. هم اکنون در حدود  
بیست و دو هزار نفر جمعیت دارد (۱۹۶۲)، مردم در ساختمانهای  
تازه ساخت و زیبا زندگی می کنند، خیابانها آسفالت شده اند  
و مردم از بسیاری چیزهایی که در سال ۱۹۴۶ وجود نداشت -  
بهره می برند. سیاه سه ارتعایران در مها باد مستقر شده و  
حفاظت از منطقه به آن سپرده شده است. چگونگی اوضاع  
داخلی شهر بویژه تحت نظارت و فرماندهی بعضی از افسران  
فعال، همچون سرلشکر "کریم وهرام" روبه بهبودی چشمگیری  
رفته است، ژنرال وهرام از سال ۱۹۵۵ تا ۱۹۶۰ فرماندهی  
سیاه سه را برعهده داشت. چگونگی شهر با مقایسه با سالهای  
۱۹۴۵ و ۱۹۴۶ بسیار خوب و قابل کنترل است و مردم در رفاهیت و  
آسودگی مورد رضایت خویش بسر می برند. از آن فشاری که در  
سال ۱۹۴۱ بردوش آنان سنگینی می کرد خبری نیست.

مردم در اثر بالا رفتن سطح فرهنگ از بسیاری از مسائل جهان - اطلاع دارند ، برعکس سال ۱۹۴۶ که در بیخبری بسر می بردند . بیشتر مسئولین آفریز جمهوری ، امروزه بر سر شغل و کار عادی خویش بازگشته اند . آتش کینه ، اعدامهای سال ۱۹۴۷ که مدتی بسیار بحرارت بوده ، کم کم به سردی گرائیده است . سرگذشت خانواده ، قاضی ها بسیار غم انگیز و اندوه آور بود . افراد عشایر امروزه مسلح نیستند ، اما همچنان غیروروشید می باشند و لباسهای زیبا و رنگارنگ خود را همچنان بر تن دارند . بعضی از سران عشایر بزرگ همچون : امرخسان و علی آقا هبکری امروز زنده نیستند و بجائی رفته اند که کسی رابه آنان دسترسی نیست . نسته ای هم برای نگهداری خاطرات گذشته ، و شاید انتقام گرفتن در آینده هنوز زنده اند . سازمانهای ملی گرا فعالیت زیر زمینی دارند و توسط عده ای جوانان پرشور و مسلح رهبری میشوند . افکار جدائی خواهانها شاید هنوز از درون بعضی ها بیرون نرفته باشد ، اما شوروی موفق نگردیده ، مردم را در جهت خواسته های خویش بکشانند . هم اکنون نهضت ملی گرایانه در عراق آغاز یافته که اکثراد ایرانی از درون دل با آن هماهنگند و پیروزی آنرا آرزوی عمیق خویش می دانند . در عراق از زمان انقلاب سال ۱۹۵۸ که راه برای بازگشت مجدد ملامطفی به آنجا گشوده شده ، تمایلات ملی در آنجا مرکزیت پیدا کرده . اکثراد در آغاز همچون قهرمانان ملی مورد استقبال پرشوری قرار گرفتند و ملامطفی اجازه ی سازمان دادن مجدد حزب کمکرات کردستان عراق را یافت . سپس تمایلات ملی اکثراد توسعه یافت و بجائی رسید که در ماه

سپتامبر سال ۱۹۶۱ اکثر اکراد انقلابی و مسلح در کردستان -  
 عراق تمرکز یافتند. در شمال ملا مصطفی رئیس اتحاد قبیله‌ای  
 و رهبر حزب کمکرات کردستان عراق بوده، در حالی که در قسمت  
 پائین استان لوان سلیمانیه یک سازمان دیگر برای دستیابی  
 به اهداف خویش با دولت عراق روبرو بود. در "رانیه"  
 عباس مامند آقا آکو، رهبری گروهی را برعهده داشت، -  
 ناچار بار دیگر دولت عراق از "شیخ رشید لوان" خواست که  
 علیه بارزانیها وارد عمل شود، اما شیخ رشید اینگونه که در  
 سال ۱۹۳۱ توانسته بود، این بار نتوانست کاری از پیش ببرد.  
 چادر نشین های هرکی کوچ خود را روبه پشت های اربیل، و منطقه  
 بارزان روبه مرزهای ایران آغاز کرده بودند، ویکی از پر  
 حادثه ترین کوچها پشان در روزگار دینار مارک سایگز در سال  
 ۱۹۰۶ انجام گرفت. همانند سالهای ۱۹۳۲ و ۱۹۴۳ و ۱۹۴۵ آن -  
 سلاحهایی که ارتش عراق علیه اکراد انقلابی بکار می برد -  
 نیروی هوایی است که اخیراً "میگ های ساخت شوروی هم به آنها  
 اضافه شده اند. چگونگی اوضاع از نقطه نظر عمومی و کلی باروز  
 های شکل گرفتن جمهوری و آن هنگام که در سال ۱۹۴۵ نسته ای -  
 کرد به باکو رفتند و میخواست مسیر بجانب روسها متمایل  
 گردد، نیز روزهای فعالیت جمعیت ژ. کاف در مهاباد، و حزب  
 هیوا در عراق که کوششهای آن بوسیله ی رهبران مسلحش به  
 بیراهه کشیده شده، بسیار فرق کرده است.  
 اکراد ضرب المثلی دارند که می گوید (شهر لیه بی کاری با شتره)  
 یعنی جنگیدن بهتر از بیکاری است، شاید بسیاری از جنگها  
 را بر اساس این ضرب المثل بوجود آورده باشند.



می توان پیش بینی کرد که : همچون گذشته کردستان بخاطر کوه های سربلک کشیده اش ، بخاطر موقعیت خاصی که دارد بعللی دیگر ، مدتی از یادها برود و فراموش گردد، اما امکان دارد پس از چندی دوباره جنبشی عادلانه و شجاعانه در آنجا شروع گردد و بسیاری از افرادی که نامشان در این کتاب آمده است ، یا جوانانی که فعلاً ناشناخته و گمنام می باشند ، وارد میدان مبارزه شوند ، و همچون همیشه بار دیگر تاریخ تکرار گردد.

پایان



« تیمسار سرلشکر کریم ورهرام فرمانده سابق لشکر ۴ رضاییه  
فرماندهی سپاه ۲ شمالغرب

## ملحقات

برای هرچه روشن تر شدن مطالب کتاب تحقیقات فراوانسی بعمل آوردم. نزد تمام اشخاص محترمی که در آنروزگار (سال ۱۹۴۶) مصدر کار حکومتی بوده و هماکنون زنده اند رفتم و مسائل حساس و ابهام آمیز را با خود آنان بگفتگو گزاردم اینک به ترتیب، به موارد فوق الذکر اشاره می نمایم البته لازم به توضیح است که برهرا نمان آگاه و مو منسی وظیفه انسانی و دینی واجتماعی است که تاجائی که در توان دارد نسبت به پاک گردانیدن نروغ از تاریخ اقدام نماید اگر در زمینه تاریخ مطلب نروغ منتشر شود، شاید ضررش بیشتر از زیان بمباران هم باشد، زیرا در آینده نسلهائی را در مسیر انحرافی رهبری خواهد کرد، این است من در اینجا بار دیگر از همه برادران و خواهران آگاه و مطلع استنها دارم اگر در مورد مطالب مندرج در این کتاب ایراد و انحرافی مشاهده می کنند و می بینند بعضی از حواث بشکلی دیگری بوده، آن شکل را همراه بامدارك و دلایل خود ارائه فرمایند تا بتوانید در چاپهای بعدی از آن بهره برداری نمایم.

شب دوم اردیبهشت ماه سال ۱۳۵۹ شمسی نزد سرور گرامسی "عبدالله نهری" مشهور به "عبداللهی برایم شمزینی" - رفتم، متا سفانه در موقع ورود من ایشان بسیار بیمار و ناراحت بودند، ولی با اینهمه در کمال صفا و خوشروئی مرا به حضور پذیرفتند. ایشان در نمايشنامه "دایکی نهشتمان" (مام مپهن) به نقش مادر وطن بازی کرده بودند و آنزمان همه جا صحبت از خوش صوتی ایشان بوده است. مشارا لیس

گفتند که نمایشنامه براساس پنج شعر از اشعار شاعر ملی  
کرده، استاد ده‌زار ساخته شده بوده اشعار اینها بودند:

را و کوری به نخوو خوینریژ و خوین خور  
ثمیوه بن و خونا به سه زولمو زور  
له ژیربالمدا رای مه پهرینن  
هیلا نه که مان لی مهرو خینن  
ده ندوکسی شوشی شیشه‌ی گیانمه  
خهت و خاله که‌ی حه‌زی گیانمه  
من له مهرگی خوم دلم تیش نا کا  
به لام ده ترسیم تیسرو خه تا کا  
نه درسته له خوم وه رولم که‌وی  
چه‌رگم بیری له شیرن خه و ی

و در این نمایشنامه "سهروس حبیبی" و "سید عبیدالله  
ایوبیان مرکزی" نیز به نقش فرزندان امام مهین بازی -  
می کردند. و رو به مرفته نمایشنامه مورد استقبال بسیار  
گرم و بی نظیر مردم واقع گردید. برادر "عبدالله نه‌ری"  
متأسفانه در پائیز سال ۱۳۶۰ دارفانی را وداع گفتند.  
روانشاد و بهشت برین جایگاهش باد.  
با جناب "صدیق حیدری" ملاقاتهای متعددی داشته‌ام و  
ایشان هر بار با کمال محبت مرا پذیرفته اند در این باره بسیار  
سپاسگزار و ممنون ایشان هستم. مشارالیه یکی از بنیان‌گذاران  
جمعیت ژوکاف بوده‌اند و بخاطر مسائلی ملی زحمتهای فراوانی  
را متحمل گردیده و آوارگی و دربندری بی‌سازحدی دیده‌اند، که  
البته خودشان از این آوارگیها بنام پرافتخارترین دوران -

حیات خویش یاد می کنند. یکی از جالب ترین ملاقاتهای من با ایشان شب دوشنبه مصافح با اول بهمن ماه ۱۳۵۸ شمسی بود که آن شب را ایشان دقیقاً " تا ساعت دوازده نصف شب بطور مشروح با من گفتگو کردند و مسائل بسیاری را برایم تشریح نمودند. خاطراتشان در دوران آوارگی راستی جا دارد بصورت کتاب جداگانه ای منتشر گردد. جناب صدیق حیدری در سال ۱۹۴۶ وزیر تبلیغ و پروپاگندا بوده اند .

به جناب ملا " قادر مدرسی " شخصیت مورخ و محترم و گرامی نیز چند بار ملاقات و گفتگو داشته ام و بسیار از مضرشان کسب فیض نموده ام . در یکی از دیدارها که در ساعت پنج بعد از ظهر روز یکشنبه مورخه ۱۳۵۹/۱/۱۷ انجام گرفت ، من چند مسئله را با ایشان به گفتگو گزاردم . البته بایسد این مطلب را نخست اعلام نام که جناب قادر مدرسی که از يك خانواده محترم روحانی می باشند، از بنیان گزاران جمعیت ژ. کاف بوده اند و در سال ۱۹۴۶ مدتها مسئول چاپخانه ای کردستان و گرداننده آن بوده اند . روزی که من به خدمت ایشان رسیدم ، در اثر لیز خوردن و افتادن به زمین در زمستان پای چپشان شکسته بود و چندان حال خوشی نداشتند ، اما اظهار داشتند که چون تحقیق در يك سلسله مسائل تاریخی است با کمال مهل حاضر به گفتگو هستم . نخستین سوال من در مورد نطقی بود که روز ۲۲ ژانویه ، پس از اعلام جمهوری زهرو بیگ آن را ایراد کرده بود ، دایره به حمله به شیخ عبدالله افندی گیلانی و جاسوس قلمداد کردن ایشان ، جناب مدرسی اظهار داشتند : بعد از ظهر همان روز شیخ عبدالله مجبور

به ترك مهاباد گردیدند و شب را به قهوه خانه حیدرآباد عزیمت نمودند. آنگاه مقاله " زیرو بیگرا آوردند تا در روزنامه " کردستان بجای برسائیم ، من تاسه روز مرتب امروز و فردا می کردم ولی بالاخره مجبورم کردند تا آن را چاپ و منتشرمائیم . در آخر نیز معلوم شد که محرك اصلی در تنظیم این مقاله ، سروان " نمازعلی اوف " روسی بوده است . نظر جناب مدرسی بطور کلی در مورد جریانات و سخنرانی های آنروز این بود : در آن روز چندین " لعنت نامه " قرائت گردیده گفته شد که اموال فلان ثروتمند باید معاویه شود خون فلان ستمگر باید ریخته شود ، دست فلان فئودال باید قطع گردد و ... در حالیکه بیشتر حاضرین در آن گردهم آئینی از مالکین ، ثروتمندان و اربابان بودند و هر ارباب عدهی زیاد تغذگی و افراد مسلح در اختیار داشت . به فریاد اگر آن حرفها خوب و درست هم بودند ، آنروز وقتش نبوده هنوز هیچی نشده و از راه نرسیده ، با این سخنان اولین تخمهای نفاق و دشمن داخلی تراشی را پاشیدند .

در مورد جمعیت ژ . کاف اظهار داشتند : بنیانگزاران این گروه سیاسی عبارت بودند از : محمد نانو زاده - عبدالرحمان ذبیحی - حسین فروهر - عبدالرحمن امامی - خودم (منظور جناب قاندر مدرسی است) - قاسم قاندری - ملا عبدالله دادی - محمد یا هو - صدیق حیدری - عبدالرحمن کیانی - میر حاج که این يك نفر عراقی بود . و روابط حزب ، سعید حهه مقاله نامی بود . محل اولین گردهم آئینی که منجر به ایجاد نطفه جمعیت - ژ . کاف گردیده ، باغ امین الاسلام بود که امروزه بیمارستان

مبارزه با سل مهاباد در آنجا واقع شده است. آرم این جمعیت، شکل خورشید بود که در وسط آن با الفبای لاتین دو حرف ژ و و کا نوشته شده بود. این جمعیت يك تشکیلات کاملاً مخفیانه وزیرزمینی داشت و راستی روسها را نیز مات و مبهوت کرده بود، و بالاخره به دلایلی تحت فشار روسها دست نشانگان در آذربایجان این جمعیت تغیر نام و تغیر ماهیت یافت. عبدالرحمن ایلخانیزاده بزرگترین کمکهای مالی به این جمعیت می کرد.

بعد از ظهر روز پنجشنبه ۱۳۵۸/۱۰/۲۲ به محل کار سرورگرامی جناب "سیدرحیم ایوبی" واقع در پاساژ ایوبی رفتم که باید بگویم لحظات بسیار پرارزشی در خدمت ایشان بودم. مشارالیه ماجرائی را از قول پدر مرحومشان نقل کردند که جا دارد مورد تحقیقات دیگر نیز قرار گیرد و راستی مسئله بسیار جالب و قابل توجهی است، شرح آن این است: شبی سه نفر روس در "پسوه" به منزل قرنی آقا مامش میروند البته مدتی قبل از اینکه جریان جمهوری بوجود بیاید و به اومی گویند: شما رئیس عشره هستید، امکانات دارید نفوذ و قدرت دارید، چرا برای احقاق حقوق مردم کرد قیام نمی کنید؟ اگر لازم باشد ما بول و اسلحه و حتی سرباز هم در اختیار شما قرار خواهیم داد. قرنی آقا می پرسد: آیا شما حاضر هستید يك سند رسمی معتبر در این باره به بمن بدهید؟ پاسخ میدهند خیر. می پرسد: می توانید در روزنامه های رسمی خودتان از جنبش ما پشتیبانی کنید؟ پاسخ میدهند خیر این کار را هم نمی توانیم انجام دهیم.

بعنوان آخرین سوال قرن آقا می گوید : بالاخره می توانند  
 در برنامه های رادیوئی تان حرکت و نهضت ما را مورد تأیید و  
 پشتیبانی قرار دهید؟ باز هم پاسخ منفی می دهند. قرن آقا  
 می گوید در این صورت من هم نمی توانم تنها به پشت گرمی  
 چند کلمه حرف بزنم و یا مقدار کم مخفیانه ای که  
 در این باره بمن می کنند با سرنوشت ملتی بازی بکنم .  
 جناب ملا قاسم مدرس حرف " سید رحیم ایوبی " را تأیید کرده و  
 اضافه نمودند که من این جریان را از خود قرن آقا شنیده ام .  
 عده ای هم می گویند این ماجرا بصورت دیگری بوده و آن اینکه  
 پس از تشکیل جمهوری مهاباد روسها می بینند که قرن آقا  
 که شخص قدرتمند و بانفوذی بوده هیچ اهمیتی به حکومت و یا  
 شخص قاضی نمی دهد و می دانند اگر این فرد هم جانب حکومت  
 اکراد را بگیرد آنرا اعتبار و قدرتی دیگر می بخشند  
 این است روزی سه نفر روسی نزلش رفته و به او می گویند که  
 چرا به قاضی و حکومت اکراد گردن نمی گزارید؟ قرن آقا  
 می پرسد که آیا شما حاضر هستید سند معتبر و با ارزش  
 در مورد ادامه حیات حکومت اکراد به قاضی بدهید، یا رژیم  
 اکراد را در روزنامه های و یا رادیوهای خود به رسمیت  
 بشناسید و از آن پشتیبانی کنید؟ اگر اینکارها را خواهید  
 کرد بگوئید تا بمن با کمال افتخار نوکری قاضی و رژیم  
 را بگردن بگیرم . پاسخ روسها این بوده که ما نمی -  
 توانیم هیچگونه مدرکی در این باره بدهیم ، قرن آقا  
 هم می گوید در این صورت هیچگونه انتظاری از من نداشته  
 باشید . حال کدامیک از دو مورد بالا درست تر است؟ باید کمانی

که در این مورد مدارکی دارند ، با از نزدیک در جریان بوده اند  
موضوع را روشن کنند.

نخستین ملاقاتم با جناب " سید عبدالقادر سیادت " فرزند  
فقید سعید ، مرحوم " حاجی باباشیخ " روز سه شنبه  
مورخه ۱۳۵۹/۱/۱۲ در محل کار روزانه اشان ، دفترخانه اسناد  
رسمی شماره ۱۱ مهاباد ( اسناد و املاک ) انجام گرفت و این امر  
مقدمه بود برای چندین دیدار پرازش و مفید دیگر . طی ایمن  
دیدارها مسائل فراوانی در مورد شخص حاجی باباشیخ  
پرسشهایی مطرح نمودم و پاسخهایی از زبان فرزند ایشان شنیدم  
که در اینجا نقل می کنم : پرسش نخست من در مورد علت نفوذ  
آن مرحوم در دستگاه رضاخان بوده ، که چنین پاسخ شنیدم :  
حقیقت این است که حاجی باباشیخ بعنوان یک شخصیت روحانی  
و عارف مورد اعتماد و احترام توده مردم بوده ، اکثر مشکلات  
منطقه و حتی اختلافات خانوادگی و گروهی با دخالت ایشان رفع  
و حل می شد و طبیعا " رضاخان دلیلی نداغت و نمی توانست به چنین  
شخصی احترام نگذارد ، ولی همانگونه که ملت کرد و تارشیخ  
شاهد است مرحوم حاجی باباشیخ از نفوذی که در دستگاه رضاخان  
داشت حداکثر استفاده را در جهت خدمت به مستضعفان و گرفتار -  
شدگان در آن دستگاه ظلم و استبداد می نمود و تا آنجا که بحرفش  
توجه می شد بشف زندانها ن در بنده فقرا ، و مظلومین کوشش و -  
تقلا می نمود . نظر حاجی باباشیخ در همه موارد احقاق حقوق  
ضعفا و مظلومان بوده و هیچ نظری جز رسیدن حق به حقدار نداشت  
اگر عین متنفذی میخواست اعمال زوری بنمایند در مقابل دستور  
عادلانه و خدا پسندانه او و تهرش به سنگ میخورد و ناچار می شد به



اجرای عدل و انصاف تن در نهد و همین حق طلبی باعث شده بود که ستمگران در برابرش به زانو در آیند. این فقط تدابیر واقع بینانه حاجی باباشیخ بود که توانست بارها و بارها در میان عشایر گلباخی و تیلکو رفع فتنه و فساد بنماید و از سوی دیگر مردم بیگناه فراوانی را از زندانهای مخوف رضاخانسی رهایی بخشد. شرح خدمات آن فقید در این مختصر نمی گنجد با توجه به این موقعیت خاص بود که همیشه رضاخان درصد جلب قلب و نزدیکی به ایشان برمی آمد و اینهم حاجی باباشیخ بود که از این موقعیت فقط در جهت کمک به درماندگان بهره می گرفت. او بسیار وارسته تر از آن بود که بخاطر جاه و مقام و مال و منال دنیا قصد تقرب به پادشاهان وقت را داشته باشد. بسیار بجا خواهد بود اگر باجرئت بگویم که رضاخان از او وحشت داشت و چون امکان از زمین بردن او را نداشت، ناچار درصد جلب و جاهت او برمی آمد و سعی داشت حسن نیت خود را به او ثابت کند، لذا همیشه در این فکر بود که بوسیله ی جاه و مقام یا مال و ثروت دنیا او را بخود نزدیک نماید. برای نمونه به دو مورد اشاره می نمایم، اول در سفری که ایشان را بتهران احضار می نمایند، در آنجا از او دعوت می کنند که در تهران مقیم شود و بعنوان وزیر معارف (فرهنگ) خدمت نماید و حتی ابلاغ وزارت ایشان را صادر می کنند. حاجی باباشیخ پاسخ می دهند اگر من در میان مردم باشم بهتر می توانم به آنان خدمت کنم، اشخاص باسواد در مملکت زیادند کسی دیگری می تواند وزارت معارف را اداره نماید. دوم :- رضاخان سعی میکند از طریق مادیات او را راضی و قانع نماید

لذا دستور می دهد دو آبادی " شین آباد " و " بیدآباد " در چند کیلومتری میان دو آب ، که آن موقع جزو املاك خالصه محسوب می شدند، به حاجی بابا شیخ بدهند، در همین زمینها سپهبد شاه بختی ، امیر لشکر شمال غرب آنروز به حاجی بابا - شیخ تلگراف می زند و جریان را بازگو می نماید و از ایشان دعوت می کند که به اورمیه رفته وطنی تشریفاتی قبالی دوا بادی را بوی تسلیم نمایند، حاجی بابا شیخ تلگرافی جواب میدهد:

ما آبروی فقر و قناعت نمی بریم - با پادشاه بگوی که روزی مقرر است شاه بختی در این رابطه گفته بود: با سرسخت کاری نمیشود کرد. در پاسخ این پرسش من که: مرحوم حاجی بابا شیخ بنام يك روحانی مدتها گوشه گیر بوده چه انگیزه ای باعث شد دست به اسلحه برده و مدتی هم با محمد رشیدخان بانه رابطه داشته - باشد؟ جناب سیادت اظهار داشتند: حاجی بابا شیخ تنها يك روحانی به آنصورت که در باره روحانیهون تعریف می شود نبوده در جائیکه می دانست طرف ظالم تر از آن است که با ارشاد به راه مستقیم بیايد دست به اسلحه هم می برد چنانکه در جنگ بین المللی اول که روسها به ایران تجاوز کرده بودند حاجی بابا شیخ با تفاق آراء بعنوان رئیس المجاهدین در - کردستان ایران حتی کردستان عراق معرفی شده بود و عملاً مسلمانان مناطق کرد نشین را بسیج نموده و با سربازان متجاوز روسی به نبرد پرداخت و تا روزیکه انقلاب کبیر روسیه بوقوع پیوست و سربازان تزاری خاک ایران را ترک کردند به مبارزه ادامه داد و در اغلب جنگها روسها را شکست فاحش داد و در همین

رابطه بود که از طرف سلطان عثمانی آفرود فرمانی در جهت  
 تشویق و تقدیر از مجاهدات ایشان صادر شده، بهر حال وقتی  
 در جنگ بین المللی دوم ارتش متفقین به ایران حمله نمود و  
 حکومت رضا خان ساقط شده، مناطق کردنشین همچون سایر  
 نواحی ایران از نفوذ دولت خالی ماند، محمد رشید خان  
 بانه‌ای، در مناطق بانه، سرشت، و سقز بنام احقاق حقوق  
 ملت کرد و تحت نظارت ماموران انگلیسی شروع به اقداماتی  
 نمود و با توجه به عشایری بودن اقدامات بعضاً "منطقه دجار  
 آشوب شده و مردم مورد اذیت و آزار قرار می گرفتند بنحویکه  
 در بعضی مناطق رعب و وحشتی خاص مردم را فرا گرفته بود این -  
 بود که عده‌ای از ریش سفیدان و معتمدین اهل شهرستان سقز  
 از جمله مرحوم ملا وهاب امام زاده - حاجی عزیز دباغی و ...  
 به "ترجان" محل سکونت حاجی باباشیخ آمده و با اصرار و  
 ابرام او را با خود به سقز بردند تا شاید بتواند کاری کند  
 و منطقه را از ضروریان و چپال و غارت شدن بیش از این نجات  
 دهد حاجی باباشیخ به سقز می رود و با مذاکره و زحمات زیاد -  
 موفق می شود تا حدودی جان و مال و ناموس مردم را از خطر تهاجم  
 دست درازی افراد محفوظ دارد، عشایر از شهر بیرون می روند  
 و چند نفر از نزدیکان خود را مامور محافظت از جان و مال مردم  
 می نماید، در آن وقت سیاست حاجی باباشیخ این بود که طرفین  
 متخاصم تا روشن شدن تکلیف قطعی دولت هر اختلافی را از طریق  
 گفتگو حل کنند و در این میان با هر طرفی که میخواست به حقوق  
 مردم دست درازی کند جنگ میکرده، و به همین دلیل چند بار با  
 سربازان دولتی، و چند بار نیز با جنگجویان غیر مسئول جنگید

خلاصه و در هر حال يك هدف داشت و آن هم رسیدن حق به حقدار بود و در هر دوره منطبق با شرایط آن دوره اقدام می کرد و اگر مسلحانه دفاع می کرد می گفت: آخر الدواء الكی .

از شیوه کار حاجی با باشیخ در طول مبارزات او بخوبی پیوسته است که او طرفدار محمد رشیدخان و امثالهم، و با دولت و عمال ظالم آن نبوده است، او طرف دار مردم بود و بنظر خودش مصلحت مردم در چه بود آن کار را انجام میداد، او با سعه صدری که داشت دارای افکار ناسیونالیستی بسیار معقول و منطقی بوده، حقوق هر فردی را از هر طایفه و قبیله و نژادی که بود محترم می شمرد بشرط آنکه آن فرد هم حقوق سایرین را مراعات می کرد.

در پاسخ به این پرسش که انگیزه پیوستن حاجی با باشیخ به مسائل سال ۱۳۲۴ شمسی چه بود؟ چنین فرمودند: بیشك يك انگیزه ناسیونالیستی مثبت و معقول در جهت احقاق حقوق مشروع مردم کرد. ایشان یکی از بنیان گزاران نهضت ناسیونالیزم کرد در ایران و در عراق بوده اند، هر دو یکطوریکه در مبارزات خود در جنگ جهانی اول سعی میکرد روسها را از منطقه های کرد نشین بیرون رانده و يك خودمختاری اسلامی بدون دخالت دولتهای بزرگ در کردستان پیاده کنند. این مورد عده ای از بزرگان کرد ترکیه و عراق نیز با ایشان همفکری کردند. بویژه شیخ محمود سلیمانیه که شرح ماجرا در این مختصر نمی گنجد. در هر صورت، حاجی با باشیخ در هر فرصتی که پیش می آمد به نیت حفظ حقوق مردم کرد کوشش لازم را می نموده، نهضت آزادیخواهان آن روزی مردم کرد را وایل امیدوارکننده بود خیلی زود معلوم شد که روسها بدنبال نفع خویشند نه حقوق

مظلومان، حاجی باباشیخ این موضوع را پیش از دیگران درک کرده و بخوبی میدانست که وابستگی به آنان آینده خوشی ندارد، در این رابطه یا دآوری مطلبی خالی از فایده نخواهد بود و آن اینکه ایشان با عده‌ی دیگری به باکو دعوت می‌شوند در جلسه‌ی «میرجعفر باقروف» پیشنهاد می‌نمایند تا وقتی که اکراد برای اداره کردن امور خود مستقیماً می‌توانند اقدام کنند، باید تحت تابعیت و نظارت حکومت کمکراتیک آنزبایجان باشند، حاجی باباشیخ به شدت با این پیشنهاد مخالفت می‌نماید و می‌گوید: اگر بنا باشد که ملت کرد تحت قیمومت دیگران باشد، چرا همان قیمومت حکومت مرکزی ایران را نپذیرد؟ این پیشنهاد عما از چاله در آمدن و به چاه افتادن می‌باشد، بخاطر این مخالفت مجلس بحث و مذاکره قطع میشود و مدعوین به محل خود برمی‌گردند.

در پاسخ این پرسش که همان‌گونه که ایگل‌تون اشاره می‌کند آیا رقابت و هم‌چشمی با بعضی از خانواده‌ها (مثلاً «ایلخان نیزاده») او را به این مسائل کنیدیا خیر؟ نظر شما چیست؟ اظهار داشتند حاجی باباشیخ و لاتروبا لاترازان بودند که بخاطر هم‌چشمی با این و آن نسبت به چنان مسئله مهمی که به سرنوشت ملتی بستگی داشت بزنند و فقط بخاطر مردم خود را به آب و آتش میزدند.

در مورد این مطلب که چطور شد نامبرده پس از استقرار مجدد حاکمیت ایران اعدام نگردیدند؟ چنین فرمودند: برخلاف نظر بعضی از فرضین و یا ناآگاهان حاجی باباشیخ بعلت تبارنی قبلی با حکومت ایران نبود که اعدام نشده، این امر دو علت داشت اولاً مسئله کبر سن که ایشان بالای هفتاد سال

سن داشتند و برابر قوا نین آن روزگار کسانی که بیش از هفتاد سال سن داشتند اعدام نمی شدند. ثانیاً " وقتی که ایشان با زداشت گردیدند مرحوم " ملك محمود سلیمانیه " رئیس اکراد ناسیونالیست عراق شدیدا " بدولت ایران اخطار کرد که چنانچه اگر يك مواز سر حاجی با با شیخ کم شود منطوق مرزی سردشت و بانه و مریوان را اشغال خواهد نموده بسا توجه به ضعف آن روزی ایران ، دولت مجبور به قبول خواسته شیخ محمود گردیده نامه شیخ محمود در این باره به ایران در پیرونده نامبرده در بایگانی ستاد ارتش می باشد.

پس از این جریانات آن مرحوم چه کاری کردند و در کجا اقامت داشتند؟ . پس از سقوط حکومت خود مختار و آزاد شدن از زندان حاجی با با شیخ بدستور دولت و تحت نظارت مداوم ما مور های حکومتی در خانه خود در قریه " ترجان " تحت نظر و ممنوع الملاقات گردید و تا پایان عمر این دستور در مورد ایشان به قوت خود باقی بود. اگر چه ما مورین در این باره شدت عمل بخرج میدادند اما اغلب فضلا و روحانیون دانشمند به دیدارش می آمدند.

آیا هیچ آثاری از ایشان برجای مانده است ؟ - بله ، آثاری از جمله رساله های در نجوم ، رساله های در حساب ، و حواشی زیادی بر کتب فقه و اصول اسلامی نوشته اند که متأسفانه تا کنون به چاپ نرسیده اند.

آیا بیاد دارید نزد چه استادانی درس خوانده بود؟ - استادان ایشان عبارت بوده اند از: استاد ملا حسن قزلبی فرزند مرحوم ملا علی قزلبی - استاد ملا احمد ورزی - استاد ملا عبدالکریم

بیاره مؤلف " تهذیب الکلام " .

در مورد تاریخ وفات ایشان بفرمائید . - تا آنجا که بیاد دارم حاجی باباشیخ در سال ۱۳۳۳ شمسی در سن هفتاد و دو سالگی در قریه \* " ترجان " وفات یافتند .

با تشکر فراوان از سرور ارجمندم جناب سید عبدالقادر سیادت از لطفی که فرموده و به پرسشهایم پاسخ دادند .  
بایکی از نزدیکان پیشوای شهید نیز گفتگویی داشتم که در اینجا بحث را می آورم و برابر درخواست خود شان از ذکر نام مشارالیه خود داری می نمایم . - بنظر شما با توجه به کل جریان ، هدف روسها از اینکار چه بود؟ - شرح اهداف شوروی ها از کمک به برانگیختن یا بطور صحیح ترکمک ضمنی به طرح ادعای خود مختاری در کردستان و آذربایجان البته احتیاج به بررسی جامع سیاست کلی شوروی در سطح جهانی دارد و شرح و بسط این مسئله خارج از عهده \* معلومات اینجا نباشد ولی با درک و استنباط شخصی این مسئله اولاً ایجاد حریمی امن در جوار سرحدات جنوبی شوروی و دوم وادار ساختن ایران برای دادن امتیازات بیشتر از جمله امتیاز نفت شمال بشوروی بود . سوم نظر شوروی بیشتر متوجه آذربایجان ایران بود و کمک چشم گیری بکردستان نکردند . اصولاً ابرقدرتها در هر گوشه ای از جهان برای پیشبرد اهداف سیاسی خود عمل میکنند اگر با جریان های سیاسی در میان سایر ملتها و ملیت ها برخورد میکنند و بسط نحوی از آنها \* جریان نهضت های آزادی خواهی سایر ملل در مسیر اهداف سیاسی آنان قرار بگیرد ، گوشه \* چشمی نیز به پیشبرد آن نهضت ( آنهم در حدود حفظ و پیشرفت مصالح سیاسی خودشان ) -

می کنند بطوریکه تاریخ شاهد است در خلال جریبات کرستان و آنریباجان تا قوام السلطه نخست وزیر وقت ایران به شوروی رفت و قول دادن امتیاز نفت شمال را به آنها داده سیاست کلی شوروی به نفع ایران تغییر پیدا کرد و بعداً " که آقای حسین علاء نخست وزیر شد و مجلس مقاوله نامه نفت را با مجاهدتها ی مرحوم دکتر محمد مصدق رد کرد و آقای علاء تقاضای بیرون رفتن شورویها را در سا زمان ملل مطرح کرده، مولوتوف وزیر خارجه وقت شوروی در پاسخ به اعتراضات نمایندگان نکته\* جالبی گفته بود و آنهم این بود: " شوروی گربه های دیگری برای چوب زدن دارد" با بهر قدرت و موفقیت کمونیست ها در چین و فشار افکار عمومی جهان حاضر شد ایران را تخلیه و نهضت های ایرانی را فدا نماید.

- علل داخلی و خارجی سقوط حکومت آنروزی را چه چیزهایی میدانید؟

- اولاً " علل خارجی: تغییر سیاست شوروی در مورد ایران - سازش نهانی میان آمریکا و شوروی. اما علل داخلی: عدم آگاهی و رشد سیاسی مردم مخصوصاً " روستائیان، رواج اصول عشایری و خانخانی و فئودالیت که آن زمان در ایران و بویژه در کردستان رایج بوده، همانطوریکه حتی امروزه مشاهده می شود اکثر عشایر نفع ایلی و شخصی خود را بر منافع ملی ترجیح می دهند. پائین بودن سطح فرهنگ و دانش و نا آگاهی عمومی و منظور داشتن منافع شخصی و اغراض جاه طلبی و خودبزرگ بینی توأم با تحریکات و - تبلیغات حکومت های استعمارگرو تطمیع سران ایلات و عشایر بسته شیوه\* همیشگی و عدم اتحاد و یک رنگی در میان ملت کرد از علل اصلی سقوط حکومت ملی بود.

- چه پیشنهادی دارید برای اینکه حوادث تلخ تکرار نشوند؟



- در این رابطه بنظر من باید نخست در اعتلای سطح فرهنگ و -  
 دانش و بینش عمومی مردم کوشید تا با درك صحیح واقعیات برای  
 پیشبرد اهداف خود اتحاد و اتفاق بوجود آورند و هر سری آزادی  
 سر نهدند. دوم قرار گرفتن در مسیر جریانات سیاسی جهانی البته  
 نه از لحاظ وابستگی به ابر قدرتها بلکه برای بهره برداری  
 از جریانات سیاسی به نفع ملت و به پیش راندن نهضت در مسیر  
 درست و متکی بودن به خدا و به خلق که برای تحقق این منظور  
 باید حتی المقدور از گروه گزینی و ایجاد تشتت و اختلاف و تفرقه  
 پرهیز نمود. اگر ملتی یا نهضتی بتواند خود را بسازد و متفق  
 و متحد باشد و از گروه گزینی و بسته بازی دوری نماید، قطعاً  
 بخواست مشروع و طبیعی و انسانی خود می رسد. در غیر این صورت  
 با شیطنتهای ابر قدرتها و اعمال سیاستهای تفرقه بینداز و حکومت  
 کن دولتهای استعمارگر و استثمارگر محلی که برای بزیر مهمیز  
 کشیدن و استثمار ملتها از هیچ سببه و نیرنگی دست بردار -  
 نیستند و با زدن رنگهای سیاسی و برجسپهای تجزیه طلبی و غیره  
 به نهضتهای آزادیخواهان از جمله دعای مشروع اسلامی و  
 انسانی ملت کرد میکوشند و متأسفانه کلاهان پس معرکه  
 خواهد بود. مرحوم پیشوا این نکات را بخوبی تشخیص داده و -  
 همیشه برای اعتلای سطح فرهنگ و درك عمومی مردم می کوشید.  
 - لطفاً اگر خاطرات خاص و جالب توجهی از پیشوا دارید بفرمائید.  
 - یا دم می آید بعد از سقوط حکومت جبار رضا خان و تعطیل شدن  
 مدارس شهر برای بازگشائی مجدد مدارس کوشش فوق العاده ای  
 مبذول می فرمودند در ملاقاتی با چند نفر از معلمین برای باز -  
 گشائی مدارس فرمودند: شما مدارس را باز کنید و بکودکان این

ملت محروم درس بدهید اگر با فروش این فرش (نست به فرشی که روی آن نشسته بودند زدند) هم باشد نمیگذارم شماها بدون حقوق بمانید.

دومین خاطره که همواره در نظرم زنده است و فراموشنا شدنیست، شهادت و شجاعت آن مرحوم در موارد حاد و مختلف بود در تبریز که شورویها با دعوت از سران عشا برکرد و کشتن آنان به تبریز میخواستند کرد ستان را و اوار نمایند که جزئی از آذربایجان باشد مرحوم پیشوا علنا « مخالفت کرده و اظهار داشتند ملت کرد دارای تاریخ آزاد میخواهی است آنهم یک تاریخ طولانی و درخشان و در این راه صدها هزار قربانی داده است آذربایجانها هیچوقت انعامی در مورد آزادی برای آذربایجان نداشته اند ملت کرد حاضر نیست با چشم پوشی از قربانیهای خود سلطه آذربایجان را قبول نماید اگر مقصود زیر سلطه بودن است، سلطه حکومت مرکزی برای ما کافی است. این شهادت و شجاعت شورویها سر مست از باده پیروزی بر آلمان نازی را و - دار به سکوت نمود.

سومین خاطره، در جریان محاکمه فرمایشی بعد از سقوط حکومت ملی، و وقتی که دادستان نظامی ضمن اظهارات خود جمله توهین آمیزی نسبت به ملت کرد ادای کند، مرحوم پیشوا عصبانی شده و با برداشتن صندلی که روی آن نشسته بود به داستان حمله می کند و میفرماید: من اجازه نمی دهم که به ملت من توهین کنید، من چند تن استخوان اجدادم در این خاک پوسیده است، من کرد و ایرانی هستم و حقوقی مشروع و قانونی برای ملت من می خواهم، شماها غاصب و زورگو هستید، روی همین

ایده و ایمان جان شیرین خویش را فدای ملت نمود. روانش -  
 عا د و بهشت برین جا بگاش باد.

با سپاس و تشکر فراوان از وقتی که در اختیار من قرار دادید.

موضوع زیر را چند بار از خود جناب "عمر آقا علی یار" -  
 شنیده‌ام و جا دارد بسیار مورد دقت و تعمق قرار گیرد :

وقتی در سال ۱۹۴۱ همراه با پدرم به باکو رفتیم (اولین سفر  
 به باکو در متن کتاب) و چند روزی را در آنجا بودیم و به  
 بازدید از مزارع، کارخانه‌ها، تئاتر، و... پرداختیم. روز -  
 پیش از حرکت برای بازگشت، من در بازار باکو دنبال خرید  
 بعضی از وسائل مورد نیاز می‌گشتم. بداخل مغازه‌ای رفتم  
 يك پیره مرد ترك آنزربایجانی موسفید صاحب مغازه بوده، منم  
 به اشیاء نگاه می‌کردم که آن پیره مرد به زبان ترک -  
 پرسید: اهل کجا هستید؟ گفتم آنزربایجان ایران - مهاباد.

گفت: چطور شده به اینجا آمده‌اید؟ منم پاسخ دادم گفتم:  
 آمده‌ایم اینجا که اینهمه ترقیات و پیشرفت‌هایی را که شماها  
 بدان دست یافته‌اید ببینیم و وقتی برگشتیم آنرا الگوی -  
 خود در منطقه خودمان قرار دهیم. با دادن این پاسخ انتظار  
 داشتم پیره مرد بسیار خوشحال شود، دیدم نخست ناگهانی  
 به بیرون مغازه انداخت و مطمئن شد که کسی در آن دوروبر  
 نیست، بمن چند گول کرد (حالتی که پنجه دست را باز کنند و با  
 طرف کسی بعنوان تحقیر و تمسخر قرار دهند. در کردی چه موله  
 یا چه موله می‌گویند) و با ترکی به لحن شدیدی گفت: گیت!  
 گیت! (برو - برو) و مرا از مغازه اش بیرون راند.

یکی از افراد که به نام دانشجو به باکو اعزام شده بود و

در آنجا در مدرسه \* نظام مشغول تحصیل بوده این خاطره را تعریف کرده است: روزی افسر فرمانده ما را بیرون مدرسه برد و در مورد کلخوز و سوخوز مسائلی را برایمان شرح می داد. سپس راجع به محصولات کشتا ورزی پیش از انقلاب و بعد از انقلاب به سخنرانی دور و دراز پرداخت و گفت که محصول فلات شرکت زراعی پارسال فلان مقدار بوده، اما سال چندین برابر پارسال است و سال آینده فلان مقدار خواهد بود و ۰۰۰ در این اثنا درجه دار روسی که همراه ما بود و ترکنا رمن در صفا ایستاده بود و خونس ترک آذربایجان شوروی بود، سرش را بمن نزدیک کرد و به ترکی گفت: هه موسی به لان دی! ( یعنی هرچه ایسن افسر فرمانده گفت دروغ بود!) .

XX

توضیحی که در اینجا باید به آن اشاره شود، تمام عکسها و نقشه هائی که در این کتاب زیر شان شماره دارد، عکسهای هستند که در متن اصلی کتاب بوده اند، بقیه را خودم گرد آور کرده و به کتاب افزوده ام .

در ترجمه و تهیه کردی این کتاب اشخاص زیادی با من همکاری کرده اند که در اینجا لازم میدانم باری دیگر از همه آنها تشکر و سپاسگزاری نمایم، برادران گرامیسم سید عبدالقادر و سید عبیدالله صمدی - همکاری بسیار ارزنده ای نمودند.

از سرور بسیار محترم و ارجمندم جناب " سعیدخان هایون " نیز برای راهنمایی هان ارزشمندشان سپاسگزارم. بعضی از عکسها را نیز سرور گرامی آقای " صدیق ژیان (نانوازاده) در اختیارم قرار دادند که بسیار متشکر و ممنون ایشان نیز هستم .

در اینجا که ملحقات نیز به پایان می رسد ، باردیدگسراز همه\* دوستان و سروران ارجمندی که هرگونه مسئله\* روشنگری از آن روزگار بیاد دارند ، مارا به نشانی : آنربایجانفریبی مهاباد - کتابفروشی وانتشاراتسیدیان . در جریان قرار دهنده بسیار سپاسگزار خواهیم بود . مارا جز جستجو بسه دنبال راستی ها هیچ چیز دیگری به این کار وانداشته است ، امیداست همراهی وهمکاری لازم را بامابعمل آورید .

سید محمد صمدی

بهار سال ۱۳۶۱ شمسی

مهاباد .

ترجمه\* این کتاب در مراحل نهائی بود که متأسفانه استاد عالیقدر و روحانی مبارز و دلسوز جناب ملا عبدالکریم مصطفی پور آنر (شهریکندی) ظهر روز دوشنبه ۱۳۶۱/۱/۲ در مسجد مولوی مهاباد ترور شد و به درجه\* رفیع شهادت رسید و براستی نخستین شهید کردستان بعد از انقلاب گردید . بعنوان هدیه ای بسیار کم ارزش ترجمه\* این کتاب را به روح پرفتوحش اهداء می نمایم ، امید است باسخ قطره ای از دریای زحماتی باشد که او برای مسردم کشید و هما نگونه که وجودش برکت بود ، شهادتش نیز برکتی در جهت بیداری خفتگان باشد .

سید محمد صمدی

---

## فهرست مندرجات

صفحه	موضوع
الف	مقدمه * مترجم
۱	مقدمه * مؤلف
۵	نگاهی به قبل از سال ۱۸۰۰
۱۲	سده‌ی نوزدهم
۲۱	جنگ جهانی اول
۲۷	درمیان دو جنگ
۳۱	جنگ جهانی دوم
۳۶	قبایل کرد ایران
۴۷	اولین دیدار از باکو
۵۰	اداره شهرداری مهاباد
۵۳	شهر مهاباد
۵۵	مردم مهاباد
۵۷	اقلیت و دین
۶۱	قاضی محمد
۶۵	جمعیت ژوکاف و چگونگی تولد آن
۶۹	کمیته‌ی مرکزی
۷۰	افزایش، رشد، و توسعه
۷۲	کردستان بزرگتر
۷۶	عضویت قاضی
۷۸	یک نمایشنامه کردی
۸۱	آذربایجان و کردستان
۸۵	دومین سفر به باکو

۹۲	نگاه به بازرگانها و گذشته آنان
۹۶	زندگی ایلاتی
۹۸	مقدمات تشکیل جمهوری
۱۰۰	بازرگانها و شرکت و همکاری آنان
۱۰۲	حزب دمکرات کردستان
۱۰۶	خود مختاری آذربایجان
۱۱۰	خود مختاری کردستان
۱۱۲	جمهوری شکل می گیرد
۱۱۶	حضور روسها
۱۲۱	هیئت دولت
۱۲۸	چگونگی اوضاع ایران
۱۳۲	در تبریز
۱۳۵	بازرگانها در مهاباد
۱۳۷	بازهم در تبریز
۱۴۰	ارتش مهاباد
۱۴۴	اوضاع عمومی جهان
۱۴۵	دشواریهای منطقه
۱۴۸	پیمان اکراد و آذربایجانیها
۱۵۲	اعزام دانشجو به شوروی
۱۵۶	قاروا ( قارآباد )
۱۵۸	توتون
۱۶۱	ایران و آذربایجان
۱۶۴	یورش بسزرگ
۱۶۹	گفتگوها
۱۷۱	موافقتنامه ایران و آذربایجان

۱۷۴	ما مشا
۱۷۸	درباره ییورش
۱۸۲	آشتی و آتش بس
۱۸۴	اوضاع ناخالی جمهوری
۱۸۸	تائیر شوروی و تما یلات سیاسی
۱۹۲	جبهه شمالی
۱۹۴	ملاقات در تهران
۱۹۶	تصمیم ایـران
۱۹۹	آخرین تنظیمات
۲۰۴	سقوط آذربایجان
۲۰۷	سقوط مهاباد
۲۱۴	مسئله سلاحها - آغاز با زناخت
۲۱۶	طرح الوند
۲۱۹	درباکو
۲۲۰	نگاهی مجدد به بارزانیها
۲۲۵	تصمیم گیری در مهاباد
۲۳۳	آخرین صحنه
۲۳۷	آخرین گفتار
۲۴۱	ملحقات
۲۶۱	فهرستها
	تصاویر و نقشه ها



# فهرست نامهای گسان

ایلیخا نیزاده ۶۴۴ ۷۰ ۱۲۳۶ ۱۰۷۶ ۶	ابراهیم ۲۲۱
۱۶۷	ابراهیم پاشا ۱۹
ایوب کریملی ۹۰ ۶۸۶	ابراهیم سالاری ۱۶۷ ۶۴۳
ایبی بی ۱۳ ۶۱۲	ابراهیم صلاح ۱۶۹
آ	ابراهیم علیزاده ۱۶۹
آتا تورک ۲۸	ابوالحسن سیف قاضی ۶۴
آرش روزولت جونیرا ۶۲۰۰ ۶۲۶	ابوالقاسم صدر قاضی ۶۱ ۶۱۳ ۶۳ ۶۴۶
۲۰۱	۱۰۹ ۶ ۲۰۵ ۲۱۳ ۲۲۵ ۲۳۱۶
آقا بیگ اف ۱۰۹	احسان نوری بیگ ۲۸
آندره گرومیکو ۱۲۹ ۱۴۴	احمد الهی ۱۲۵ ۶۶
آی محی ۱۲۹ ۶۱۳۰ ۶	احمد علمی ۱۵۸
۱۳۱	استالین ۹۱ ۱۱۶ ۱۱۷ ۱۰۴ ۱۵۴ ۱۸۷ ۱۸۸ ۶
آیروم ۱۸۲	۲۱۲
۶ ۲۰۸ ۲۰۱ ۱۶ ۱۸۸ ۱۷۸ ۱۲۰	اسدوق ۱۲۰ ۱۲۸ ۱۷۸ ۱۸۸ ۲۰۱ ۲۰۸ ۶
ب	اسماعیل آقا ایلیخا نیزاده ۱۲۵
با بایوف ۹۸ ۱۸۸ ۶ ۱۲۰ ۶	اسماعیل آقا سمکو ۲۱ ۲۳ ۲۵ ۲۶ ۲۷
با یرنز ۱۰۶	۱۶۷ ۵۷ ۳۷
بایزید عزیز آقا ۱۶۷	اسماعیل حقی شایس ۷۳
بچمن ۵۷	اصلا نوق ۱۱۷
بداق سلطان ۹۸	ال او ۵۷ فاسوم
بدرخان درگولی ۱۳ ۱۴۶ ۱۹۶ ۳۶	امامی ۲۲۲
بویین ۱۰۶	امر خان شریفی ۲۱ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۷ ۷۰ ۶
بیداغی ۱۶۷	۸۳ ۱۲۷ ۱۴۲ ۱۴۸ ۱۶۷ ۱۷۸ ۱۶ ۲۰ ۶
بیلی فراسر ۵۳	۲۳۸ ۲۰۲
پ	امیر ارشد ۲۶
پارسی تبار ۲۲۵	امیر فلاح ۴۲
پاشاخان ۱۶۷	امین رواندوز ۷۳
پزشکیان ۱۸۲	اوسکا ررینا لیس ۲
بجرا ندوت ۲	ایزابلا بیرد بیشاپ ۵۳

حبیبی ۵۸	بیروتی ۴۴
حسن آقا زیباری ۹۲	تاج الدین ۹۲
حسن تیلو ۳۵	ج
حسن جودت ۱۶۹	جرتروید پل ۱۲
حسن حسامی ۱۵۴	جعفر آقا ۴۴
حسن هونره ۳۵	جعفر آقا شاک ۲۳۶۱۸
حسین حاجی اوف ۱۵۳	جعفر اوف ۱۰۳۰۱۵۴
حسین حبیبی ۵۸	جعفر باقروف ۴۷۶۸۷۶۸۷۶۸۹۶۹۱۵۶
حسین علا ۱۲۹۱۷۱۶	حمزه عبدالله وردی ۳
حمزه عبدالله وردی ۳	جعفر پیشه وری ۸۱۰۷۶۱۰۶۱۰۶۱۳۲۶
جعفر پیشه وری ۸۱۰۷۶۱۰۶۱۰۶۱۳۲۶	خلیل آنرا آبا دگان ۱۶۹
خسرو و نوالفقاری ۱۵۴	خلیل خسروی ۱۲۵۱۳۲۶
خسروی (سروان) ۱۶۴	خلیل خوشاوی ۱۷۵۱۷۶
خسروی خان ۱۶۷	خیرالله ۱۰۰۲۲۳۶۲۳۳
خلیل آنرا آبا دگان ۱۶۹	جو زف بی کوچران ۱۵۱۷۶۱۸۶
خلیل خسروی ۱۲۵۱۳۲۶	جها نبانی ۲۲۲
خلیل خوشاوی ۱۷۵۱۷۶	ح
خیرالله ۱۰۰۲۲۳۶۲۳۳	حاجی ابراهیم آقا ۱۶۷
جو زف بی کوچران ۱۵۱۷۶۱۸۶	حاجی اوف ۱۲۰
جها نبانی ۲۲۲	حاجی بابا شیخ ۳۵۳۵۱۲۳۶۱۳۷۱۳۸۶
ح	حاجی با یزید آقا ۱۲۴
رحمان حلوی ۱۵۴۶۷۵	حاجی قانر حریری ۷۰
رحمان گرمیانی ۱۵۴	حاجی محمد آقا ۱۸۳
رحیم سیف قاضی ۱۵۴	حاجی مصطفی ناودی ۱۰۸۱۲۶۶
رزم آرا ۱۶۴۱۶۹۶۱۷۴۶۱۸۲۶۱۷۴۶۱۷۹	حاجی میرزا علی شبستری ۱۴۸۲۰۶۱۴۸
۱۹۹۶۱۹۴	حامد خسروی ۱۵۴
رسول نقده ۳۳۰	حامدما زوجی ۱۸۶۶۲۳۰
رشید بیگ ۳۵۳۵۳۵۳۵۴۸۶۱۴۸۶	
۲۲۱۶۱۶۷	
رضا خان ۲۵۲۹۶۲۵۰۳۰۳۲۶۵۷۶۵۷۶	
۱۲۸۶۱۲۳	
ز	

زیروبیدگ ۳۵۳۸۶۱۱۴۶۱۴۳۶۱۴۸۶	شاه عباس دوم ۱۰
۶۱۹۹۶۱۹۰۶۱۶۷	شریف (سروان) ۲۲۸۶۲۲۶
ژ	شمینان ۳
ژوزف استالین ۱۰۲	شمس برهان ۶۰
س	شیخ آقائی ۱۳۸
سالار الدوله ۱۹	شیخ احمد ۹۳۶۹۵۶۱۰۰۶۱۶۷۶۲۱۶
سرتیپ علی اصغرفیوزی ۳	۲۳۳۶۲۲۳۶۲۱۷
سررینرز بولارد ۱۲۸۶۲	شیخ بارزان ۲۹
سرلشکرهما یونی ۳	شیخ جیتو ۱۰۱
سرهنگ امین ۴۵	شیخ حسن شمس برهان ۲۰۸
سرهنگ مهران ۳	شیخ رشید ۹۴۹۶۲۳۹۶
سلام الله جاوید ۱۴۸۶۱۳۶۱۸۴۶	شیخ سعید ۲۸
۲۰۶۶۱۹۸	شیخ عبدا السلام ۹۳
سلطان اطمیشی ۱۵۴	شیخ عبدا العزیز ۴۱۶۷۳۶۱۱۵۶
سلطان مرا نچهارم ۱۰	شیخ عبدا القا در ۱۴۶۱۶۶۱۹۶۳۹۶
سلیم آتا کچیوف ۳۴۶۳۴۶۸۲۶۸۵۶۱۰۵۶	شیخ عبدا القا در گیلانی ۴۰
۱۳۳۶۱۱۹۶۱۱۸۶۱۱۷	شیخ عبدا لله افندی گیلانی ۴۰
سلیم آقا آقا جاق ۱۶۷	۷۰۶۵۹۶۴۱ ۸۲۶۱۰۰۶۱۱۵۶۱۴۸۶
سی مجی ادموندز ۲	۲۲۳۶۱۶۷
سید احمد ۱۰۱۶۳	شیخ عبیدا لله نقشبندی ۱۴۶۱۵۶
سیدرضا ۱۴	۶۹۲۶۷۳۶۳۹۶۱۹۶۱۸۶۱۷۶۱۶
سیدله ۱۴۶۱۸۶۳۹۶	شیخ قانر سلیمانیه ۷۳
سید طه شمزینان ۳۰۳۵۳۵۱۰۱۶	شیخ محمد صدیق (شیخ پوشو) ۱۷۶۳۵۶
سید عبدا القا در سیادت ۱۲۴	۶۴۱۶۳۹
سید فهیم ۱۶۷	شیخ محمود سلیمانیه ۱۴۶۲۴۶
سید کریم ایوبی ۱۵۴	۶۱۳۱۶۲۹
سید محمد ایوبیان مرکزی ۱۲۴۶۱۳۷	" ص "
سیروس حبیبی ۲۷۸۶۵۸۶	صا نق پا دگان ۱۴۸
سیف قاضی ۸۵۶۱۰۸۶	صلاح الدین ایوبی ۹
ش	صلاح الدین کاظموف (کا کا غا) ۶
شافعی/میرزا رحمت ۶۱	۶۱۸۸۶۱۴۵۶۱۴۱۶۱۱۹
شاه ایران ۶۳۵۶۵	صمدوف (سروان) ۱۳۰



قاضی قاسم ٦١  
 کریم ورہرام ٢٣٧  
 قاضی محمد ٤٧٤٣٥٣٣٤١٤٤٩٤٥ کسری (سرہنگ) ١٥٦  
 ٨٦٤٨٥٨٣٤٧٤٧٦٦٣٤٦١٤٥٩٤٥٠  
 کینیر ١٣  
 ١٠٤٤١٠٣٤١٠٢٤١٠٠٤٩٨٤٨٩٤٨٨  
 - کوروش ٧٤٦  
 ١٠٨  
 ١١٢٤١١٢٤١١٦٤١١٩٤١٢١٤١٢٢٤ کومت دوجول ١٢  
 ١٢٣  
 ١٢٦٤١٢٧٤١٣٢٤١٣٣٤١٣٥٤١٣٦٤ " گ "

١٣٧  
 ١٣٨٤١٣٩٤١٤٠٤١٤٦٤١٤٨٤١٥٠٤ گلاویز ١٥٤ (گہ لویز)  
 ١٥٣  
 ١٥٨٤١٥٩٤١٧٨٤١٧٩٤١٨٢٤ گوردون پا دوك ٢٥  
 ١٨٥  
 ١٨٦٤١٨٨٤١٩١٤١٩٤٤١٩٥٤ " ل "

١٩٩  
 ٢٠٠٤٢٠١٤٢٠٢٤٢٠٣٤٢٠٤٤٢٠٤ لورنتی بیریا ٤٧  
 ٢٠٥  
 ٢٠٦٤٢٠٧٤٢٠٨٤٢٠٩٤٢١٠٤ لی بوردیت ٣٣  
 ٢١١  
 ٢١٢٤٢١٣٤٢١٥٤٢١٦٤٢٢٠٤٢٢٦٤ " م "

٢٣٠٤٢٣٨  
 قاضی محمد خضری اشویہ ١٤٨  
 ما رتین وان برونسہ ٧٤  
 قاضی ملا وہاب ٧٢  
 ما رشیمون ٢٢٤٤٢٣٤٢٢  
 قرنی آقا (بیران) ١٦٧  
 ما راک سایکز ٩٢٤١٢  
 قرنی آقا / حاجی قرنی آقا ٤٣٤٣٥٣٥٣ مال چانوف ١٥٣  
 ٥٠  
 ما م حسین ٢٢١  
 ما مند آقا ١٦٧  
 قلی اوف ١١٨ ١٣٧٤

قوام السلطنہ ١٢٩٤١٣٠٤١٣١٤١٣١٤١٣٥٣٣٤٣٥٣٣٤  
 مجید مصطفیٰ ١٤١  
 ١٦١  
 ١٦٢٤١٦٣٤١٧١٤١٧٢٤١٩٥٤١٩٤٤١٩٥٤  
 محمد امین ٤٣ ١٦٧٤  
 ١٩٩  
 ٢٠٢٤٢٠٣٤٢٠٤٤٢٠٥٤٢٠٩٤٢١٣٤  
 محمد امین شرفی ٧٣ ١٣٢٤ ١٤٢٤ " ک "

١٥٩  
 ١٦٧  
 کاک اللہ ١٦٧  
 کاک حمزہ نلوس ٣٥٣٥٤٣٤١٠٥٤١٠٥٤١٠٥٤  
 محمد امین شیخ الاسلامی مکاری ٦٩  
 ١٣٧  
 ١٦٧٤  
 محمد امین معینی ١٢٤ ١٥٨٤  
 محمد بیریا ١٤٨ ٢٠٦٤  
 کاک عبد القادر جلدیان ٤٣  
 محمد حسین سیف قاضی ٦٤ ١٢٤٤٤٦٤  
 کاکہ سوار منگور ١٣٧  
 ١٣٧  
 ١٣٨٤١٣٩٤١٤٠٤١٤٢٤١٤٣٤١٤٤٤١٤٤٤٢٠٣٤  
 کاکمران بدرخان ٦٦  
 ٢٠٥  
 ٢٠٩٤٢١٥٤٢٢٠٤٢٣١٤  
 کاکمل بیگ ہرکی ٤٨  
 ٩  
 ١٢٣  
 ١٢٤٤١٢٦٤١٢٧٤  
 محمد رشیدخان ٤٥٤٦٤١٢٢٤١٢٣٤  
 کریم احمدین ٨٣ ١٠٨٤ ١٢٥٤

محمد رضا پهلوی ۳۰  
 محمد کوریا شا ۱۳  
 محمد محمود ۱۴۱ ۲۲۳ ۲۳۳  
 محمد ناظمی ۲۳۰  
 محمد نانا زاده ۱۴۲  
 محمود آقا کانی سانان ۴۶  
 محمود ولی زاده ۱۲۶ ۱۳۴  
 مصطفی خوشنا و ۷۳ ۱۰۰ ۱۴۱ ۱۷۸  
 مصطفی کمال پاشا ۲۲۳ ۲۳۳  
 مصطفی شلماشی ۱۰۴  
 مصطفایوسف ۱۱۸  
 مظفر فیروز ۱۶۳ ۱۷۱ ۱۷۳ ۱۷۸  
 ویلیام ایگلتن جونیر ۴  
 وینستون بورلیت ۳۳  
 معروفی ۴۴  
 ملا حسین مجدی ۱۲۶  
 ملا عبدالله دادی ۶۵  
 ملا مصطفی بارزانی ۱۴ ۹۰ ۹۱ ۹۴  
 ۱۰۰ ۱۰۱ ۱۰۶ ۱۲۵ ۱۲۷ ۱۳۵ ۱۳۶ ۱۴۱ ۱۹۲ ۲۰۴  
 ۱۴۲ ۱۶۶ ۱۷۵ ۱۷۸ ۲۱۰ ۲۱۱ ۲۱۴ ۲۱۶ ۲۱۷ ۲۱۹ ۲۲۰ ۲۲۳ ۲۳۳ ۲۳۴ ۲۳۶ ۲۳۷ ۲۳۸  
 همایونی (ژنرال) ۲۰۵ ۲۰۸  
 مناف کریمی ۸۳ ۸۵ ۱۰۸ ۱۲۴  
 ۱۳۴ ۱۳۷ ۱۳۸ ۱۷۸ ۱۸۲  
 موسی خان زرزا ۳۵ ۴۱ ۷۰ ۱۶۷  
 مولانا خالد ۴۰  
 میرحاج ۶۵ ۶۶ ۶۸ ۱۰۰ ۱۷۶  
 ۱۷۸ ۲۱۴ ۲۱۶  
 میرزا ابراهیموف ۱۳۷ ۱۳۹  
 میرزا رحمت شافعی ۲۰۸  
 میس دال خانم ۵۸ ۶۳ ۷۸ ۱۳۵  
 مینه خاندی/عبدالله مینه خاند  
 ی ۵۱

# فهرست نامهای جاها

کشورها، شهرها، دیه ها، عمارتها، مسجدها  
رودها، باغها، دریاها، میدانها

باغ گلستان ۱۱۸	آ
۱۱۰۶۱۰۷۶۱۰۰۶۹۸۶۸۵۶۴۷ باکو	آذربایجان ۲۱۶۲۲۶۲۱۶۸۵۶۱۲۹۶۲۶
۶۲۳۹۶۲۱۹۶۱۹۰۶۱۰۴۶۱۰۲۶۱۳۷	۱۳۲
۶۲۰۰۶۱۶۹۶۱۲۳۶۴۶۳۱ بانه	آذربایجان شوروی ۲۱۶۴۷
با بندره ۶۹	آرارات ۲۸۶۲۳۵
بحر خزر ۸۱	آلمان ۵۰
برادوست ۴۱	آمریکا ۲۶۹۰۶۱۲۹۹
برلین ۱۵۴	ا
بریتانیا ۱۳۶۲۷۶۹۰۶۱۲۸۶	اربیل ۲۳۹۶۹۶۶۲
بصره ۱۹۶	اردبیل ۳۳۵
بغداد ۹۴	ارس ۴۲۶۴۱۶۰۶۱۶۰۶۲۲۶۶۲۳۴۶۲۳۵
بوتان ۱۳	استانبول ۱۲
بیروت ۱۲۶۳۶	اسرائیل ۵۷
بین النهرین ۲۷	آشنویه ۹۶۲۶۳۱۶۰۶۴۲۶۷۹۰۶۱۰۰۶
پ	۱۲۰۶۱۳۵۶۲۱۷۶
پاریس ۶۶	الوند ۲۱۶
پل سرخ ۹۸	امبی ۳۸۶۳۴
ت	اورمیة ۶۷۶۳۳۶۲۱۶۱۰۶۹۵۶۵۰۶۴۳۶۲۱۶
تبریز ۱۶۶۲۱۶۰۶۳۳۶۲۱۶۰۶۸۳۶۵۷۶۵۰۶۵۰	۸۶۶۹۸۶۱۰۶۲۶۱۱۸۶۱۴۶۶۱۴۷۶۱۰۶۴۶
۶۱۱۶۶۱۱۳۶۱۱۰۶۱۰۶۹۶۱۰۶۸۷۶۸۱	ایتالیا ۲۷
۱۸۵۶۱۸۱۶۱۷۵۶۱۶۰۶۱۵۳۶۱۳۷۶۱۳۲	ایران ۱۶۶۷۶۱۶۶۱۲۶۱۴۶۲۰۶۲۹۶
۶۲۱۴۶۲۱۲۶۲۰۶۱۹۷۶۱۹۰۶۱۸۸	۴۹۶۷۴۶۱۲۸۶۱۹۶۶
ترکیه ۲۰۶۲۱۶۲۲۶۲۷۶۲۸۶۳۲۶۶۷	ب
۶۲۳۳۶۱۲۹۶۹۵۶۷۴۶۷۳۶۷۰	بابا گورگور ۱۳۴
۶۲۳۴۶۲۲۰۶۳۸	بابل ۶
تفلیس ۹۰	باتاس ۱۰۱
تهران ۲۵۶۵۳۶۸۶۶۱۲۶۶۱۲۹۶۱۳۵۶	بازران ۱۵۶۹۶۶۲۳۹۹
۱۹۹۶۱۹۷۶۱۹۴۶۱۸۵۶۱۸۳۶۱۶۲۶۱۵۰	
۶۲۲۹۶۲۲۵۶۲۱۴۶۲۱۳	

س	تیدگریس ۱۳۶۱۲
سا راجولا ۲۳۶	ج
سا زمان ملل متحد ۷۳۵۲۷	جلدیان ۱۰۱
سا وجبلاغ/ سا بلاغ ۱۶	ج
سرا ۱۸۲۵۱۷۸	جوارجرا ۵۱۶۵۱۱۱۶۱۱۲۵۱۳۲۵۳۵
سرت ۱۳۴	ح
سرلشت ۳۱۶۳۶۴۵۵۶۱۲۲۵	حاجی عمران ۲۲۲
۱۸۲۵۱۷۸	حلیجه ۱۲
سقز ۳۱۶۳۶۴۵۵۶۱۲۲۵	حله ۹۵
۱۵۶۱۶۶۱۶۹۵۱۷۳۵۱۷۸۵۱۸۳	حمایان ۲۰۹
۲۰۰۸۵۲۰۰۶۲۳	خ
سلدوز ۴۲۵۵۵	خانه (بیرا نشهر) ۱۳۵
سلما ۲۲۶۱۴۷۵۱۹۹	خلیج ۲۲۲
۹۱۳۵۱۹۵۵۴۵	خلیج فارس ۳۱۶۳۵۳۱۰۸۴۵۱۳۰۱۹۶۶
۲۲۹۵۹۶۵۹۵۲۳	خولابه رسته / خولابه رسته ۶۹
۳۱۶۷۰۱۰۷۵۱۷۰	خوی ۲۱۶۳۳۵۳۷۵۱۴۶۵۱۹۲۵۲۳۵۲۳۵
۱۷۷۵۱۷۸۵۱۹۴	د
سوریه ۲۷۴۷۳۶۶۶۲۷	دالان پر ۳۸۵
سوسوز ۲۳۵	دمشق ۱۴۶۶۶
سومای ۲۳۴	دیزج دول ۲۲۰
سیلوی ۲۲۰	ر
ش	رانیه ۲۳۹
شقلوه ۹۶	رواندوز ۱۳۶۹۶۱۰۱
شهرزور ۱۲	روسیه / شوروی / ۱۸۶۲۰۶۲۹۵۳۱۶۴۷
"ع"	۴۹۸۳۵۸۴۵۱۱۷۵۷۴۵۹۰۶۱۲۸۵۱۵۲
عراق ۱۳۶۱۴۵۱۵۶۲۹۶۷۰۶۷۳	۱۸۹۵۲۳
۷۴۱۶۱۲۹۵۱۲۹۵۱۸۷۵۱۸۷۵۲۱۶۶۲۴	ز
۲۳۰۲۳۹۶	زاب ۹۲
عقره ۹۲	زمبیل ۵۹
علیپو ۳	زنجان ۱۹۷
"ف"	زینوی ۳
فرانسه ۲۷	ژ
"ق"	زاله ۸۶



مرگور ۶۳۸ ۶۲۰	قاراوا (قارآباد) ۶۱۵۷۶۱۵۶
مرگه سور ۶۹۶۳	۲۲۸۶۱۶۴
مسجد عباس آقا ۶۲۳۱۶۲۰۵	قطور ۲۳۵
مسکو ۶۱۶۱۶۱۲۹۶۱۱۹	قفقاز ۳۱
مکه ۶۱۸۶۱۷	قم قلعه ۶۱۳۵۶۱۰۰
موصل ۶۱۳۴۶۹۳۶۱۳	"ك"
مها با د ۶۲۰۶۱۸۶۱۶۶۱۳۶۹۶۵۶۲۵۱	کرت ۱۴
۵۲۶۵۰۶۴۶۶۴۵۶۴۲۶۳۲۶۲۵۶۲۲۶۲۱	کرج ۱۲۶
۶۳۶۶۲۶۶۱۶۵۹۶۵۸۶۵۷۶۵۵۶۵۴۶۵۳	کردستان ۶۶۶۶۳۶۱۲۶۱۰۶۳۶۱
۱۰۱۶۹۹۶۸۶۷۸۶۷۵۶۷۳۶۷۰۶۶۹۶۶۷	۶۱۲۱۶۱۱۰۶۷۲۶۷۳۶۸۳۶۸۱۶۸۵۶۷۰
۱۱۹۶۱۱۷۶۱۱۶۶۱۱۲۶۱۱۰۶۱۰۹۶۱۰۵	۶۱۳۲۶۱۲۷
۱۴۰۶۱۳۵۶۱۳۴۶۱۳۲۶۱۳۶۶۱۳۵۶۱۳۲	کردستان عراق ۲
۱۸۱۶۱۶۰۶۱۵۸۶۱۵۷۶۱۵۶۶۱۵۲۶۱۵۰	کرکوک ۶۳۶۷۲
۱۹۶۶۱۹۵۶۱۸۹۶۱۸۸۶۱۸۷۶۱۸۵۶۱۸۴	کرمانشاه ۶۳۶۷۰۶۳۶۳۴۶۳۱۶۱۹
۲۱۳۶۲۱۲۶۲۱۰۶۲۰۷۶۲۰۳۶۲۰۰۶۱۹۹	۶۱۷۹۶۱۵۶۱۳۴۶۱۲۱
۲۳۷۶۲۳۳۶۲۳۰۶۲۲۸۶۲۲۵۶۲۲۹۶۲۱۴	کهریزه کانی شیخان ۶۹
۶۲۳۹	کهنه شهر ۲۳
میان دو آب ۶۵۰۶۳۴۶۳۲۶۳۱۶۱۸۶۱۶	کیله شین ۶۲۲۳۶۹۰۶۴۱
۱۴۶۶۱۳۸۶۱۲۴۶۱۲۰۶۸۵۶۷۰۶۶۱۶۵۵	"گ"
۶۲۱۰۶۲۰۹۶۲۰۸۶۱۸۵۶۱۶۰۶۱۵۶	گادر ۲۲۴
ن	گراندهتل ۱۳۲
نروژ ۵۸	گوکتبه ۲۱۱
نقده ۲۱۶۶۲۱۲۶۱۲۰۶۱۰۱۶۲۰۶۴۲	گیلان ۸۱
۶۲۲۲۶۲۲۰۶۲۱۸	ل
نلوس ۲۲۲	لاجان ۲۲۰
نیویورک ۶۱۳۲۶۱۲۹	لندن ۶۲۲۶۶۱۳۲۶۱۲۹
و	"م"
واشنگتن ۱۳۲۶۱۲۹	ماکو ۶۲۳۵۶۱۹۲
"ه"	مامشا ۶۱۷۸۶۱۷۴
هتل جهان نما ۱۳۵	ماوانا ۶۲۲۲۶۲۲۱
هکاری ۴۱۶۲۲۶۷	مجارستان ۶۱۱۷
هلند ۲۴	مدیترانه ۶۳
همدان ۶۲۱۶	مراغه ۶۱۶



۱- جاده‌ای در کردستان (عراق)



۲- " فقرقا " آرامگاهی باستانی مربوط به " ماد " ها در روستای  
قم قلعه، ده مایلی مهاباد - ۲۲۳



۳- اسماعیل آقا سمکو (نشسته، نفر وسط) در روزگار اوج قدرت

۱۹۲۱



۴- شیخ عبدالله افندی گیلانی زاده - ۱۹۶۱ از چپ به راست

شیخ عبدالقا دریسر شیخ عبدالله - خود شیخ عبدالله - سید موسی

و مؤلف کتاب ۰ ۲۷۴



۵- بازار شهرستانی مهاباد (۱۹۶۱)



۶- رودخانه مهاباد و قسمتی از شهره در قسمت بالا و راست عکس  
منزل قاضی محمد نیز بیداست (۱۹۶۱) .



۷- « فیه » (فه قی) طلاب علوم دینی در یکی از خیابانهای مهاباد

۱۹۶۱



۸- چند دختر کرد مهابادی

۲۶۶



۹- کودکان روستای گزگسک، غرب مهاباد - ۱۹۶۰



۱۰- مهاباد - ۱۹۶۱



۱۱- حراج در خیابان مهاباد ۱۹۶۱



۱۲- محل ورود به سقز از مسیر بانه - ۱۹۶۱



۱۳- ملا مصطفی بازرانی (۱۹۴۶)



۱۴- جلو درب منزل شیوخ بازران (۱۹۵۵)





۱۵- نفرینجم از چپ محمد آقا مرگه سور رئیس عشیره شیروان (بارزانی) در قسمت بالای عکس یاه باسگاه دیده میشود که ملا مصافی در سال ۱۹۴۵ آنرا از میان برد. ( ۱۹۵۰ ).



۱۶- روز ۲۶ آذر (۱۷ نوامبر ۱۹۴۵) در پشت بام دادگستری پرچم ایران جای سور رابه پریم کردستان داد.



۱۶- اعلام جمهوری - قاضی محمد نر میدان " چوارچرا " روز دوم بهمن سال ۱۳۳۴ شمسی (بیست و دوم ژانویه ۱۹۵۶) نر زیر قاضی ه ملا مصطفی دیده میشود



۱۸- مهاباد ۱۹۴۶- صف عقب از چپ : میرحاج (عراقی - بااونیفورم) - ستوان نوری (عراقی) - عزت عبدالعزیز (عراقی) - ملا مصطفی (عراقی) - قانربیدگنوه چهارپاشا دیاربکر (از بیروت) - کاپیتان خیرالله (عراقی) - نشسته سمت راست : وهاب محمد علی آقا (عراقی) .



۱۹- اعضا کابینه و دیگر مقامات رسمی، مهاباد فوریه ۱۹۴۶- نشسته: قاضی محمد صفی پست سر قاضی ازچپ: علی ریحانی - کریم احمدین - عبدالرحمن ایلخان نهنزاده - وهاب بلوریان - محمدامین معینی - احمد الهی - خلیل خسروی - حاجی مصطفی نادان و صفی عقب ازچپ: صدیق حیدری - محمدیاهو مناف کریمی - سیدمحمدایوبیان حسین فر و عبدالرحمن ذبیحی .



- روستای چپانه نزدیک نقده - بهار سال ۱۹۴۶ - ازچپ به راست: (البته پس از ن مسلحی که مسلسل بگردنش آویخته است) - رحیم جوانمرد قاضی - صلاح الدین کاظموف - احمدسیدله (عراقی) - قاضی محمد سعیدهما یون - محمدرسولی (دلشاد) - ستوان خیرالرضا خان (ازایل قره باباق) .



- افسران ارتش مہاباد - صف جلو از چپ : ستوان دوم حسین خفافی - ستوان محمد  
 - سرہنگ محمد نانوازادہ - سروان عزیز صدیقی - سرہنگ صلاح .



۲۲ - قاراوا = ( قاسر آباد ) ۱۹۶۱



۲۳- محمدحسین سیف قاضی ۱۹۴۶



۱- در جبهه \* سقز (۱۹۴۶) سیف قاضی ماشین جیب را می راند، میرحاج بالباس  
رزانی ها در پشت جیب قرار دارند. بقیه \* سربازان ارتش مها با دوتا رزانی هستند.



۲- مقامات رسمی کرد درمهاباد - نشسته‌ها از چپ: وهاب بلوریان - سیدمحمد ا...  
 صطفی سلطانیان - غنی خسروی - محمدامین شرفی - خلیل خسروی - محمد یا هو  
 بیستاده از چپ: وهاب قاضی (مسئول حمل و نقل) - رحیم لشکری (رئیس دفتر قاضی) -  
 یسولی - کریم احمدین - مناف کریمی - سعید همایون - احمدالهی - رحیم سعیدزاد  
 ملی ریحانی - رحمت اصحابی



۲۶- روستای "مامشا" و جاده "سقز-بانه" (۱۹۶۱)



۲۷- قوام السلطنه نخست وزیر ایران (نشسته) - با مظفر فیروز (۱۹۴۶).



۲۸- قاضی محمد نر محل کارش ، روزگار دیدار سروان روزولت (سپتامبر ۱۹۴۶).



۲۹- از چپ: حبیب امیری - سفیر کبیر آمریکا جورج وی آلن، و امر خان شر  
روستای زیمدشت (مارس ۱۹۴۷) •



۳۰- سرلشکر فضل الله همایونی • ۲۸۷



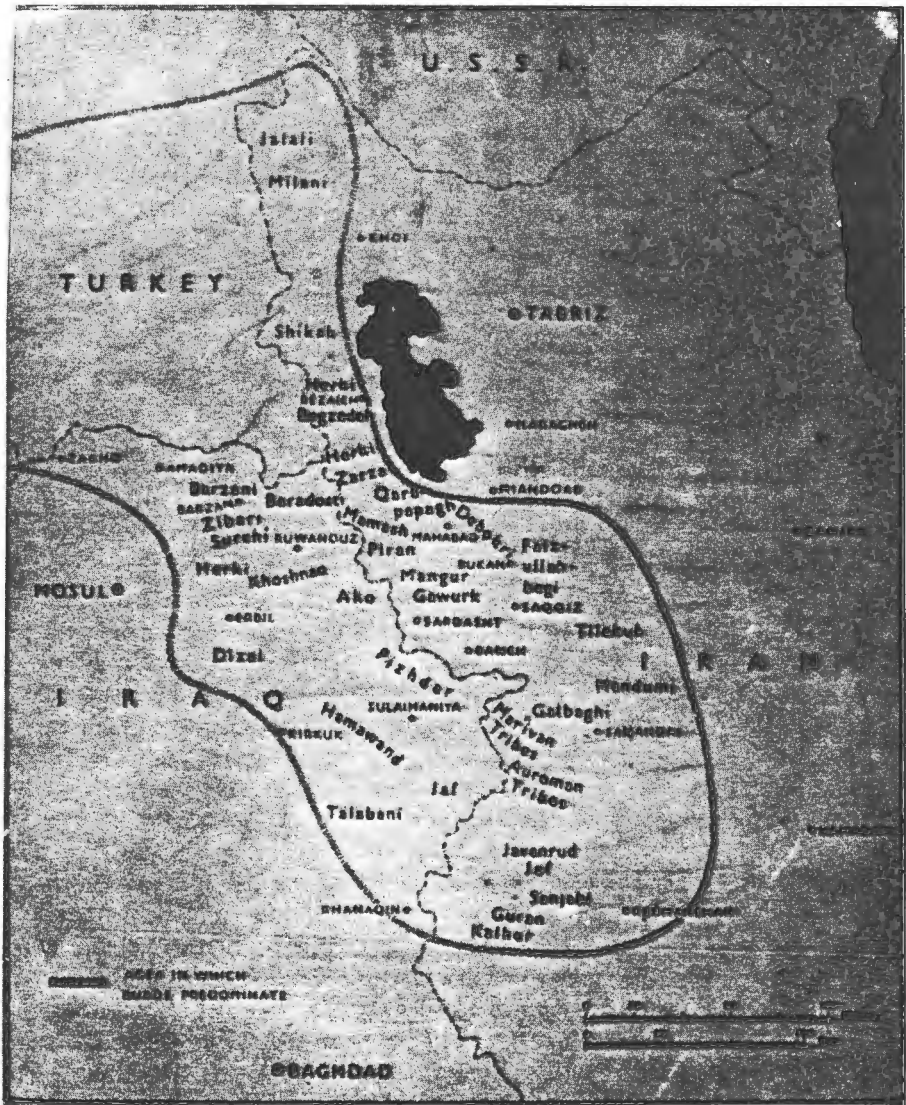


۳۱- زندانیان کورد - بهار سال ۱۹۴۲ - نشسته ها از چپ : سید محمد ایوبیان -  
 ابراهیم ناری - محمد امین شرفی - احمد الهی - ایستاده ها از چپ : کریم احمدین  
 مناف کریمی - حسین فروهر - عزیز کرمانج (که در حمله به شهربانی نست داشت) - سید  
 خضر نظامی (رئیس شهربانی) - سید محمد اسحاقی (مسئول پادگان مهاباد) .



۳۲- هر سه قاضی ،

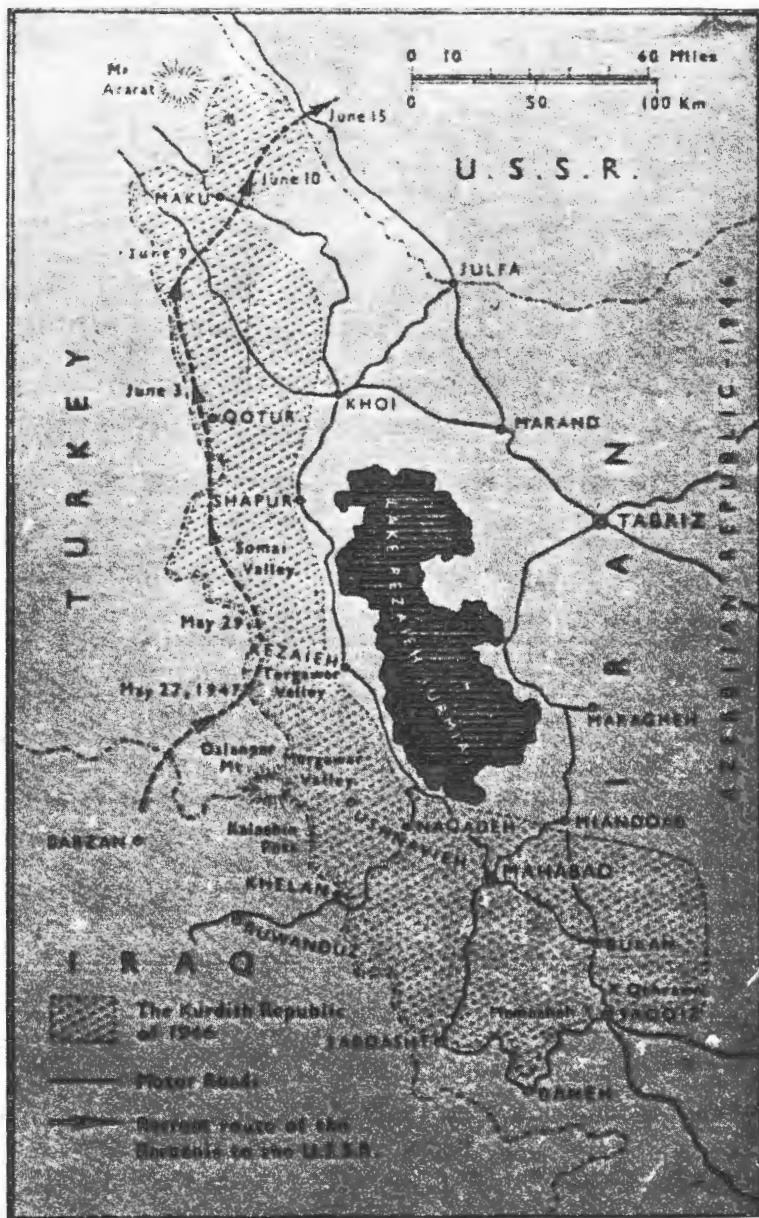
از چپ : محمد حسین سیف قاضی - قاضی محمد - ابوالقاسم صدر قاضی .



۱- قسمت اعظم کردستان ایران و عراق و محل قبایل کرد



۲- کردستان بزرگ که اکراد ناسیونالیست ادعای آن را دارند، نیز کردستانی که مؤلف کتاب آنرا شناخته است.



۳- مرزهای جمهوری کرده، منطقه نبردها - و مسیر عقب نشینی  
 بارزانی ها بداخل شوروی .



در این تصویر که در ماه آبان سال ۱۳۲۸ شمسی در باشگاه افسران اورمیه برداشته شده است: مرحوم محمود صدقی - استاد -  
ترجانی زاده - موسی خان زرزا - پسر امرخان شکاک - حسن تیلو  
شکاک - رشید بیگ هرکی - دیده میشوند. همه افراد برای ما  
شناخته نشدند.



فقيد سعيد حاجي باباشيخ



محمد امين معينى



شهید محمد نانو زاده



مرحوم رحمان کیانی



مرحوم قاسم قادری





ابراهيم فهمی



مرحوم احمد الهی



مرحوم کریم احمدین



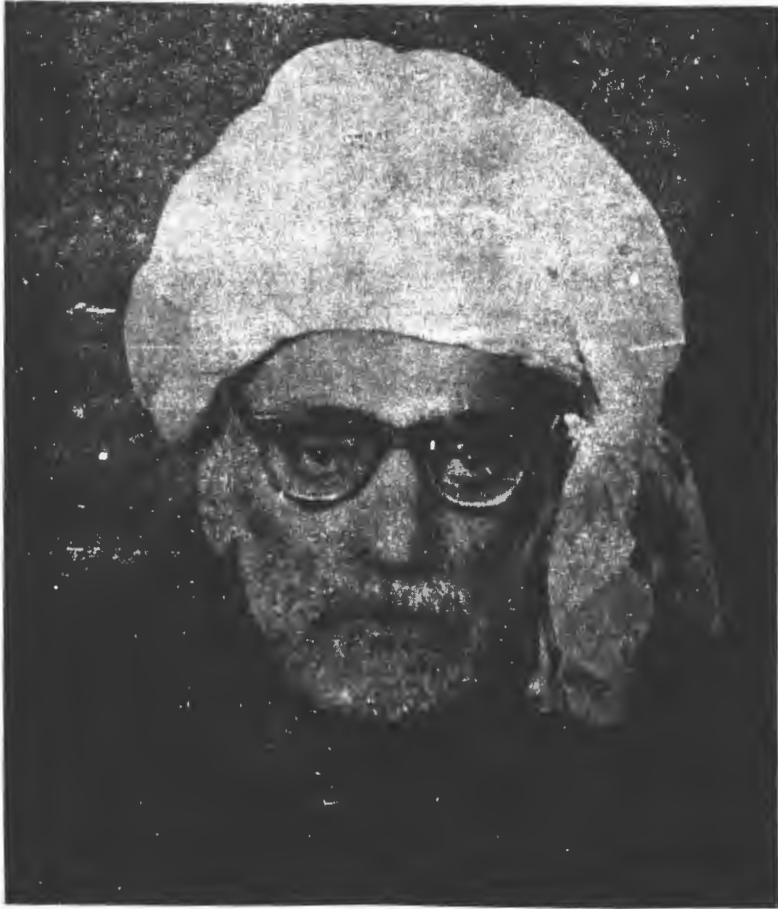
مرحوم محمدنا مین شرفی



ایستاده از راست: محمود ولی زاده - اسماعیل خان فرخی -  
 عبدالرحمن ذبیحی - وهاب بلوریان • نشسته از راست:  
 نجم الدین توحیدی - قاسم آقا ایلخانی زاده - عبدالرحمن امامی

این عکس در سلیمانیه گرفته شده است  
 از راست: سید محی الدین صمدی  
 (سیده گوله) - صدیق حیدری •





فقيد سعيد حجت الاسلام والمسلمين ملا حسين مجدي طاب ثراه



این تصویر که در چاپخانه کردستان برداشته شده است (مهاباد)  
 بشرح زیر می باشد: صف عقب از راست :  
 مصطفی ایوبی عزیز نانا زاده - صالح کا آقا زاده - رحیم یعقوبی -  
 عبدالله دباغی - رحیم شمع افروز .  
 صف جلو از راست : رحمان رزگای - حسین فقیه زاده - سعیدزرگای -  
 مطلب شیخ محمدی - یوسف اورامی • دونفری که روی صندلی نشسته اند  
 از راست : صدیق علایی - قائم مدرس • دونفر نشسته روی زمین از راست :  
 محمد شاه پسندی - ابراهیم کریمی •



از راست : شیخ عبدالله افندی - شیخ الاسلام (پدر هیمن) - ابراهیم خان  
علی یار



جعفر کریمی



از راست : سلام الله جاوید - میرزا علی شهبستری - و صدق قاضی



مرحوم خلیل خسروی



مرحوم سید محمد ایوبیان



شهید صدق قاضی



شيخ محمود سليمانيه



شیخ عبدالله افندی در لباس افسری عثمانی ها  
باید این عکس قبل از جنگ اول جهانی گرفته  
شده باشد.





کابیتان محمد مولودیان مشهور به "حده‌دی  
مه‌ولووده چرچی" یکی از افسران فعال جمهوری  
این عکس در شوروی گرفته شده است.



دا نشجویان کرد مهبا دی در دا نشکده ۱۶ فسری باکو

سید محی الدین صمدی (سیده گوله)  
یکی از افسران فعال ارتش جمهوری  
مهبا دی.





شهید حامد مازوجی



ابراهیم نادری در لباس دانشکده افسری ایران



شہید سرمدک محمد نانوا زادہ



شاعروا ديب نامدار كرد ابوالحسن سيف قاضى  
مشهور به " سيف القضاة " پدر محمد حسين  
سيف قاضى



شاعر ملي استاد هزار (عبدالرحمن عرفکندي)



شاعر ملی استاد ہیمن (سید محمد امین شیخ الاسلامی مکرئی)





این عکس در اوایل کشف حجاب برداشته شده است :  
 در این عکس قاضی محمد (با عمامه سفید) - سیدمهدی  
 فرخوالی آذربایجان - سرهنگ غلامحسین بهزادی  
 رئیس شهربانی استان - شیخ محسن قاضی مکرری - میرزا  
 رحمت شافعی - سعید شافعی - دکتر وینتان و دخترش  
 دیده می شوند. متأسفانه تمام افراد برایمان شناخته  
 نشدند •

